An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

INTERNATIONAL JUDEA FOUNDATION

چشم انداز

CHASHM ANDAAZ

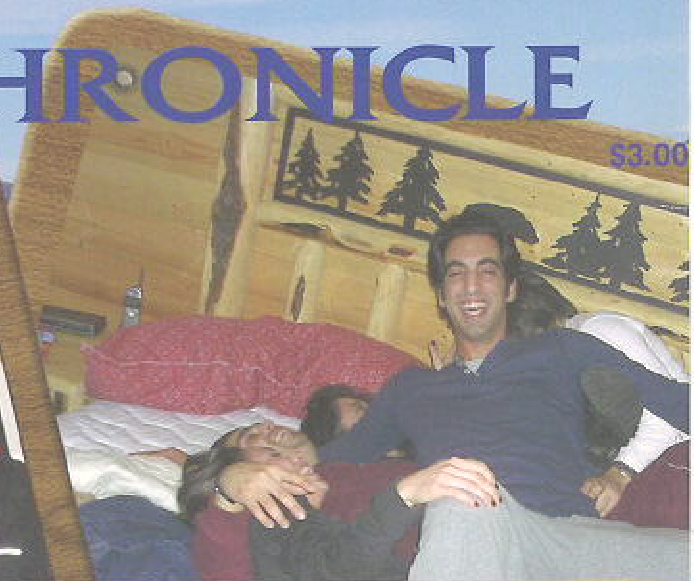
No.131 March/April 2007

شماره ۱۳۱ فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۶ نیسان و ایار ۵۷۶۷

IRANIAN JEWISH CHRONICLE

$3.00

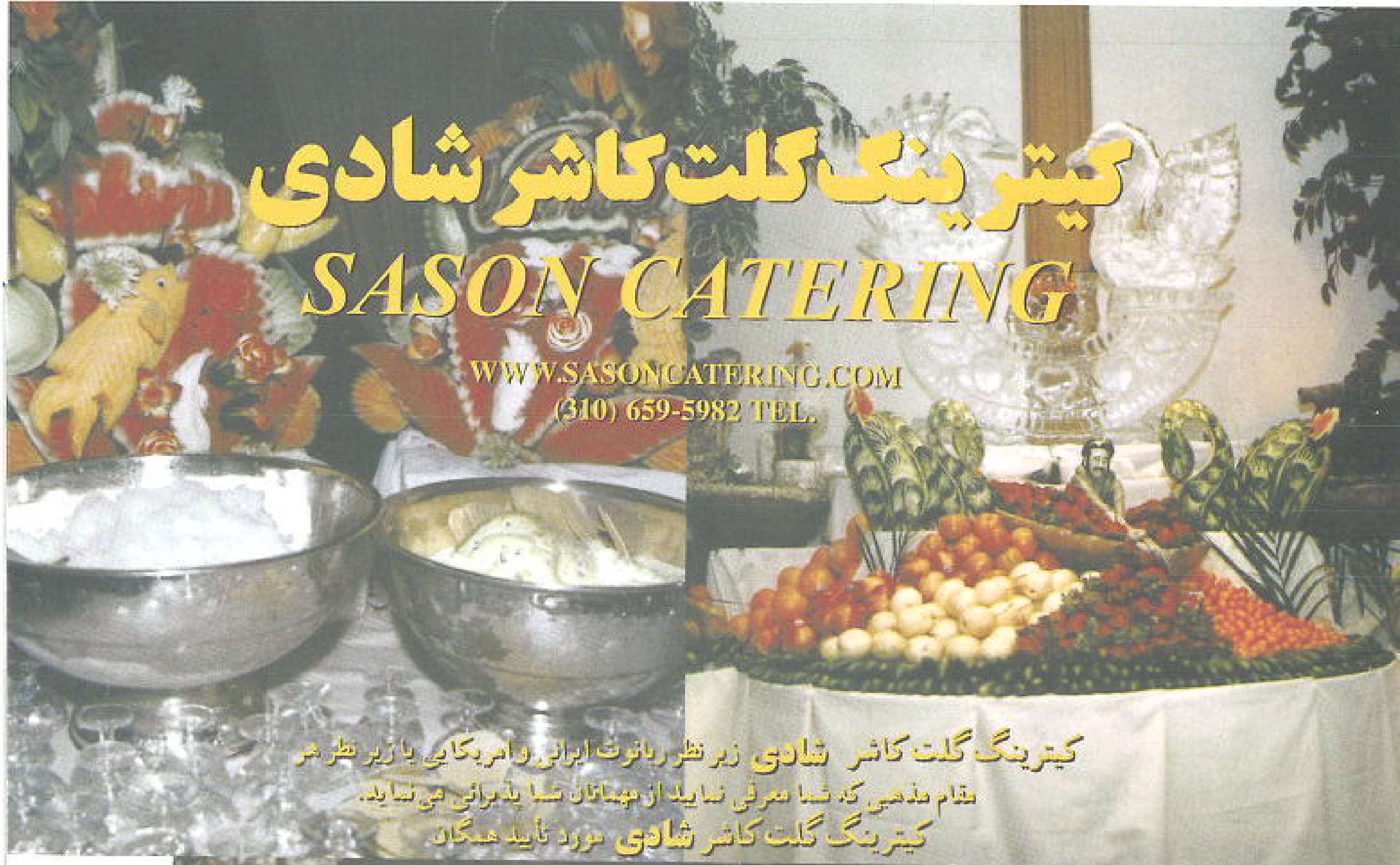




Jewish Harmony

Iranian & Mexican Jews at EretzSiamak youth retreat







SASON CATERING

8626

West Pico

Boulevard

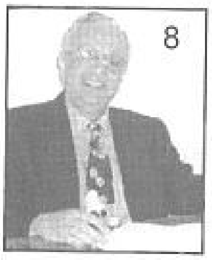
Los Angeles,

California

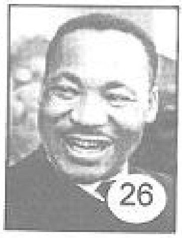
90035

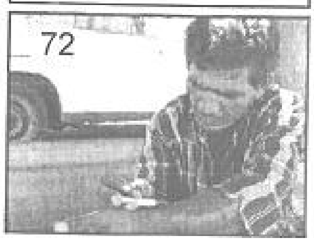
Fax

(310) 360-0138








در این شماره می‌خوانید

Published by: IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری

با همکاری: امنون نتصر - دان نسیمی - ایرج فرنوش - شهره حکمتی نوفر - مهندس مسعود ترمه‌چی - رزا کیائی - آلبرت دانش‌راد - بهروز برنا - پرویز حکیمی - دکتر موسی میکائیل.

مدیر داخلی: لیلی کاهن — روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا — تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۶۹۶۳-۶۶۶ (۳۱۰)

با همیاری: اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

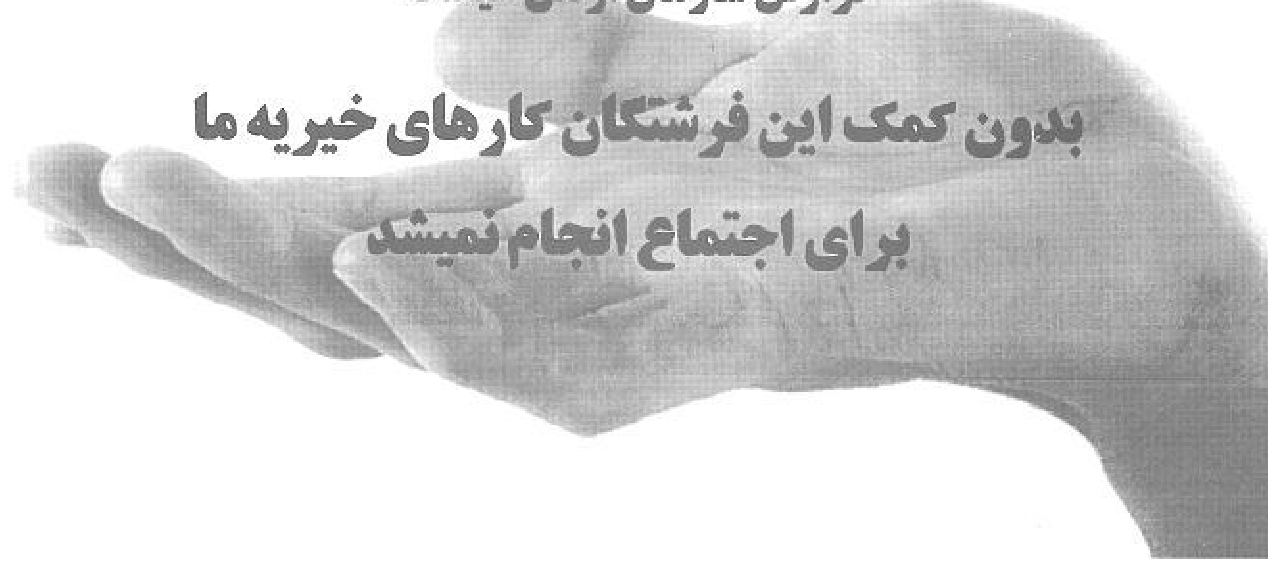
شماره تلفن و فکس سازمان ارتص سیامک:

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳(۳۱۰) ۹۳۰۳-۳۴۲(۸۱۸) فکس: ۹۳۶۳-۳۴۲(۸۱۸)

P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212



تنظیم: لیلی کاهن



گزارش سازمان ارتص سیامک

بدون کمک این فرشتگان کارهای خیریه ما برای اجتماع انجام نمیشد

بنیامین کهن - دیوید کاشانی - پروین شوشانی - جک شادی - ژنیک حکیم زاده - دکتر مهوش نوازش -
ادنا قدسیان کهن - سلیمان کهن - شهرام وحدت - هوشنگ کهن - فیروزه گوهری - داریوش ملایم - داوید ملایم -
شهین و پرویز پرتیبلی - توران و ابراهیم اخلاق فر - شهین و الیاس مسرور - منصور گوئل - پیام مخانی -
Living in American Financial - صیون ضرابی - دکتر سیمون بوستانفر - سیمون مساچی - Elyeh Khalili - ناصر لاله زار -
مهین و منوچهر حکمتی مهدی زاده - S. Rastegar - خانواده امانوئل - دکتر شیرزاد ابراهیمیان - خانواده دکتر مهرابی -
خانواده پورنظریان - آنژلا و سلیمان متحده - مژگان و دیوید متحده - سهیل الکس سلیمانی - پریوش و بهرام سیم و زر -
نوراله گبای - لقمان تهرانی - نوشین و مسعود ترمه چی - گیتی و سیروس کهنیم - اقدس و یوسف افرا -
ویکتوریا و یعقوب شیرازیان - سهیلا و حق نظر متحده - لاله زار نعیم - عزیز نعیم - نوید مهرپور -
مارسل و زرین دلرحیم - ابراهیم و مسعود گنولا - Precise Printing - رامین کهن طب - المپیک کلکشن -
منوچهر نطنزی - هوشنگ بامشاد - Altamoda Jewelry - E and S Internation Enter Prices

بخش اعظمی از این برنامه ها توسط کمکهای سخاوتمندانه بنیاد ثریا یمطوبیان میسر گردیده است.

کمیته خصد:

اعضای این کمیته کماکان با شناسائی و مصاحبه با خانواده های نیازمند، کمکهای گوناگونی را به این خانواده ها ارائه میدهند. از آنجمله هر ماهه حدود ۴۰۰۰ هزار دلار کوپن مواد خوراکی در اختیار این خانواده ها قرار میگیرد. در تاریخ ۲۷ مارچ به بیش از ۸۰ خانواده برای مراسم پسح مقدار بیشتری کوپن غذائی و مواد خوراکی و مصا داده شد. این افراد میتوانند با این کوپنها از فروشگاههای ساینا کاشر مارکت، کیو مارکت و قصابی بنی، انسینو گلت مارکت و لبونیا مارکت

خرید نمایند. برای کمک بیشتر به این کمیته سازمان ارتص سیامک با همیاری نریا یمطوبیان فاندیشن کارتهای هدیه به مبلغ ۲۶ دلار، ۵۲ دلار و ۱۲۶ دلار تهیه دیده که میتوان با خرید و هدیه دادن آنها به نام خود و یا دوستان به این کمیته و صندوق نیازمندان کمک کنید.

برای آگاهیهای بیشتر میتوان با دفتر سازمان و با تلفنهای ۹۳۶۰-۳۴۲ (۸۱۸) و یا







۳۴۲-۹۳۰۳ (۸۱۸) تماس بگیرید.

بزرگداشت ملکه استر و جشن پوریم:

بزرگداشت این ملکه فداکار و عامل نجات یهودیان ایران همراه با نمایش ۹۰ دقیقه ای فیلم سینمایی استر و مردخای، به زبان انگلیسی همراه با غذا و موزیک و تفریحات در تاریخ ۴ مارچ با استقبال بسیار زیادی برگزار گردید.

زنده یاد دکتر هوشنگ ابرامی:

یادواره اندیشمند و نویسنده معاصر زنده یاد دکتر هوشنگ ابرامی سازمان فرهنگی ارتص سیامک و شرکت

کتاب به مناسبت انتشار کتاب راز آوارگی مجموعه مقالات و داستانها به قلم زنده یاد دکتر هوشنگ ابرامی جلسه ای بر پا نمودند. در این جلسه که در تاریخ ۱۱ مارچ از ساعت ۲ تا ۴ بعد از ظهر برگزار گردید سخنرانان خانم گیتی بروخیم سیمانطوب ـ دکتر ناهید پیرنظر ـ دکتر مژگان حکیمی ـ خسرو آقائی ـ صیون ابراهیمی ـ دکتر شیرزاد ابراهیمیان ـ دکتر شکراله برآوریان، بیژن خلیلی از





زنده یاد دکتر هوشنگ ابرامی تجلیل کردند. در این جلسه کتابهای شادروان دکتر هوشنگ ابرامی توسط خانم شهلا ابرامی همسر آن زنده یاد برای علاقمندان امضاء شد و هماهنگ کننده و مجری این برنامه خانم شهره حکمتی نوفر بودند.

مسافرت اسکی جوانان با جوانان مکزیکی:

در تاریخ ۲۳ فوریه ۲۵ نفر از جوانان ایرانی یهودی همراه با ۳۵ نفر از یهودیان اسپانیش زبان شهر ساندیاگو به مدت ۳ روز به مسافرت Big bear رفتند. با همکاری کیترینگ شادی.

پوریم پارتی :

در تاریخ ۲ مارچ در مدرسه



ارتص آلیانس جشن پوریم انجام شد که مورد استقبال فراوان روبرو گردید. جشن همراه با موزیک و غذا و فیلم سینمایی استر و مردخای بود.

جشن بزرگ جوانان :

در تاریخ ۱۰ فوریه سازمان ارتص سیامک جشن بزرگی برای جوانان در **Hollywood Ridge** با همکاری کیترینگ شادی برگزار نمود که با استقبال بزرگ بیش از ۵۰۰ نفر از جوانان رو به رو گردید.



حراج بزرگ سالیانه:

کمیته بانوان مجتمع فرهنگی ارتص سیامک طبق روال هر ساله در روز یکشنبه ۱۸ مارچ در ساعت ۱۰ صبح تا ۳ بعدازظهر اجناس صد در صد نو از قبیل پوشاک - اجناس کادویی - لوازم برقی - لوازم آشپزخانه - مواد خوراکی - ظروف نقره و سرویس چینی با قیمت ارزان و باور نکردنی عرضه کردند. هم چنین در این بازار به خاطر رفاه خانواده ها آجیل و مواد خوراکی **عید پسح** نیز عرضه شد..







توسط: ربای اروین گرین برگ
Rabbi Irving Greenberg
برگردان: پرویز حکیمی

مصا و پرهیز کاری



نان ور نیامده نمایگر بردگی و آزادی

همانطوری که پرهیز کردن از حامص، سمبل پشت سر گذاشتن بردگی هست، مصا نیز سمبل باستانی وارد شدن به آزادی میباشد.

مصا، غذایی بود که قوم یهود در موقع خروج به همراه داشت. خمیر بدون خمیر مایه را که همراه خود از مصر بدون هیچ تدارکی و با عجله آورده بودند به صورت مصا پخته و استفاده کردند. آنچنان که در پاراشای خروج (Exodus 12:39) نوشته

شده: **مصا نان سختی و عذاب بود که برای اولین بار، یهودیان در صحرا در حال رسیدن به آزادی خوردند.**

مصا، پیغام پیچیده تری به غیر از نان آزادی را نیز دارا میباشد. مصا فقط از آرد و آب و بدون هیچ مواد دیگری چون خمیر مایه و روغن درست میشود.

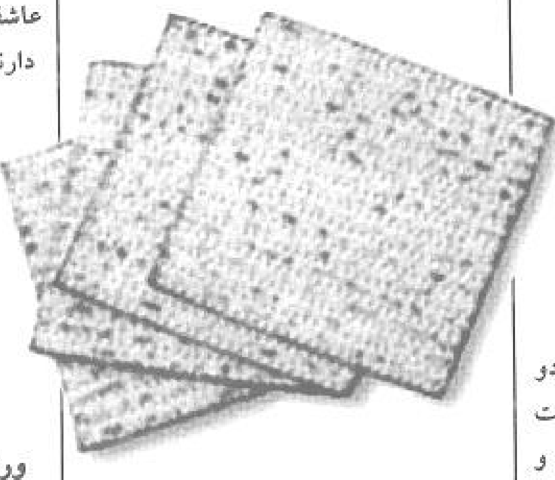
مصا یادآور نان پریشانی و نان بی قوتی است که توسط مصریان در موقع استثمار به قوم یهود داده میشد، درست مثل **سبزی تلخ** که در شب سدر نمایانگر عذاب و خفت قوم یهود میباشد.

نان بردگی، نان آزادی

بنابراین مصا به عنوان نان آزادی و در گذشته نان بردگی شناخته میشود. غیر نمادی نیست که برده پیشین، سمبل های بردگی و ارزشهای مردود اربابان گذشته را یادآور میشود. مصا، دارای سمبل عمیق تری چون تیغ دو لبه است. آسان میشود مصا را به دو قسمت سخت تقسیم نمود. مصا نان راه خروج و آزادی و حامص نان بردگی ای بود که در مصر خورده میشد و یا بالعکس. مصا سهمیه سخت بردگی و حامص غذای مقوی ای است که مردم از آن استفاده میکنند، بالاخره هر دوی آنها سمبولیک میباشند. آزادی در روان و جان است و نه در نان.

هلاخا Halakha (قانون یهود) در هویت مصا و حامص تأکید میکند. طبق قانون لازمه، مصا وقتی فقط از گندم درست شده و زمانی که با آب مخلوط شده و تخمیر گردد میتواند حامص بشود. انسان چگونه خمیر را درست میکند که تبدیل به حامص و یا مصا میشود؟ چگونه مصا محسوب میشود؟ آیا مصا نان آزادیست و یا نان بردگی؟

برای درک مطلب درک این موضوع دقیق، لازم است تجربه خروج از مصر، بایستی همراه با سفر درونی باشد نه فقط حرکت و خروج از مصر. فرق بین بردگی و آزادی این نیست که برده تحمّل موقعیت های سخت را میکند در صورتی که مردم آزاد لذت آرامش را میبرند. نان در هر دو شرایط مساوی خواهد بود ولی در روان و معرفت نفس قوم یهود کاملاً متغیر است. زمانی که نان عذاب و سوخته،توسط اربابان ظالم و ستمگر به آنها داده میشد، آن مصا که با بی میلی خورده



میشد نان بردگی بود. ولی زمانی که یهودیان از روی میل از زمین سبز و حاصلخیر دلتا وارد صحرای سوزان شدند، قوم یهود مصمم به رسیدن به آزادی بودند. به این علت تأخیر جائز نبود و خمیر بدون ورآمد را بدون اتلاف وقت همراه خود آوردند. آن نان سختی، عذاب و سوخته مبدل به نان آزادی گردید. در مصر، به خاطر ترس و نداشتن مسئولیت برده با هر رفتار سختی موافقت میکرد. ولی در صحرا، به خاطر رسیدن به مقام آزادی هر فرد آماده برای قبول مسئولیت شده بود.

تأکید بر نیکی و مهربانی

لوی اسحاق بزرگ ازبردیچوو The Great Leviyizchak of Berditchev همیشه در تجزیه و تحلیل های خود مردم یهود را سازگار و امید بخش توصیف میکند. تأکید بر مشتاق بودن قوم یهود به وارد شدن به صحرا با نان سخت و عذاب، از نظر او، ادامه انتقال عشق خداوند میباشد. لوی اسحاق میپرسد چرا تورات دائماً به **پسح Hag Hamazot, Passover** جشن نان ورآمد نشده اشاره میکند، در صورتی که قوم یهود آن را **Hag Hapesach** جشن پسح مینامند. برای اینکه به عنوان عاشقان تأکید بر نیکی و مهربانی با یکدیگر را دارند. قوم یهود خداوند را ستایش و تمجید میکند چون در موقع عبور و ویرانی مصر هیچ یهودی صدمه ندید. خداوند قوم یهود را تعریف و تمجید میکند چون که با اعتماد از زمین حاصلخیز مصر خارج و بی قوت و با غذای کم به صحرای خشک و لم یزرع وارد شد.

بخصوص مرسوم است که **نان ورنیامده** را در دو شب اول پسح مصرف میکنند. خوردن نان سختی و عذاب در ایام جشن آزادی محرک قدردانی از مزه آزادی و تأکید بر دعوت کسانی را دارد که محتاج هستند. در هنگام سدر جملات اولیه به این مضمون میباشند: «**این نان سختی و مصیبت میباشد که اجدادمان در مصر میخوردند. بگذارید آنها که گرسنه هستند بیایند و بخورند، بگذارید آنهایی که احتیاج دارند در دوران پسح به ما ملحق شوند. امسال ما برده هستیم سال دیگر با این امید که تمام بردگان آزاد شوند**». نان سختی و عذاب به ما دستور میدهد به اشخاص فقیر، غریب و بیگانه کمک کنیم. □

شالم

■ توسط: Lossi, Koppelman Ross
برگردان: پرویز حکیمی



خود آزادی

امکانات آزاد نمودن خود از فشارهای اجتماعی را پسح به ما می‌آموزد

هاگادا راهنمایی است برای ما که هر کدام از ما «در هر نسل» واقعاً بایستی احساس بردگی را در زمانی از گذشته و به تحول رسیدن به موقعیت جدید تجربه کنیم. چگونه میشود این کار را کرد؟ بگذارید از تاریخ باستانی خودمان سرمشق بگذاریم.

ما که در یک جامعه باز و دمکراسی، به عنوان افراد آزاد زندگی میکنیم، آیا ما واقعاً آزاد هستیم؟ واقعاً گرفتار نشدن به ظلم، ستم و بردگی چیست؟

در عبری به مصر، مصرائیم گفته میشود. بنا به نوشته اندیشه های یهود در زوهر (Zohar) این لقب از مصرائیم گرفته شده است.

موقعی که خداوند ما را از مصرائیم خارج نمود، ما را با موقعیت و کنترل فشرده ای همراه با محدودیت در قدرت فکری و در حالتی که حرکت خیلی کند بود از مصرائیم خارج نمود.

هر کدام از ما در مصرائیم خود زندگی میکنیم. فشارهای خارجی از قبیل فشارهای مالی، سلامت جسمی و یا بالاخره مصیبت های شخصی، ناراحتی های روانی که با آنها گرفتار هستیم، درست مثل دو گانه بودن سمبل های پسح، در دو جهت عمل میکنند. آنها ما را چون برده ستم دیده از خودمان و توسط دیگران قرار میدهند. پسح ما را به این سئوال میکشاند که اهمیت و رفتار حاکم بر ما در نگهداری این قوانین چیست؟

(آیا به دنبال و حتی پرستش پول و امثال آنها هستیم یا بلکه اهمیت آنها را در بهتر نمودن زندگی ما و اطرافیان خودمان می بینیم؟

آیا ناامنی و یا اطمینان زیاد در فعالیتهای زندگی باز دارنده ما در رسیدن به وابستگی ها میباشد؟

آیا بهره برداری و تعصب در کلیشه

سازی، ستم نمودن بر مردمان دیگر و یا غصب نمودن مقام و شأن آنها درست است؟ یا اینکه سعی در فراهم نمودن موقعیتها و فرصتهایی را که برای خود در نظر داریم را برای آنها هم به وجود آوریم؟)

همانگونه که خمیر ورآمده را با مصا جایگزین میکنیم، بایستی قبول کنیم که در زندگی عادی نیز کدامین عمل را چون خمیر ورآمده کنار بگذاریم و در ضمن کدامین خمیر ورآمده نشده را مجاز نمائیم.

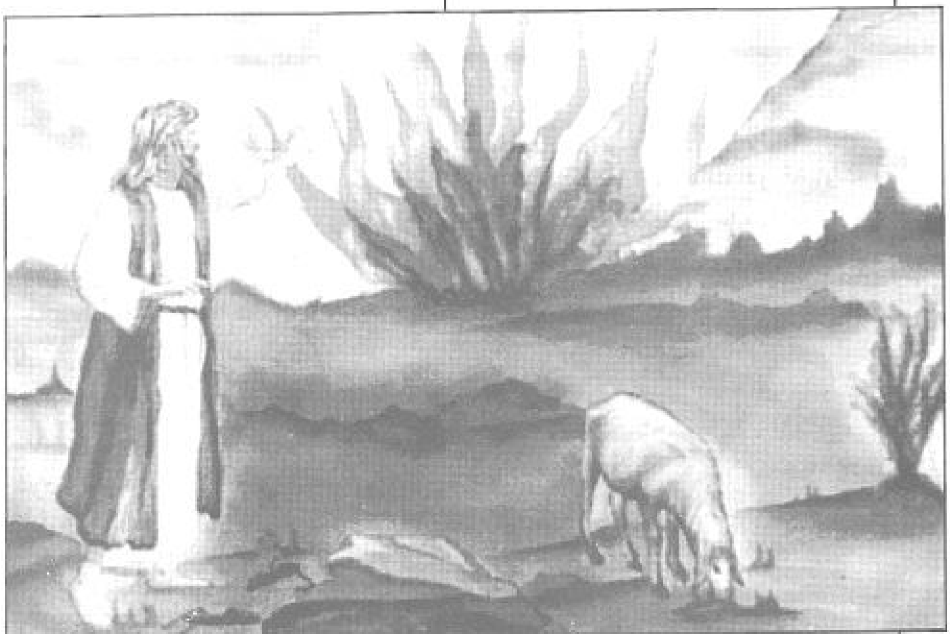
(آیا کار میکنید که زندگی کنید و یا زندگی میکنید که کار کنید؟ آیا بازی و تفریح میکنید که لذت ببرید و یا از فکر کردن اجتناب نمایید؟ آیا از موقعیت زندگی خود خوشنود و راضی هستید و آیا آن را به عنوان واقعیت و حد خود قبول کرده اید؟ آیا اعتیاد به غذا، الکل، مواد مخدر یا دخالت شخص دیگری در زندگی دارید؟ و آیا شما اجازه میدهید افراد دیگر از تدابیر و وقت شما سوء استفاده بکنند؟)

در تورات فرعون به عنوان شیطان و اسیر کننده انسانها دیده میشود. او در ضمن در خودپرستی شدیدی گرفتار شده بود که باعث ویرانی خودش و مصر گردید. تمام افسران فرعون به این امر واقف بودند. آنها پیشنهاد کردند «بگذار این قوم بروند». نمی بینید که مصر ویران کشته؟ (10:7 Exodus) ولی خودخواهی و تکبر او مانع از آن میشد که قوم یهود را آزاد کند.

این مهم است که دریابیم که برای رسیدن به روش بهتر احتیاج به تغییر داریم و بایستی به آن پایبند باشیم. چنانکه فرعون تصمیم گرفته بود، ولی اغلب به مجرد رسیدن به احتیاجمان ما هم مثل فرعون که دستور آزادی قوم یهود را صادر میکرد و فوراً تغییر عقیده میداد فراموش میکنیم و به روش قبل برمیگردیم.

این روش در کوتاه مدت ممکن است به نفع ما ولی در دراز مدت به ضرر ما خواهد بود. (به یاد بیاوریم قوم یهود باستان را که بعد از یک هفته زندگی در صحرا از ترس آینده نامعلوم آماده بودند آزادی را به زندگی رقت بار و نکتب بار بردگی ترجیح بدهند).

بردگی هم به نوعی آزادیهای خود را دارد. آزادی در مسئولیت نداشتن نسبت به خود و دیگران، آزادی در نداشتن هدف و چگونگی رسیدن به اهداف بهتر یا حتی فکر کردن به فرداهای آینده. قدرت فکر و عمل



لازم است که با درد و رنج پیش بینی شده، از موقعیت شناخته شده و موجود، خارج گشت. این عادت هر انسان است که در موقعیت تثبیت شده و راحت خود باقی بماند. اشکال اینجاست که در اغلب مواقع نمیدانیم که گرفتار موقعیتی منفی هستیم تا زمانی که دیگر خیلی دیر شده است.

شما ممکن است به خودتان بگویید که به دنبال کار بهتری خواهید گشت، قبول مسئولیتهای اجتماعی میکنید، نسبت به فرزندان خود مهربانتر خواهید بود، از رفتارهای ناسزاوار، روی گردان خواهید شد. به ادامه تحصیل برخواهید گشت و بالاخره اعانه های عقب افتاده خود را خواهید پرداخت. یعقوب قصد نداشت برای مدتی طولانی در مصر بماند. ببینید این اقامت موقت چه نتایجی داشت. در پسح ما این جبر زمانه را تشخیص میدهیم، خود را با رضایت و خوشنودی درباره موقعیت خود و دیگران گول نزنیم. پسح پیغام امید را به همراه دارد و به ما میگوید چون بردگان در مصر، ما هم میتوانیم از راههای باریک و تنگناها گذر کنیم.

قوم یهود، مصر را ترک کردند چون اعتقاد داشتند زندگ بهتری در مکان دیگری در انتظار آنها میباشد.

همانگونه که ربای ناخمان از براتسلاو Rabbi Nachman of Bratslah (رهبر مذهبیان قرن هجدهم) پند میدهد، زمانی که شما از مصرائیم خود خارج میشوید نبایستی نگران باشید که در مکان جدید چگونه عمل خواهید کرد. هر کسی که به دنبال تمام خواسته های خویش میباشد هیچ وقت به این سفر نائل نخواهد شد. □

توسط: ربای کِری م. اولیتزکی
Rabbi Kerry M. Olitzky
برگردان: پرویز حکیمی

حامص روحانی

تمیزی پسح از مرحله جسمی گذشته و به روح ادامه پیدا میکند.

حامص ورآمده است. این خمیر مایه است که باعث ورآمدگی میشود. بعضی ها میگویند آن خمیر اولیه ای میباشد که اجدادمان استفاده کردند. در ابتدای هر سال اجازه داده شده بود با خمیر مایه جدید، نان تازه درست شود. و هر سال در زمان بخصوص در بهار مقداری خمیر اولیه درست شود. ربانوت پیشنهاد میکنند که ورآمدگی مافوق دنیای طبیعی و مادی ما میباشد. این ورآمدگی و حامص، سُمبل شخصیت مغرور و خودخواه ماست که اصلیت و شخصیت مان را تهدید به تاریکی میکند. این خودخواهی باعث میشود که شخص روحاً به مراحل روحانی کشیده نشود. پس آنچه در جهان مادی تأثیر میگذارد عامل جلوگیری در حوزه روح نیز میباشد. به این علت بایستی از زندگی ما طرد شود.

حامص ها، شامل قولهایی هستند که شکسته ایم، روابط شکست خورده، همراه با ناامیدیهای شخصی ما هستند که چون وزنه سنگینی بر دوش ما سنگینی میکنند. این عوامل ترکیبی از سر باز زدن از زندگی روزمره، باقی مانده تصمیمات نه چندان قوی، اشتباهات در قضاوت و شکست معنوی و اخلاقی ما میباشند. ما با این نوع



حامصها چه میکنیم؟ آیا میتوانیم آنها را پنهان کرده و یا به فروش برسانیم؟ آیا میتوانیم این ورآمده ها را تمیز کرده و یا بسوزانیم؟
دکتر تامارا گرین Dr. Tamara Green در این مورد ما را با این سئوال یاری میدهد «در کدام گنجه قفل شده ای تمام این دردها، تقلاها و کشمکش های سال گذشته را با آن همه مشکلات بگذارم؟

کوشش ما در رسیدن و بالاخره آزاد نمودن خودمان از حامص مادی، ما را یاری میدهد که چگونه روحمان را پاکیزه و تمیز کنیم.

بنا به گفتهٔ نویسنده Yisrael Avodat، کوشش کردن برای یافتن حامص، وقتی کامل میشود که هر شخص خود را به طور کامل از Ra-Yetzerha (غیبت و بدگویی) تمیز نموده و به دور بدارد. همانگونه که شخص ورآمده و غرور را با نور شمع از خود دور میکند، شخص بایستی شیطان را از وجود خود اخراج نموده و با قلب و روح روشن توسط «شمع هشم» و فقط توسط نور الهی آنها را سوزانده و خاکستر کند. از این گذشته چه کسی میداند توسط آن نور چه چیز دیگری را خواهیم دید و پیدا کرد؟ ما حتی ممکن است کسانی را که دوست داریم به شکل دیگری در این پرتو این نور بیابیم. □

■ به قلم: متیاس کونتزل Matthias Kuntzel
برگردان: مهندس مسعود ترمه چی

احمدی نژاد و یهودیان



آیت الله خمینی، بزرگترین الهام احمدی نژاد، نه تنها قدرت محرکهٔ یهودی ستیزی را در مقابله با شاه تشخیص داد، بلکه از اوایل دهه ۱۹۶۰ شخصاً از آن استفاده کرد.

او در ۱۳ آوریل ۱۹۶۳ به طرفدارانش گفت: «من میدانم که شما نمیخواهید که ایران در زیر چکمه یهودیان باشد». در همان سال او (خمینی) شاه را یک یهودی باطنی خواند و او را متهم به گرفتن دستور از اسرائیل کرد. این عمل باعث تحریک شدید مردم شد. خمینی سوژه خود را پیدا کرده بود.

امیر طاهری، نویسندهٔ بیوگرافی (سرگذشت) خمینی چنین نوشته است: «آیت الله در این زمان متقاعد شده بود که سوژهٔ اصلی سیاست زمانه یک دسیسهٔ استادانه و بسیار پیچیده توسط یهودیان بود - که همه چیز را تحت کنترل خود داشتند - و خیال سلب قدرت از اسلام را داشتند تا به موهبت ثروت طبیعی کشورهای مسلمان بر تمام جهان مسلط شوند». هنگامی که درژوئن ۱۹۶۳ هزاران نفر از طلاب تحت نفوذ خمینی به سوی تهران به حرکت در آمدند تا دست به تظاهرات بزنند و با خشونت نیروهای امنیتی شاه روبرو شدند، خمینی تمام خشم آنان را متوجه کشور اسرائیل کرد. خمینی به پیروان خود چنین گفت: «اسرائیل نمیخواهد که قرآن در این کشور (ایران) پا بر جا بماند... اسرائیل دارد ما را نابود میکند. اسرائیل دارد شما و کشور را نابود میکند. اسرائیل میخواهد کنترل اقتصاد مملکت را در دست بگیرد. اسرائیل میخواهد بازرگانی و کشاورزی ما را از بین ببرد. اسرائیل میخواهد ثروت کشور را غارت کند».

پس از جنگ شش روزه در ۱۹۶۷، بلبشوی یهودی ستیزی، که هیچ فرقی بین یهودیان و ساکنان اسرائیل قائل نبود، بالا گرفت. خمینی در کتابی که در سال ۱۹۷۰ به نام «دولت اسلامی» منتشر کرد چنین نوشته است: «این یهودیان بودند که اول تبلیغات ضد اسلامی را پایه گذاری کردند و به حیله های مختلف متوسل شدند و همانطور که می بینید این اعمال تا به امروز ادامه دارد. یهودیان میخواهند بر تمام دنیا مسلط شوند. و چون آنان (یهودیان) آدمهای حیله گر و زرنگی هستند، میترسم یک روز به این هدف خود برسند».

بعد در سپتامبر ۱۹۷۷، خمینی چنین اعلام کرد: «یهودیان دنیا را با دو دست خود محکم گرفته اند و دارند آن را با اشتهای سیری ناپذیری میخورند، آنها (یهودیان) آمریکا را دارند می بلعند و حالا میخواهند ایران را بخورند و هنوز سیر نشده اند».

دو سال بعد، خمینی رهبر بی رقیب انقلاب ایران بود.

حملات ضد یهودی خمینی به نظر مخالفان شاه، هم چپی ها و هم اسلامی ها، خوشایند آمد. احساسات یهودی ستیزی او (خمینی) هم ردیف قرارداد بزرگان صیون[1] (Protocols of Elders of Zion) شد، مدرک

دروغی که نازیها در اوایل قرن بیستم دوست داشتند به عنوان برملا کنندهٔ دسیسهٔ یهودیان برای تسلط بر دنیا از آن استفاده کنند. این نوشته در تابستان ۱۹۷۸ به فارسی چاپ شد و به طور وسیعی به عنوان حربه ای بر علیه شاه، اسرائیل و یهودیان پخش شد. در سال ۱۹۸۴، روزنامهٔ «امام» که به وسیله سفارت ایران در لندن منتشر میشد، قسمتهایی از این نوشته را چاپ کرد. در سال ۱۹۸۵، مقامات دولتی ایران تعداد زیادی از چاپ جدید این نوشته را منتشر و پخش کردند.

چندی بعد، ماهنامه اسلامی در هر شماره قسمتی از این نوشته را به صورت سریال تحت نام «بوی خون: دسیسه های یهودیت» چاپ کرد.

همین دو سال پیش، در سال ۲۰۰۵، در غرفه ایرانیان در نمایشگاه کتاب در فرانکفورت، من آزادانه و به راحتی میتوانستم چاپ انگلیسی همین نوشته (قرارداد بزرگان صیون) را که به وسیله سازمان ترویج اسلامی از طرف حکومت جمهوری اسلامی ایران منتشر میشود را بخرم. سایر آثار کلاسیک ضد یهودی، مانند «یهودی بین المللی» "The International Jew" نوشته هنری فورد Henry Ford (بنیانگذار و صاحب کارخانه اتومبیل سازی فورد Ford)، و داستان مرموز «قوم برگزیده» "The Chosen People" و افسانهٔ «حق تاریخی» "Historical Right" اثر محمد تقی تقی پور، در غرفه ایرانیان به چشم میخوردند. جلد کتاب اخیرالذکر نظرم را جلب کرد: یک ستاره داوود (صیونیست) قرمز بر روی یک جمجمهٔ خاکستری و یک نقشه دنیا به رنگ زرد. آشکار است که حتی پس از مرگ خمینی در سال ۱۹۸۹، پخش نشریات و کتب ضد یهودی به وسیله ایران در سراسر دنیا هنوز ادامه دارد.

این حقیقت که ۲۵،۰۰۰ یهودی در حال حاضر در ایران زندگی میکنند، که بزرگترین جامعهٔ یهودی در یک کشور مسلمان است، با آنچه که در پیش ذکر شد مغایرتی ندارد. برای یهودیان ایران موقعیت تابع و زیردست بودن آنان به وضوح روشن شده است. بنابراین، آنان (یهودیان ایرانی) اجازهٔ داشتن پُستهای بالاتر از مسلمانان را ندارند و در نتیجه صلاحیت اخذ مقامهای رهبری سیاسی یا نظامی از آنان سلب شده است.

یهودیان در ایران اجازهٔ شهادت در دادگاه را ندارند، و مدارس یهودی باید توسط مسلمانان اداره شود و باید روز شنبه (شبات) باز بمانند. کتابهایی که به زبان عبری نوشته شده اند قدغن هستند. تا به امروز، حکومت ایران، که به کرات کتب و کاریکاتورهای ضد یهودی چاپ کرده است، از ایجاد خشونت علیه یهودیان، به خاطر چنین مطالب نفرت برانگیز، جلوگیری کرده است. با این وجود، ترکیب این دو عنصر، که یکی محرکه و دیگری مانع است، جامعهٔ یهودیان ایران را در یک موقعیت ناامنی مداوم قرار داده است. امروز، جامعهٔ یهودیان ایران برای احمدی نژاد نه تنها به صورت عذری در بازی قدرت او در آمده است، بلکه به طور روز افزون به عنوان یک سلاح باز دارنده به حساب می‌آید: در صورت حمله نظامی اسرائیل به تأسیسات اتمی ایران، این جامعه خود را به صورت گروگان و در خطر اعمال تلافی جویانهٔ رژیم خواهد یافت.

اگر این ارفاقی را که احمدی نژاد در حال حاضر به یهودیان ایران کرده است را به کنار بگذاریم، حرفهای تند ضد یهودی او، به عنوان رهبر یک کشور، از زمان جنگ جهانی دوم تا به امروز بی سابقه بوده است. احمدی نژاد نمیگوید که «یهودیان» در حال دسیسه کردن برای تسلط بر دنیا هستند. او میگوید: «دو هزار صهیونیست خیال فرمانروایی بر جهان را دارند». او میگوید: «صیهونیستها شصت سال است که از تمام دوَل غربی باج سبیل میگیرند». صهیونیستها خود را در قسمت اعظم بانکداری، امور مالی، فرهنگی، و وسایل ارتباط جمعی تحمیل کرده اند و اعمال نفوذ دارند». «صهیونیستها کارتونهایِ حضرت محمد را در دانمارک درست کردند. صهیونیستها مسئول تخریب گنبد طلای مسجد در عراق هستند.

این الگو برای همه آشناست. احمدی نژاد یک شخص نژاد پرستی نیست که به تئوری اجتماعی داروین[۲] (Darwin) معتقد باشد و مثل هیتلر بخواهد تا آخرین قطرهٔ «خون یهودی» را در دنیا پاک کند. کلمهٔ «نیمه یهودی» در سخنرانی های اسلامیون استفاده نمیشود. ولی او کلمهٔ «صهیونیست» را دقیقاً با همان معنی عادی از پلیدی که هیتلر به کلمهٔ «یهودی» داد استفاده میکند: تجسّم پلیدی.

رژیم ایران میتواند هر چه میخواهد به یهودیان نتوره کارتا Neturei Karta[۳] که متنفر از اسرائیل هستند عرض ارادت کند، ولی هر کسی که یهودیان را مسئول بدیها و زیانهای دنیا میداند - چه آنها را جوداس[۴] Judas (یهودا) بخواند و چه صهیونیستها Zionists به طور وضوح تحت تسلط نیروی یهودی ستیزی است که قابلیت قتل عام بسیاری از انسانها را دارد. یهودیان به صورت دیوان و شیاطین وانمود کردن «هالوکاست Holocaust» (قتل عام یهودیان) را انکار کردن، و سودای انهدام کشور اسرائیل را در سر پروردن - اینها سه عنصر از یک ترکیب ایدئولوژیکی است که به محض اینکه یکی از آنها برداشته شود فرو میریزد.

احمدی نژاد در یک دنیای مجازی و تخیّلی زندگی میکند که از دنیای واقعیات کاملاً جداست. هر چه لیبرالهای کشورهای غربی بیشتر علیه انکار کنندگان هالوکاست، و یا اسلامیون خواهان نابودی اسرائیل تظاهرات میکنند، احمدی نژاد بیشتر متقاعد میشود که یهودیان در صدد تسلط بر دنیا هستند.

رئیس جمهور ایران در یک مصاحبه با سردبیر هفته نامهٔ در اسپیگل Der Spiegel[۶] در مورد اینکه اینِ مجله حق موجودیت اسرائیل را زیر سئوال نمی برد چنین گفت: «خیلی خوشحالم که شما مردم صادقی هستید و میگویید که مجبورید که از صهیونیست ها پشتیبانی کنید». فقط زمانی که ما هم بالاخره تشخیص بدهیم که هالوکاست یک دروغی است که یهودیان رواج داده اند - فقط هنگامی که ما هم خواهان نابودی اسرائیل شویم، فقط در آن زمان متقاعد خواهد شد که ما اعتبار فرهنگی و آزادی سیاسی داریم. این چنین جنون و دیوانگی است که مأموریت انقلابی رهبر ایران را بی نهایت خطرناک میکند.

و ما به جایی میرسیم که با یک حقیقت بسیار مهمتر درباره ایرانیان منکر هالوکاست روبرو میشویم. مأموریت اسلامیون به هیچ وجه به کشور اسرائیل محدود نمیشود.

جنگ تاریخی

در اکتبر ۲۰۰۵ در نخستین سخنرانی خود دربارهٔ اصول هدایت کنندهٔ سیاستش، احمدی نژاد موضوع را با این سخنان روشن کرد: «ما در جریان یک جنگ تاریخی هستیم،... و این جنگ صدها سال است که ادامه دارد». پس این جنگی است که اصلاً دربارهٔ اختلافات خاورمیانه نیست و با نابودی اسرائیل هم خاتمه نخواهد یافت. احمدی نژاد چنین ادامه میدهد: «ما باید به عمق ننگ و رسوایی دشمن پی ببریم، تا زمانی که نفرت مقدس ما بلاانقطاع توسعه یابد و مانند موجی مخرب تبدیل شود». این «نفرت مقدس» بی انتها و نامشروط است. این نفرت با هیچ گونه عمل یهودی و یا غیر یهودی تخفیف پیدا نخواهد کرد - به جز اطاعت مطلق از شریعه و قرآن.

رئیس جمهور ایران در نامه ای به جورج بوش هدفش را چنین بیان میکند:

«آنان که بصیرت دارند صدای خُرد شدن و سقوط ایده ئولوژی و افکار سیستم دموکراسی و آزادیخواهی را میشنوند». نامهٔ او هم چنین توضیح میدهد که چگونه دموکراسی و آزادیخواهی خُرد خواهد شد. حتی اینجا (اگر چه کمی رقیق شده است)، ایده ئولوژی شهید شدن - شما زندگی را دوست دارید، ما عاشق مرگ هستیم - اشاعه داده شده است: «سرنوشت شوم در انتظار کسانی که در این دنیا زندگی را انتخاب میکنند... سرزمین خوب و بهشت ابدی متعلق به خادمانی است که خدا ترسند و دنبال هرزگی و شهوترانی نمی روند». اسلام شیعه ما را رودرروی دشمنی قرار میدهد که به اختراعات و اکتشافات مدرن ناسزا میدهد و آنها را دستاوردهای شیطان میخواند، دشمنی که سیستم بین المللی را که پس از سال ۱۹۴۵ به وجود آمده است را به عنوان «دسیسهٔ یهودیت - مسیحیت» تقبیح میکند، و در نهایت در صدد رد کردن و تغییر تاریخ ثبت شده دوران بعد از جنگ [جهانی دوم] هستند که همه آن را قبول دارند. در آغاز کنفرانس منکران هالوکاست، وزیر امور خارجه متّقی چنین مسئله را مطرح میکند: «عباراتی که اتفاقات تاریخی را ثبت کرده اند یا آنها را تجزیه و تحلیل کرده اند از نقطه نظر کشورهای غربی نوشته شده اند». و در برابر این تاریخ نویسی «غربی»، اسلام میخواهد یک «حقیقت» تاریخی جدیدی را ابداع کند که در آن هالوکاست یک افسانه اعلام شده است، در حالیکه امام دوازدهم حقیقی فرض شده است. در حالی که انکار فریبکارانهٔ هالوکاست در دید جهانیان تا سطح یک موضوع عادی و طبیعی بالا برده شده است، هر گونه انحراف از آن به عنوان نشانه ای از «تسلط یهودیان» تلقی شده است.

حتی وقتی هم که احمدی نژاد مشغول جنگ مذهبی خود است، او هم چنین رُل نماینده مردم دنیا را بازی میکند. او در سخنرانی های خود تمام مردم ستمدیدهٔ دنیا را مورد خطاب قرار میدهد. او (احمدی نژاد) طرح دوستی با فیدل کاسترو Fidel Castro و هوگوچاوز Hugo Chavez می ریزد و برای خودشیرینی و جلب توجه چپ گرایان غربی حرفهایی بر ضد آمریکا میزند. استفاده از کلمهٔ «صهیونیست» برای او جنبه استراتژیکی دارد. این مانند اسب تروژن Trojan Horse [5] است که به وسیلهٔ آن احمدی نژاد احساسات

و افکار ضد یهودی خود را قابل احترام میکند، و باعث میشود که هم ضد یهودی باشد و هم منکر هالوکاست و در نهایت سخنگوی «ملت ستمدیده» باشد.

البته، ایران برای دنبال کردن مقاصد استراتژیکی خود احتیاجی به تکیه کردن به انکار هالوکاست ندارد. ولی هنوز احمدی نژاد بر این نکته اسرار میکند تا یک زیربنای استراتژیکی برای از بین بردن اسرائیل بسازد. او هم چنین فکر میکند که این پروژه ممکن است مورد قبول اروپائیان قرار گیرد. بالاخره هر چه باشد، سالهاست که کشورهای اروپایی دارند به دلایل مختلف سعی در بی اعتبار کردن حق وجودی اسرائیل میکنند. اخیراً بی بی سی BBC سمپوزیومی تشکیل داد تا این سئوال را که آیا ۵۰ سال دیگر اسرائیل هنوز وجود خواهد داشت را مطرح کند. چهار سال پیش در یک رأی گیری در اروپا، ۵۹ درصد اعتقاد داشتند که «اسرائیل بزرگترین خطر برای صلح جهانی» است. حتی در آمریکا، تعداد زیادی از تحصیلکردگان متقاعد شده اند که اسرائیل و هواداران آن دلیل اصلی مشکلاتی هستند که سیاست خارجی آمریکا با آن روبروست. زنگ خطر دیگر از این بلندتر نمیتواند به صدا در آید. اگر ایران بدون وقفه تحت فشار قرار نگیرد تا راه خود را عوض کند یا زیر تحریمهای اقتصادی خرد شود، تنها یک راه چاره باقی خواهد ماند - حمله نظامی - و بسیار وحشتناک - بمباران ایران.

البته، ایران برای دنبال کردن مقاصد استراتژیکی خود احتیاجی به تکیه کردن به انکار هالو کاست ندارد. ولی هنوز احمدی نژاد بر این نکته اسرار میکند تا یک زیربنای استراتژیکی برای از بین بردن اسرائیل بسازد.

دربارهٔ نویسندهٔ مقاله: متیاس کونتزل Matthias Kuntzel یک دانشمند سیاسی مقیم هامبورگ و دستیار محقق در مرکز بین المللی ویدال ساسون برای تحقیقات درباره یهودی ستیزی در دانشگاه عبری اورشلیم است. کتاب او به نام جهاد و نفرت از یهودیان: درباره جنگ جدید ضد یهودیان امسال به وسیلهٔ تلوس پرس Telos Press چاپ و پخش خواهد شد. این مقاله به وسیلهٔ مایکل بوگاجر Michael Bugajer و جان روزنتال Rosenthal از آلمان به انگلیسی ترجمه شده است.

توضیحات مترجم:

۱- قرارداد بزرگان صیون (Protocols of Elders of Zion) نوشته هایی است که تا به امروز به عنوان بزرگترین سرچشمه یهودی ستیزی در دنیا به چاپ رسیده است و نویسنده آن هنوز ناشناس است. اعتقاد گروهی بر این است که نویسنده این نوشته ها در اواخر قرن نوزدهم در پاریس برای اُخرانا Okhrana پلیس مخفی روسیه کار میکرده است. ادعای ضد یهودیان بر این است که این نوشته ها صورت جلسهٔ کنفرانس رهبران یهودی بوده است که نقشه یک توطعه برای تسلط بر دنیا را میکشیدند.

۲- چارلز داروین Charles Darwin یک طبیعی دان انگلیسی بود که به خاطر تئوری خود که بر اساس آن بود که موجودات همه از یک موجود بوجود آمده اند و در عرض قرون تحول پیدا کرده اند. او در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ به دنیا آمد و در ۱۹ آوریل ۱۸۸۲ چشم از جهان فرو بست. بزرگترین اثر او «مبدأ موجودات» است که در سال ۱۸۵۹ به چاپ رسید.

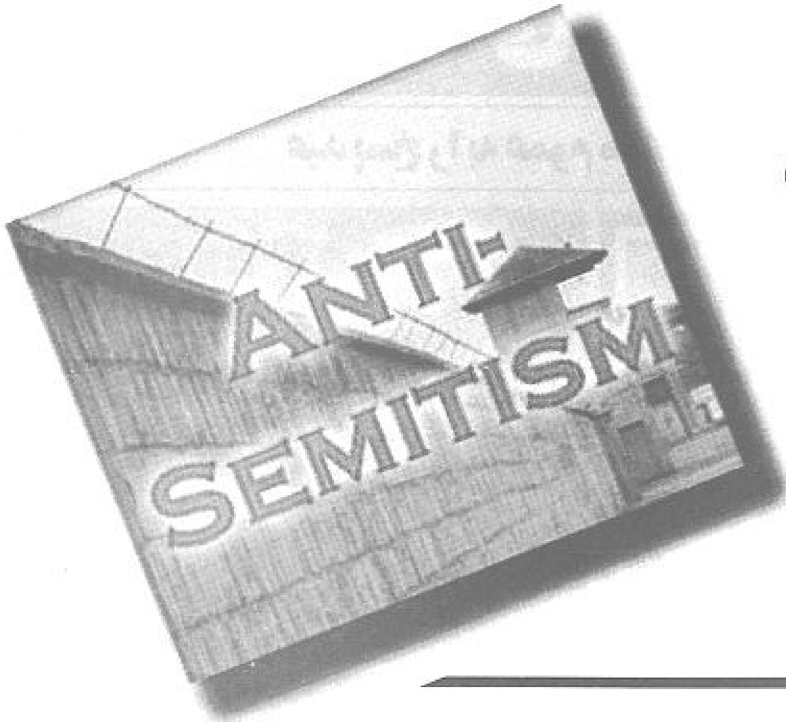
۳- نتوره کارتا Neturei Karta گروه بسیار کوچکی از یهودیان ارتدکس هستند که با صهیونیسم و وجود کشور اسرائیل مخالفند. اکثر این یهودیان در اورشلیم هستند. کلمهٔ نتوره کارتا به معنی «نگهبان شهر» است و از گمارای تلمود یروشلمی می آید.

۴- جوداس ایسکاریوت Judas Iscariot طبق انجیل یکی از دوازده حواریون عیسی مسیح بوده. او کسی بوده است که جای او را به سربازان رومی نشان داده است که به دستگیری و مصلوب شدن عیسی انجامید.

۵- اسب تروژن Trojan Horse قسمتی از افسانهٔ جنگ تروژن است. شهر تروی Troy مدت ده سال در محاصرهٔ یونانیان بود. چون موفق نشدند وارد شهر Troy شوند یک اسب چوبی توخالی ساختند و عده ای از آنان در آن پنهان شدند. ارتش یونان وانمود کرد که در حال عقب نشینی است و به سربازان تروی Troy پیغام داد که اسب چوبی هدیه ای به آنان است. سربازان و سکنه تروی Troy جشن گرفتند و هنگامی که کاملاً مست بودند، سربازان یونانی از داخل اسب خارج شدند و دروازه شهر را به روی بقیه سربازان یونانی گشودند. سربازان یونانی تمام مردها را قتل عام کردند و زنها و بچه ها را به اسارت بردند. این جریان در اودیسه Odyssey اثر هومر Homer (۱۷۶۹-۱۷۱۳) نوشته شده است.

یهودی ستیزی و ائتلاف غیر بشری

نوشته: Charles Asher Small
برگردان از: مهندس بهروز بُرنا



«وجه مشترک اسلامی های بنیادگرا و غربی های دست چپی تنها در نابودی کشور اسرائیل است»

در ماهی که گذشت در ایالات متحده شاهد برگزاری مراسم یادبود شخصیت بارز و برجسته ای چون مارتین لوترکینگ بودیم. در یکی از پیام های پر محتوای او به این مطلب اشاره شده که: «تاریخ نه تنها عملکرد افراد بلکه بی تفاوت بودن آنها را مورد قضاوت قرار میدهد» چرا که به همان نسبت که انجام عملی منجر به حصول نتیجه ای میگردد خودداری از انجام آن عمل نیز به همان نسبت میتواند مخرب باشد.

به نظر میرسد که King الزاماً به عملکرد عده معدودی افراد نابخردتوجهی نداشته، بلکه متأثر از بی تفاوتی و یا عدم عملکرد اکثریت افراد معقول است.

متأسفانه یکی از اهداف حرکت بنیادگرائی اسلامی در سطح جهانی، غیر قانونی جلوه دادن موجودیت کشور اسرائیل است که نه تنها بهانه ای در جهت انهدام این کشور است بلکه سعی در برقراری رژیم های بنیادگرای اسلامی در کشورهای مسلمان جهان است.

در حالی که جنبش های واپس گرای مذهبی به طور وضوح و مشخص اهداف تخریبی و کشتار انسانها را دنبال میکنند، چطور است که کشورهای اروپای غربی که مدعی به جوامع پیشرفته و دموکراتیک هم هستند در مقابل این قشریون مالیخولیائی، ضد تمدن بشری و نژاد پرست که از ابراز عقاید غیر انسانی و فاشیستی خود در سطح جهانی اباتی ندارند خاموش نشته اند و در بعضی موارد با اقدامات مشکوک خود به پیشبرد این اهداف یاری هم میرسانند.

در پی انتقادات و شماتت های متمادی که از طرف جوامع اروپای غربی در طی سالهای متمادی از اسرائیل به عمل آمده سبب شده که در انگلستان علی الرغم افزایش موج وحشت از اسلام افکار یهودی ستیزی بیش از چهار برابر ملل دیگر باشد.



مارتین لوتر کینگ

آقای جیمی کارتر که اخیراً با به راه انداختن تبلیغات منفی ضد اسرائیلی این کشور را متهم به سیاست دو جانبه نموده و در

مصاحبه ای در کانال CBC اجرای حقوق بشر در اسرائیل را به سیاست سفید پوستان جدائی طلب در آفریقای جنوبی تشبیه نموده است.

این اتهامات نه تنها هیچ گونه نزدیکی به واقعیت نداشته بلکه در حالی است که آقای کارتر و هم مسلکان ایشان گویا که از تهدید فزاینده بنیادگرایان مذهبی در جهت کشتار دسته جمعی یهودیان و از میان برداشتن کشور اسرائیل بی اطلاع هستند.

به نظر میرسد ایشان علی الرغم کهولت سنی کماکان با قبول واقعیت ها دچار مسئله هستند.

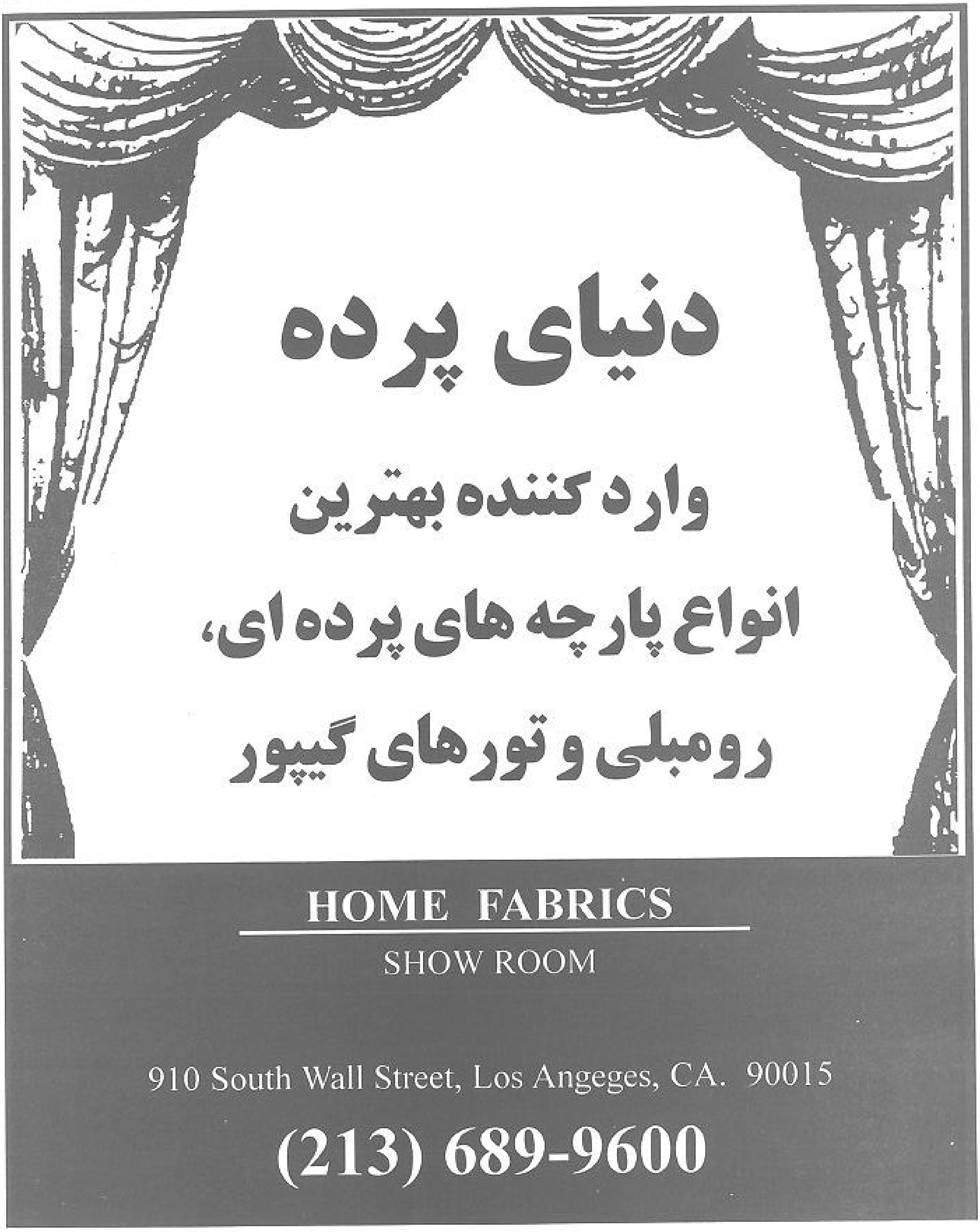
به عنوان مثال آقای George Gallaway به اصطلاح سوسیالیست پیشرفته که بعد از جنگ بین حزب الله و اسرائیل به دیدار شیخ حسن نصرالله شتافت. به دیدار مردی که دست نشانده و جیره خوار دولت ایران و منابع مشکوک دیگر است. مردی که به منظور تسهیل در کشتار دسته جمعی یهودیان و



صیهونیست ها به طریق آلمان نازی طرح گردآوری آنها را در یک محل واحد پیشنهاد میکند.

در حالی که رژیم ایران بیش از پیش و به طور وضوح در اجرای مقاصد خود در جهت کشتار دسته جمعی یهودیان پای می فشارد، جایی برای دودوزه بازی ها و چپی های اروپای غربی وجود ندارد. دیگر ادعای مخالفت با رژیم های فاشیستی و یهودی ستیز که اعمال آنها ۶۰ سال پیش اروپا را به لرزه در آورد کافی نیست. هم اکنون وقت آن فرا رسیده است که دست چپی ها ی اروپای غربی نقاب از چهره برداشته و با رودرروئی با واقعیت ها محکم و استوار در مقابل مقاصد بنیادگرای یهودی ستیز ایستادگی کنند.

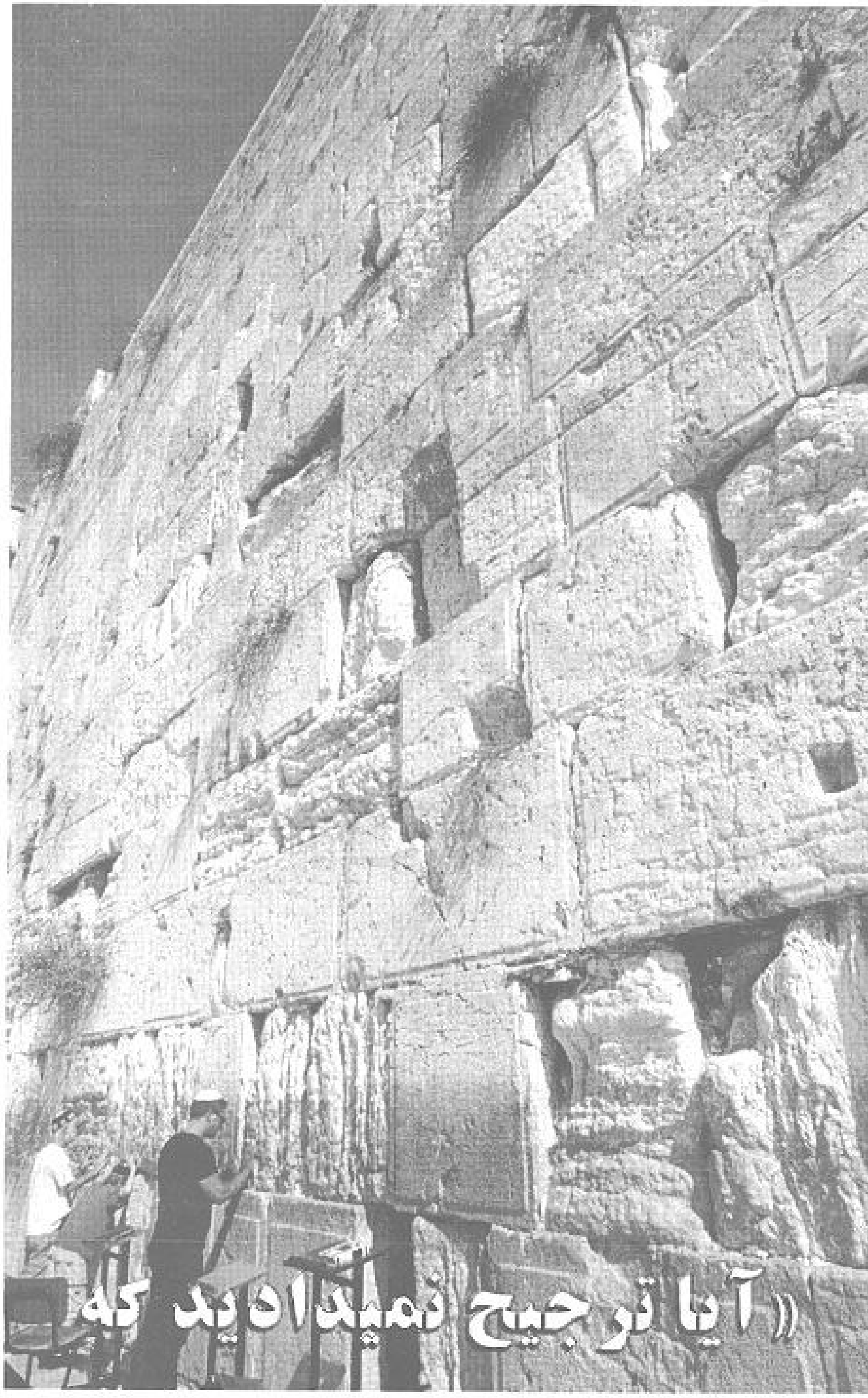
در تابعیت از عقاید، مارتین لوترکینگ وقت آن رسیده که همه انسانها نسبت به عملکرد و یا بی تفاوتی های خود احساس مسئولیت کرده و با رودرروئی با معضل تنفر و یهودی ستیزی جهانی به مقابله بپردازیم. شاید از این طریق و با اتکا به ارزشهای پیشرفته اخلاقی بتوان به یک صلح پایدار در منطقه خاورمیانه دست یابیم که در لوای آن امنیت برقرار گشته و حداقل حقوق بشر رعایت گردد. □


دنیای پرده
وارد کننده بهترین
انواع پارچه های پرده ای،
رومبلی و تورهای گیپور
HOME FABRICS
SHOW ROOM
910 South Wall Street, Los Angeges, CA. 90015
(213) 689-9600

برگرفته از: اینترنت
برگردان: مهندس بهروز بُرنا

ناسیونالیسم اعراب مقیم اسرائیل

به دنبال جنگ بین اعراب و حزب الله لبنان در تابستان گذشته، مطلب حائز اهمیتی که مراتب شگفتی همگان را برانگیخت، نتایج آماری بود که از طرف تحلیل گران سیاسی به دست آمد. این آمار نشان میدهند که در جواب این سئوال که «آیا ترجیح نمیدادید که تبعه کشور دیگری به غیر از اسرائیل بودید» قریب به ۸۵ درصد از اتباع اسرائیل اعم از یهودی - غیر یهودی و یا عرب تبار با ابراز احساسات وطن پرستانه نسبت به



تبعه کشور دیگری به غیر از اسرائیل بودید؟»

آیا طبق اظهار نظر آقای جیمی کارتر (رئیس جمهور سابق ایالات متحده) در کتاب Apartheid، کشور اسرائیل یک کشور جدائی طلب است؟

کشور اسرائیل، به اسرائیلی بودن خود افتخار کرده و به آن صحه گذاشتند.

همین آمار نمایانگر تعداد بیشماری از اتباع عرب تبار اسرائیل است که خود را به جهت هویت اسرائیلی تحت فشار می بینند. این آمار از طرف دانشگاه تل‌آویو در طرحی به نام Peace Index و همچنین مرکز تحقیقات افکار عمومی مشترک اسرائیلی و فلسطینی ارائه شده که طی آن اکثریت قریب به ۵۲ درصد از اعراب مقیم اسرائیل به جهت فشارهای اجتماعی از ابراز تابعیت خود امتناع میورزند.

با توجه به این واقعیت ها این فکر در مخیله هر فردی پیش می‌آید که آیا طبق اظهار نظر آقای جیمی کارتر (رئیس جمهور سابق ایالات متحده) در کتاب Apartheid، کشور اسرائیل یک کشور جدائی طلب است؟

در حقیقت باید اذعان کرد که آقای کارتر نیز همانند بخش بزرگی از جهانیان، تصور غلطی از آنچه که در اسرائیل میگذرد را در نظرشان مجسم میکنند.

آنچه که در این سرزمین که کمتر از یک درصد از وسعت منطقه خاورمیانه را تشکیل میدهد میگذرد در هیچ آب و خاک دیگری در جهان رخ نمیدهد.

در حقیقت توجه جهانیان به این منطقه مدتها قبل از ظهور مجدد کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و حتی بیشتر از یک قرن قبل از اکتشاف نفت در خاورمیانه معطوف شد.

در نظر پیروان مکتب ضد اسرائیلی که آقای کارتر نیز اخیراً به آنها پیوسته اند، کشور اسرائیل حکم یک باروی جهنمی ضد عرب را پیدا کرده، غافل از اینکه اعراب مقیم اسرائیل به تابعیت اسرائیلی خود افتخار میکنند. واقعیت امر اینست که به جرأت میتوان مدعی شد که میلیونها نفر در جهان از وجود بیش از یک میلیون عرب تبار که از مزایا و حقوق قانونی و مدنی مساوی در اسرائیل بهره مندند بی اطلاع هستند.

آنچه که معمولاً در مطبوعات درباره اعراب مقیم اسرائیل به چشم میخورد، حاکی از پیش داوری ها و تبعیض نژادی در مورد این اقلیت است. اعراب اسرائیل نیز همانند دگر اقلیت ها در کشورهای مختلف دنیا با مشکلات و موانعی در راستای تساوی حقوق خود با دیگران هستند. این مشکلات با شرایط سیاسی و امنیتی موجود تشدید شده چرا که با هر انفجار انتحاری که در گوشه و کنار این آب و خاک به وقوع می پیوندند، این روابط تیره تر شده و مضافاً به اینکه اگر این اقدامات تروریستی با همکاری و پشتیبانی دگر شهروندان عرب بوده باشد.

اعراب مقیم اسرائیل عملاً در کلیه شئونات مملکتی شریک هستند و با دارا بودن احزاب سیاسی و نمایندگان خود در پارلمان اسرائیل، همانند دگر احزاب اپوزیسیون جهان در پیشبرد دموکراسی در کشور خود سهیم میباشند.

به عنوان مثال، آقای سلیم جوردن عضو دائمی دادگاه عالی اسرائیل و یا یک عرب Druze تبار که صاحب کرسی استادی در دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تل‌آویو و یا شخصیت های بارز دیگر که در پست های دولتی، دانشگاهی و یا اقتصادی مشغول به فعالیت هستند را میتوان نام برد.

گر چه کشور اسرائیل از نظر دشمنان آن به عنوان یک کشورمتخاصم هم تلقی میشود ولی اعراب مقیم ان کاملاً با این عقیده مخالف بوده کما اینکه نتایج آمار به دست آمده نمایانگر این واقعیت است. □

اعراب مقیم اسرائیل عملاً در کلیه شئونات مملکتی شریک هستند و با دارا بودن احزاب سیاسی و نمایندگان خود در پارلمان اسرائیل، همانند دگر احزاب اپوزیسیون جهان در پیشبرد دموکراسی در کشور خود سهیم میباشند.

نوشته: ایرج فرنوش
Ira Farnoush

یهودیان در کنگره آمریکا

نتیجه انتخابات میان دوره ای ماه نوامبر گذشته کنگره وسنای آمریکا شکست نسبی جمهوری خواهان و پیروزی دمکرات ها را به همراه آورد، و دو سناتور جدید به جرگه سناتورهای یهودی در سنا و چهار نماینده یهودی جدید به جرگه نمایندگان یهودی در مجلس نمایندگان افزود. تقسیم بندی ساختار سیاسی در آمریکا عمدتاً شامل دو حزب دمکرات و جمهوری خواه میباشد و تفاوت هر یک به لحاظ تأثیری که در زندگی مردم آمریکا و مردم سایر کشورها میگذارد حائز اهمیت است. در طی سه دهه گذشته گروههای سیاسی دیگری مثل گروه مستقل ها (Independent) و حزب سبزها در صحنه سیاسی آمریکا پای نهاده که به خاطر محدود بودن اعضاء چندان قابل اعتنا نبوده ولی گاهگاه توانسته اند توجه بعضی محافل را به خود جذب کنند.

اصولاً به جمهوری خواهان، محافظه کاران، جناح راست و .G.O.P و (Old Party Grand) نیز اطلاق میشود. مرام سیاسی جمهوری خواهان،دخالت کمتر دولت در امور مردم، داشتن ارتش قوی، طرفداری از مؤسسات بزرگ اقتصادی و صنعتی و مالیات بر درآمد کمتر میباشد. این گروه گرایش بیشتری به مذهب و پرهیز کاری داشته و معتقدند که مردم آمریکا د رجامعه ای آزاد زندگی میکنند و باید از فرصت استفاده کرده و تصمیمات عاقلانه و مسئولانه برای خود اتخاذ کرد که نهایتاً به پیشرفت جامعه منجر خواهد شد. از سوی دیگر به دمکراتها، لیبرالها، گروههای چپ و مدرن نیز اطلاق میشود و بیشتر شامل روشنفکران تحصیل کرده ها، سندیکاهای کارگری و افراد طبقه متوسط میباشد. بسیاری از دمکراتها خود را واقع گرا میدانند. تز سیاسی دمکراتها بیشتر در محور حمایت از مصرف کننده،حفاظت از محیط زیست، عرضه خدمات عمومی به مردم کم درآمد دور میزند. دمکراتها به دنبال مساوات در زندگی اجتماعی مردم بوده و برای رسیدن به این هدف، بایستی میزان مالیاتها را زیاد کرد و درآمد حاصله از آن را صرف طرحهای رفاهی و اجتماعی و کمک به محرومان گردد. به طور خلاصه سیاست مالی دمکراتها این است که باید بخشی از درآمد ثروتمندان از طریق مالیات به جامعه برگردد.

در این راستا جمهوری خواهان معتقدند که دولت باید به افراد ضعیف کمک کند، اما این کار باید توسط مراکز مذهبی و مؤسسات خیریه صورت گیرد که میتوانند به نیازهای محیط خودشان بهتر رسیدگی کنند و دولت باید به کارهایی از قبیل دفاع و امنیت ملی بپردازد.

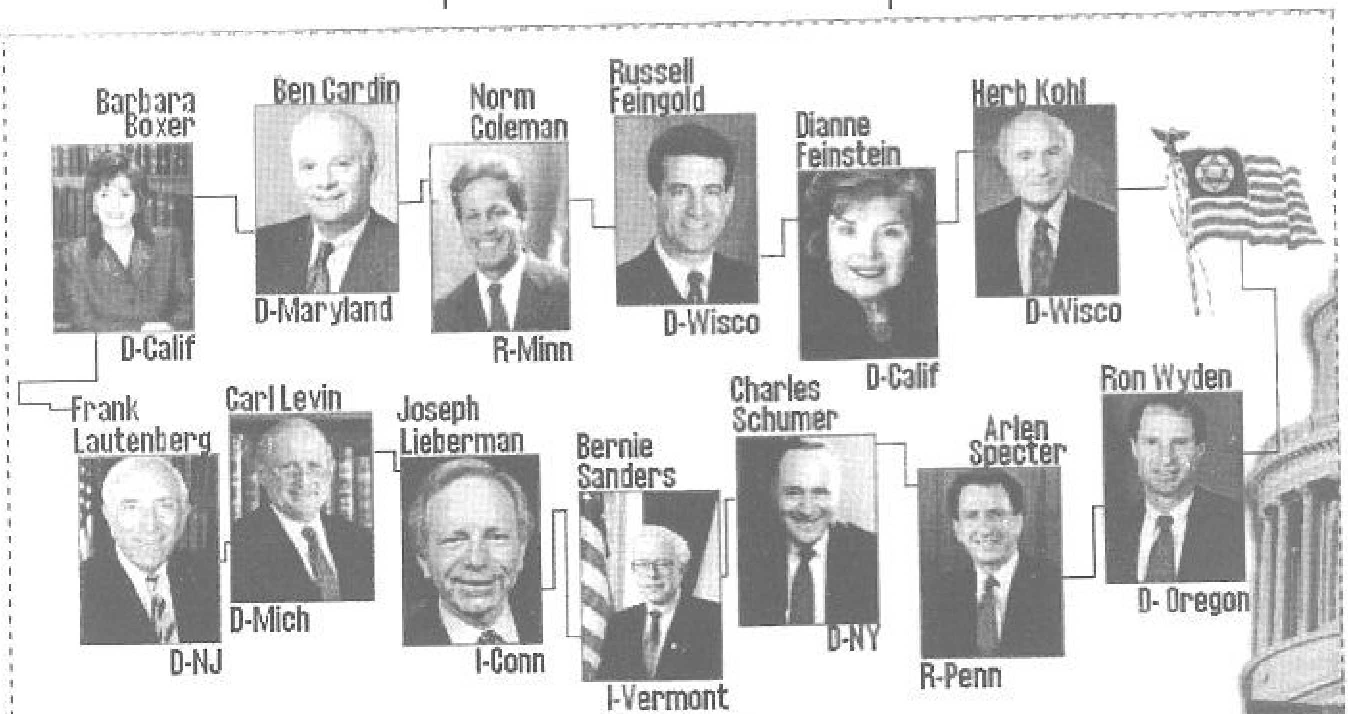
از دیرگاه، یهودیان آمریکا در ساختار و تشکیلات حزب دمکرات نقش عمده ای بر عهده داشته اند. یهودیانی که در سده های نوزدهم و بیستم به آمریکا مهاجرت کرده بودند با ایدئولوژیهای سوسیالیستی که در آن زمان در اروپا رواج داشت آشنایی داشته و از این جهت گرایش

زیادی نسبت به حزب دمکرات که بیشتر جنبه مردمی داشت پیدا کرده بودند. طولی نکشید که بسیاری از آنها از اعضای برجسته و ارشد حزب دمکرات در آمدند و عده ای از تئوریسین های این حزب را مهاجران یهودی تشکیل میدادند هم اکنون فرزندان، نتیجه ها و نبیره های آنان همچنان وابسته به حزب دمکرات بوده، و طبق آمارهای منتشر شده ۸۰ درصد یهودیان خود را دمکرات قلمداد کرده اند.

در طول ۶ سال گذشته پرزیدنت جرج بوش و هر دو شاخه کنگره که در دست جمهوری خواهان بوده بدون قید و شرط از سیاستهای کشور اسرائیل در مقابل فلسطینیان پشتیبانی کرده. در حقیقت تا کنون هیچ رئیس جمهوری در تاریخ آمریکا مثل پرزیدنت جرج بوش چنان بی پروا از سیاستهای اسرائیل حمایت نکرده. با وجود این، سیاست خاورمیانه جرج بوش نتوانست گرایش سیاسی یهودیان را نسبت به حزب دمکرات تغییر دهد و یهودیان در انتخابات اخیر کماکان به نامزدهای دمکرات رأی دادند. برای اثبات وابستگی یهودیان به حزب دمکرات، کافی است نظری به نمایندگان یهودی در سطوح فدرال، ایالتی، و شهری و ناحیه ای بیاندازیم. نتیجه نشان خواهد داد که اکثریت قریب به اتفاق یهودیانی که در شهرهای مختلف انتخاب شده اند از حزب دمکرات بود. برای مثال، از سیزده سناتور یهودی در مجلس سنا، ۹ نفر دمکرات، ۲ نفر جمهوری خواه و ۲ نفر جزء مستقلین (Independent) میباشند. همچنین از ۳۰ نماینده یهودی در مجلس نمایندگان ۲۰ نفر از حزب دمکرات و فقط یک نماینده از حزب جمهوریخواه میباشد.

تعداد یهودیان در کنگره آمریکا از دو سو حائز اهمیت است. یکی اینکه یهودیان ۲ درصد از کل جمعیت آمریکا را تشکیل میدهند ولی در حدود ۷ درصد از نمایندگان مجلس و ۱۳ درصد از سناتورها یهودی میباشند. دیگر اینکه بسیاری از آنان از ایالاتی انتخاب شده که تعداد جمعیت یهودی در آن ایالت بسیار کم است. این موضوع نشانگر این است که فرهنگ حاکم بر جامعه آمریکا که یک فرهنگ - یهودی - مسیحی است به یهودیان به صورت یک گروه اقلیت نگاه نمیکند و با آنان مثل یک شهروند معمولی رفتار میکند. بطور خلاصه میشود نتیجه گرفت که یهودیان از تمامی امکانات در محیط آمریکا بهره مند هستند.

برای اطلاع خوانندگان اسامی



D - Demorat
R - Republican
I - Independant

سناتورهای یهودی

نمایندگان و سناتورهای یهودی و وابستگی حزبی آنان در ذیل درج میگردد. نگارنده این نوشتار امیدوار است که در شماره های اینده در مورد یهودیان در پارلمان کشورهای مختلف مطالبی تهیه کند.

Jews in the Housr of Representative:

1) Gary Ackerman (D-NY)

2) Shelley Berkley (D-Nev)

3) Howard Berman (D-Calif.)

4) Eric Cantor (R-Virginia)

5) Steve Cohen (D-Tenn)

6) Susan Davis (D-Calif.)

7) Rahm Emanuel (D-ILL)

8) Eliot Engle (D-NY)

9) Bob Filner (D-Calif)

10) Barney Frank (D-Mass)

11) Gabrielle Giffords (D-Ariz)

12) Jane Harman (D-Calif)

13) Paul Hodes (D-NH)

14) Steve Israel (D-NY)

15) Steve Kagen (D-Wis)

16)Ron Klein (D-Fla)

17) Tom Lantos (D-Calif)

18) Sander Levin (D-Mich)

19) Nita Lowey (D-NY)

20) Jerry Nadler (D-NY)

21) Steven Rothman (D-NJ)

22) Jan Schakowsky (D-ILL)

23) Adam Schiff (D-Calif)

24) Allyson Schwartz (D-Penn)

25) Brad Sherman (D-Calif)

26) John Yarmuth (D-KY)

27) Debbie Wasserman Schultz (D-Fla)

28) Henry Waxman (D-Calif)

29) Anthony Weiner (D-NY)

30) Robert Wexler (D-Fl)

Jews in the Senate:

1) Barbara Boxer (D-Calif)

2) Ben Cardin (D-Maryland)

3) Norm Coleman (R-MInn)

4) Russell Feingold (D-Wisco)

5) Dianne Feinstein (D-Calif)

6) Herb Kohl (D-Wiscon)

7) Frank Lautenberg (D-NJ)

8) Carl Levin (D-Mich)

9) Joseph Lieberman (I-Conn.)

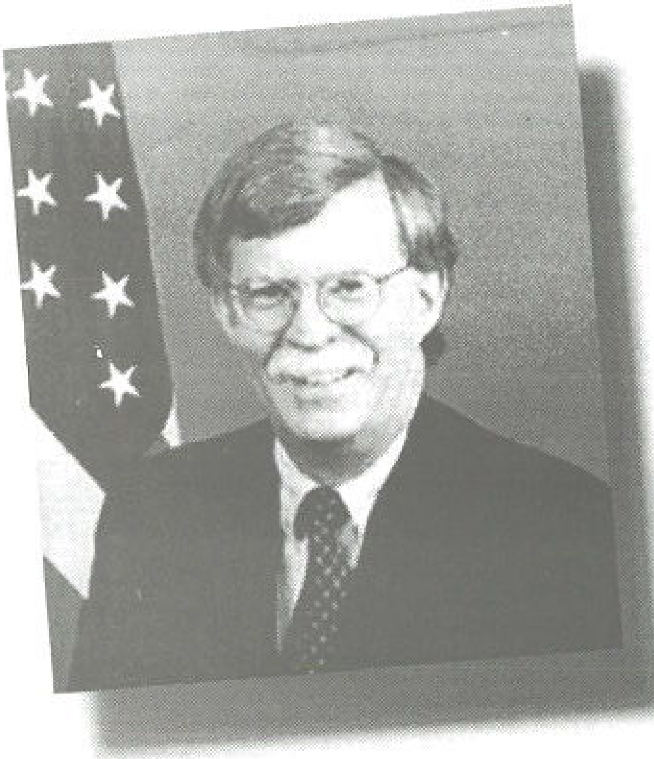
10) Bernie Sanders (I-Vermont)

11) Charles Schumer (D-NY)

12) Arlen Specter (R-Penn)

13) Ron Wyden (D-Oregon)

نوشته: ایرج فرنوش
Ira Farnoush



متشکریم آقای جان بولتون

یکی از پیامدهای پیروزی حزب دمکرات در انتخابات میان دوره ای اخیر در آمریکا، استعفای جان بولتون (John Bolton) نماینده این کشور در سازمان ملل متحد بود. وی دومین مقام ارشد در دولت پرزیدنت بوش پس از استعفای رانولد رامسفلد وزیر دفاع بود که با از دست رفتن اکثریت حزب جمهوریخواه در هر دو شاخه کنگره مقام خود را از دست داد. با وجودی که بیش از یک سال از دوره خدمت جان بولتون به عنوان نماینده آمریکا در سازمان ملل می گذشت ولی انتصاب او هیچوقت مورد تصویب سنا قرار نگرفته بود. در مارچ ۲۰۰۵ جرج بوش آقای جان بولتون را نامزد نمایندگی در سازمان ملل میکند و از مجلس سنا میخواهد که انتصاب او را تأیید کنند. ولی این درخواست با مخالفت اعضای حزب دمکرات روبرو میشود. با وجود این، در آگست ۲۰۰۵ پرزیدنت بوش با استفاده از اختیارات قانونی خود، طبق مفاد «انتصاب در دوره تنفس» در زمانی که کنگره آمریکا در تعطیلات تابستانی بود حکم انتصاب جان بولتون را صادر و وی توانست بدون تأیید صلاحیت از مجلس سنا تا آغاز دوره جدید قانونگذاری به خدمت ادامه دهد. پرزیدنت بوش در زمان انتصاب اعلام کرده بود که جان بولتون دیپلماتی با استعداد وموفق است و وی میتواند به استحکام سازمان ملل کمک کند. وی مخالفان سیاسی خود را مقصر ماهیت غیر متعارف این انصاب دانست و وی ناگزیر شده که مجلس سنا را دور بزند.

جان بولتون فعالیتهای سیاسی خود را با شروع کار در وزارت امور خارجه آمریکا در اواسط دهه ۱۹۷۰ آغاز کرد. وی از آن زمان تحت تأثیر دکترین پرفسور «جین کرک پتریک» که یکی از اعضاء برجسته محافظه کاران نو بود قرار گرفته و تزهای سیاسی راستگرانه او را می ستود. در اوائل دهه ۱۹۸۰، زمانی که خانم «جین کرک پتریک» به عنوان نماینده آمریکا در سازمان ملل خدمت میکرد، آقای بولتون عضو ارشد وزارت امور خارجه بود و از آن زمان به عنوان یکی از مقامات رسمی در دولت ریگان، از طرفداران گسترش روابط بسیار نزدیک آمریکا و اسرائیل به شمار آمده بود. یکی از کارهای برجسته وموفقیت آمیز وی در وزارت خارجه باطل کردن قطعنامه شماره ۳۳۷۹ سازمان

ملل بود که در طی آن صیونیزم را نوعی از نژادپرستی و تبعیض نژادی به شمار می‌آورد. طرح این قطعنامه در سال ۱۹۷۵ توسط کشورهای عرب و و مسلمان و بعضی از کشورهای آفریقایی و بلوک شرق سابق پیشنهاد شده بود. (دولت شاهنشاهی ایران به آن رأی ممتنع داده بود). وی در زمان کوتاهی که در سمت نماینده آمریکا در سازمان ملل خدمت کرد، آشکارا به طور مداوم از سیاستهای خاورمیانه پرزیدنت بوش به ویژه حمایت راسخ آمریکا را از اسرائیل منعکس کرده بود. در این راستا، وی به عنوان یکی از مدافعان اسرائیل ار شهرت ویژه ای بین سازمانهای یهودی برخوردار بود و از سوی کلیه سازمانهای مهم یهودی مورد حمایت فوق العاده قرار میگرفت. این سازمانها جان بولتون را یکی از باوفاترین دوستان اسرائیل در جهان قلمداد میکردند.

بعد از این که استعفای او اعلام شد، چند سازمان مهم یهودی از جمله:

- Zionist Organization of America (ZOA)
- American Israel Public Affairs Committee (AIPAC)
- American Jewish Congress (AJC)

در یک صفحه کامل آگهی که در روزنامه فوروارد انتشار دادند و در طی آن از پشتیبانی بی شائبه او نسبت به کشور اسرائیل در مدت سی سالی که وی در سمتهای مختلف انجام وظیفه کرده قدردانی کردند.

وی در مدت نمایندگی خود ضمن فائق آمدن به برخی انتقادات بر علیه خود به حامیانش نیروی تازه بخشید و موجبات خشنودی بسیاری از سیاستمداران راستگرا و میانه رو را فراهم کرده بود. رهبران مسیحیان اونجلیست که نماینده ۲۰ میلیون نفر می باشند از استعفای او اظهار تأسف کردند و فقدان او را در سازمان ملل برای آمریکا سنگین قلمداد کردند.

در دسامبر ۲۰۰۵ "ZOA" با ارائه جایزه ویژه سالانه خود به جان بولتون، از وی به طور رسمی تقدیر کرد و رئیس این سازمان ضمن تقدیم جایزه به بولتون اظهار داشت که "ZOA" از تلاشهای قهرمانه او در جهت مجاب کردن سازمان ملل به داشتن برخوردی منصف و شایسته به اسرائیل قدردانی و تشکر میکند. جان بولتون همکاری گسترده ای با مؤسسات و سازمانهای پژوهشی راست گرا



که بیشتر طرفدار اسرائیل و متعلق به محافظه کاران نو میباشد داشته و یکی از اعضای برجسته ارشد. (AEI)

American Enterprise Institute

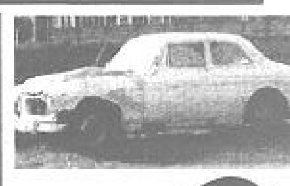
که یکی از با نفوذترین گروه در زمینه روابط اسرائیل و آمریکا میباشد. جان بولتون در طول دو دهه گذشته همیشه از اهمیت همکاری استراتژیک آمریکا و اسرائیل طرفداری کرده و معتقد بوده که اسرائیل نقش مهمی در پیشرو منافع آمریکا در منطقه ایفا میکند. آقای بولتون در دولت جرج بوش پدر معاون وزیر خارجه در امور خلع سلاح و مبارزه با گسترش تکثیر تسلیحات کشتار جمعی بود.

جان بولتون همواره از منقدان شناخته شده و سرسخت سازمان ملل به شمار میرفته و این سازمان را به بی لیاقتی و فساد متهم میکرد. به نظر وی، سازمان ملل در ساختار تشکیلات کنونی توانایی روبروئی با مشکلات دنیای امروز ندارد و اگر تغییر عمده در سیاست اجرائی این سازمان بوجود نیاید و نتواند به حل مشکلات کشورها کمک کند، این کشورها ناچاراً برای حل مشکلات خود راه حل دیگر خواهند گرفت که این به نفع هیچ کس نیست.

جان بولتون در یک سخنرانی گفته بود که یک احساس عمیق ضد اسرائیلی از دیرباز در سازمان ملل فرا گرفته است و علی رغم باطل شدن قطعنامه ۳۳۷۹ «صیونیزم معادل نژادپرستی» تحریکات ضد اسرائیلی، ضد صیونیستی و آنتی سمیتیک در سازمان ملل وجود دارد. وی در مدت نمایندگی خود موفق شد که جو موجود در سازمان ملل تا حدی تعدیل کند. وی یکی از مخالفان سرسخت رژیم تهران به شمار می‌آمد و در طول سال گذشته حملات لفظی دولت آمریکا را بر علیه ایران هدایت میکرد. او بارها به ایران هشدار داده بود که اگر دولت ایران برنامه های هسته ای خود را متوقف نسازد با پیامدهای ناخوشایندی مواجه خواهد شد. وی همچنین از سیاستهای ایران و دخالتهای بی مورد این کشور در روند صلح بین اسرائیل و فلسطینیان انتقاد میکرد، و ایران را مانع از اجرای قرارداد صلح بین اسرائیل و فلسطینیان میدانست. او همچنین ایران را متهم به تحریک شیعیان عراق و دخالت در امور این کشور میکرد و وخیم شدن وضع لبنان را ناشی از دخالتهای ایران در این کشور میدانست. اینک شنیدن خبر استعفای او در گوش مقامات جمهوری اسلامی بسیار دلنشین بوده و این رژیم از کناره گیری یکی از منقدان خود بسیار خوشحال خواهد شد. اما برای اسرائیل بسیار سخت خواهد بود که چنین شخصیتی که به خوبی در حمایت این کشور در سازمان ملل ظاهر شده بود به راحتی دل بکند. □

۲۵ ژانویه ۲۰۰۷

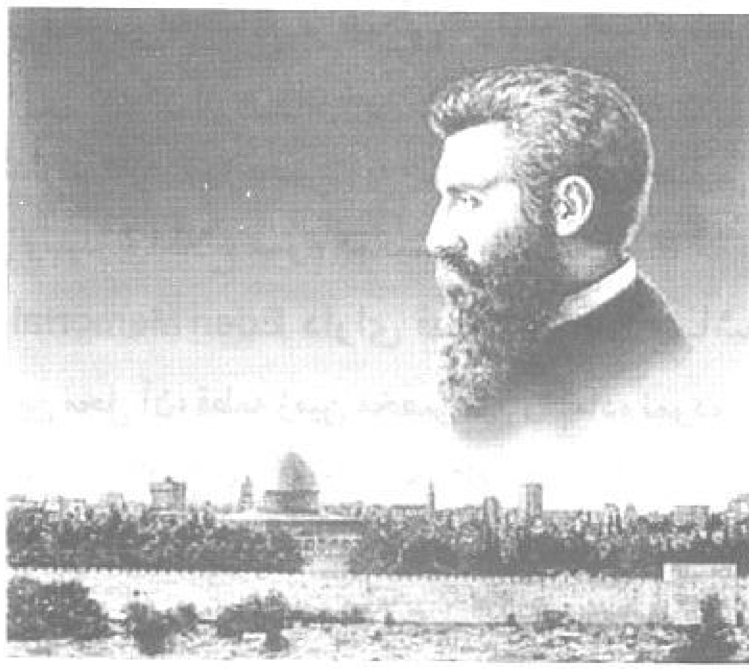




گوشه ای از تاریخ یهود

■ از: دکتر موسی میکائیل (فیلادلفیا)

فرزندان تئودور هرتصل



بیش از پنجاه سال به طول انجامید تا آرزوی هرتصل که بنای کشور اسرائیل بود برآورده شود، ولی برای اسرائیل حتی بیش از این مدت به درازا کشید که وصیت هرتصل مبنی بر دفن فرزندانش در کنار وی در اسرائیل صورت عمل به خود گیرد. بالاخره در بیستم سپتامبر ۲۰۰۶ پس از ۷۶ سال فرزندان تئودور در کنار پدرشان مدفون شدند.

در مراسم تدفین دختر هرتصل Paulina و پسرش Hans، نخست وزیر اسرائیل و سران دولتی حضور داشتند.

تئودور هرتصل زاده مجارستان و روزنامه نگاری از وین که از جریان غم انگیز آلفرد دریفوس (افسر فرانسوی که به اتهام کاذب محکوم و زندانی شد) واقف بود و او را شدیداً تحت تأثیر قرار داده بود در دهه ۱۸۹۰ جنبش صیونیسم را جهت ایجاد کشور و خانه برای قوم یهود بر پا کرده و رهبری مینمود. او در آخرین وصیت نامه اش صریحاً خاطر نشان کرده بود که اعضای خانواده اش پس از به وجود آمدن کشور اسرائیل در آنجا دفن شوند.

تئودور در ۱۹۰۴ در سن ۴۴ سالگی در وین بدرود حیات گفت و در ۱۹۴۸ دولت نوین اسرائیل جسد او را به اسرائیل آورد و در محلی به نام «کوه هرتصل» با تشریفات لازم به خاک سپرد.

ولی اجساد پولینا و هانز به اسرائیل آورده نشدند. این خواهر و برادر برای سالیانی به بیماری روانی افسردگی دچار بودند. پولینا در ۴۰ سالگی در فقر میزیست و بی خانمان بود و بالاخره در شهر بوردو (در فرانسه) احتمالاً در اثر ازدیاد مقدار مرفین فوت نمود. با شنیدن خبر فوت پولینا برادرش هانز ۲۹ ساله در روز بعد در بوردو خودکشی کرد. این دو در کنار یکدیگر در قبرستان یهودی در این شهر دفن گردیدند.

فرزند سوم هرتصل دختری به نام Trude بود که او نیز ناراحتی روانی داشت و در ۱۹۴۳ در اردوگاه نازی در چکسلواکی جان سپرد و هیچ باقیمانده ای از او یافت نشد. تنها فرزند ترود نیز چند سال بعد در آمریکا خودکشی کرد.

پولینا و ترود هر دو زندگی متلاطمی داشتند و مدتی را در انستیتوی روانی گذراندند.

اجساد پولینا و هانز برای سالیانی طولانی در قبرستان «بوردو» باقی بودند و به اسرائیل آورده نشدند زیرا که برخی از سران یهودی آنها را موجب شرمساری تلقی میکردند.

طبق گفتهٔ ارینل فیلدستاین A. Fildstein تاریخ نویس و مقام دانشگاهی اسرائیلی مقامات مذهبی هانز را مشمول دفن در سرزمین اسرائیل نمیدانستند زیرا هانز خودکشی کرده بود و این بر خلاف قانون مذهبی یهود میباشد.

از جانب دیگر بنا به نوشته ها و اخبار اسرائیل در سال ۲۰۰۰ هانز در جریان زندگی اش به چندین رشتهٔ مذهبی مسیحی کشیده شد. در ۱۹۲۴ مسیحی Baptist بعد کاتولیک، سپس Unitarian و Quaker بود و در لندن با فقر بسر میبرد و همانطور که قبلاً گفته شد با شنیدن خبر فوت پولینا به بوردو رفت و در آنجا دست به خودکشی زد.

به هر حال در این زمینه سه راب سفارادی، اسرائیل شلمو آمار Sh. Amar چنین گفت چون راب فرانسه هانز را با مراسم یهودی در قبرستان یهودی به خاک سپرده از اینرو یهودی شناخته میشود.

هرتصل همچنان که کوشش و فعالیت شدید خود را صرف ایجاد و رهبری جنبش صیونیسم می نمود آرزو و رؤیایی داشت که فرزندانش اعضای آینده خاندان سیاسی هرتصل خواهند بود.

بنا به گفتار تاریخی فرزندان هرتصل در موقعیت ممتازی میزیستند و تحت نظر معلمین خصوصی کسب آموزش نموده و در بهترین مدارس تحصیل میکردند.

تئودور هرتصل قسمت عمده ای از ثروت شخصی خود را در راه مبارزه برای ایجاد «خانه یهود» مینمود به طوری که پس از مرگ وی در سن ۴۴ سالگی خانواده اش تهی دست و بینوا بودند و دوستان و پیروان هرتصل پولی برای نگاهداری و پشتیبانی خانواده اش گردآوری میکردند. همسر هرتصل Julie سه سال پس از هرتصل فوت نمود.

پس از ۷۶ سال اجساد پولینا و هانز به اسرائیل آورده شدند و به فاصلهٔ کمی از بنای یادبود تقدیس و تجلیل شدهٔ تاریخی پدرشان جایگیر شدند. این دو مقابر جدید در کنار مقابر پدر و مادر و خواهر هرتصل قرار دارند. بدین ترتیب خاندانی که هیچگاه به وجود نیامد در کنار یکدیگر به خواب ابدی فرو رفته اند. ☐

■ از: دکتر موسی میکائیل (فیلا دلفیا)

گرفته از: منابع ذیل (رجوع به آخر مقاله)



تاریخچۀ نازیسم در آمریکا

در دهۀ ۱۹۳۰ و جنگ جهانی دوم (۴۵-۱۹۳۹) عواملی موجب نضج گرفتن غیر مترقبۀ نازیسم در آمریکا از طریق تبلیغات و فعالیتهای گسترده در میان جوانان آمریکایی بود. در دهه ۱۹۳۰ آلمانی تبارها جمعیت عمده ای را در آمریکا تشکیل میدادند. بحران و رکود اقتصادی جهانی در دهه ۱۹۳۰ زمینۀ مساعدی برای پیدایش و رشد نازیسم و کمونیسم به ویژه در سواحل شرق و نواحی غرب میانی آمریکا بود.

در ۱۹۲۳ در آمریکا حزب نازی (حزب ناسیونالیست ملی NSADP) تحت عنوان دوستان آلمان بر پا گردیده بود.

شکست آلمان در جنگ جهانی اول (۱۸-۱۹۱۴) احساسات میهن پرستی و تعصب ملی را در آلمان بوجود آورد. از این زمان و موقعیت، آدولف هیتلر استفاده نمود و تز خود را مبنی بر ناسیولیزم شدید و آنتی سمیتسم در آلمان ارائه داد. در ۱۹۲۲ هنگامی که هیتلر قصد بر انداختن دولت آلمان را داشت دستگیر و زندانی شد. در زندان به تشویق چند تن از همفکرانش از جمله رودلف هس R. Hess کتاب «نبرد من» را نوشت و تز خود را در آن بیان داشت.

در ۱۹۳۲ هیتلر صدراعظم آلمان گردید و با تبلیغات وسیع و مردم پسند طرفداران بسیاری پیدا نمود و تز نازیسم نیز رو به گسترش نهاد، و در دوران رکود اقتصادی جهانی از جمله در آمریکا ایده لوژی نازیسم به آمریکا نیز

کشیده شد. در ضمن حزب نازی صلیب شکسته را مظهر خوشبختی و ثروت و کامیابی دانسته و آن را برای پرچم خود انتخاب نمود.

در ۱۹۳۴ یک نمایندهٔ یهودی در آمریکا به نام Sam Dikstin علیه تبلیغات نازی سخن گفت و درخواست بررسی و تحقیق در این مورد را کرد. بررسی ها در این باره نشان داد که تبلیغات و عملیات «دوستان آلمان» برای آمریکا آسیب رسان است.

در این جریانات هیتلر مایل بود که طرفداران نازیسم در آمریکا به آرامی و بی سر و صدا کار خود را انجام دهند زیرا او در آن زمان مایل به مخالفت و کینه توزی با آمریکا نبود. در ضمن این طرز فکر برای نازیسم در آمریکا مؤثر و موفقیت آمیز بود.

در این زمان فریتز کون Fritz Coon آمریکایی ریاست حزب نازی در آمریکا را به دست گرفت و اسم حزب نازی به بوند Bund تغییر یافت. تحت تبلیغات گستردهٔ آلمان بوند هزاران عضو دریافت کرد. تز این حزب شامل ضد یهودیان - ضد سیاهپوستان - ضد کمونیسم و برتری نژادی بود.

در ناحیهٔ یورک ویل York Ville که یهودیان و آلمانی تبارهای آمریکایی در کنار هم کار میکردند و میزیستند تبلیغات نازی و آنتی سمیتیسم مربوطه موجب ناراحتی یهودیان بود. در ۱۹۳۶ یهودیان این ناحیه خرید اشیاء و مواد آلمانی را تحریم نمودند و در نتیجه آسیب اقتصادی روابط آنان را تیره ساخت.

به هر حال Coon و حزب مربوطه اش به تبلیغات و فعالیتهای خود از جمله تهیهٔ فیلمهای تبلیغاتی را برای مردم آمریکا ادامه میدادند.

در ۱۹۳۶ سالی که ورزش های المپیک در برلن انجام میشد Coon با ۵۰ نفر از همدستانش با کشتی به آلمان و به دیدار هیتلر رفتند، ولی رویهمرفته هیتلر به سردی با آنان رفتار کرد با وجود این Coon این سفر را موفقیت آمیز تلقی نمود.

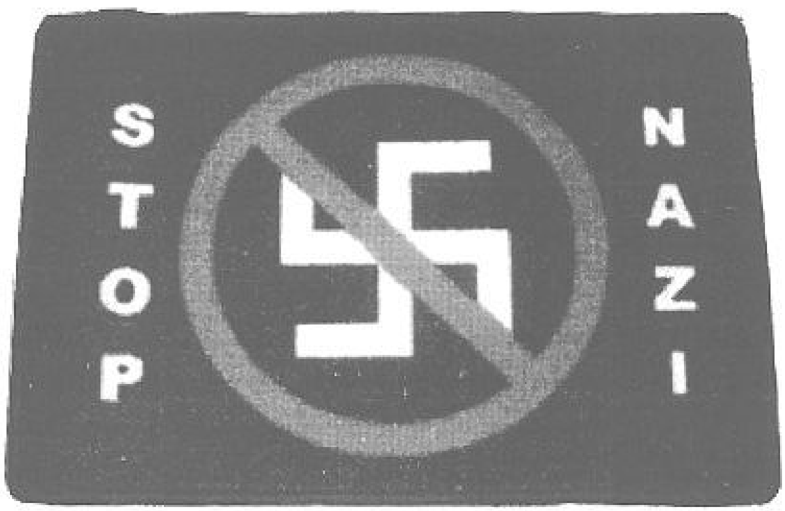
در دنبالهٔ عملیات خود حزب بوند کمپ هایی را در نیوجرسی و لانگ آیلند بر پا کرده، رژه و جشن هایی را برقرار میساختند که هزاران نفر در آن شرکت داشتند و همچنین به تقویت جسمی و فکری و روانی جوانان آمریکایی اقدام می نمودند. خبرنگاران بوند نیز موجب عمومی کردن و انتشار وسیع مطالب و اطلاعات مربوط به نازیسم بودند.

در ضمن در این زمان نیروهای ضد نازیسم نیز تقویت می یافتند از جمله جنگ آزمودگان یهودی Jewish War Veterans بر پا خاستند و به زد و خورد با اعضای بوند پرداختند. در این وقت دولت آمریکا عملیات بوند را محدود کرد.

در ۲۰ فوریه ۱۹۳۹ (حدود ۷ ماه قبل از شروع جنگ جهانی دوم) بوند دمونستراسیون بزرگی را تشکیل داد که هزار نفر در آن شرکت داشتند. در مقابله با آنان افراد ضد نازی نیز دست به تظاهرات زدند و پلیس به مداخله و محافظت پرداخت. در سخنرانی در این دمونستراسیون، Coon اظهار داشت که «اکنون شعبات بوند در ۴۷ ایالت آمریکا برقرار بوده و با ۲۰ هزار عضو در فعالیت اند.

تحقیقات د رمورد بوند و Coon از جانب پلیس و FBI (Federal Bureau of Investigation) همچنان ادامه داشت. در این جریان Coon محکوم به کلاه برداری چهل هزار دلار و عیاشی با زنان گردیده و زندانی شد.

هنگام اعلام جنگ آلمان به آمریکا پرزیدنت فرانکلن روزولت جهت جلوگیری از فعالیتها و عملیات نازی ۵ میلیون نفر آمریکاییان آلمانی تبار، ژاپنی تبار و ایتالیایی تبار را که برخی از آنان خطرناک تلقی میشدند، تحت نظر ادگار هوور Edgar Hoover (رئیس FBI وقت) جهت امنیت کشور ثبت نام نموده و در چهار کمپ جایگزین کردند. از ده هزار آلمانی تبار که به کمپ فرستاده شدند حدود ده درصد آنها عضو (بوند Bund) بودند. تمامی ساکنین این کمپ ها تحت مراقبت بودند و به طور مناسب از آنان پذیرایی میشد. در این کمپ ها ساکنین آلمانی و ایتالیایی تبار افراد ژاپنی تبار را حقیر میدانستند. در ضمن طرفداران نازی در این بازداشتگاهها به دادن جشن ها و تبلیغات خود ادامه میدادند. بعداً بسیاری از این افراد به جزیره Ellis (در نیویورک) تبعید شدند ولی در ۱۹۴۸ آزاد گردیدند. در ۱۹۵۱ رئیس



حزب نازی Coon به آلمان تبعید گردید و در آنجا فوت کرد.

از این پس برای دو دهه عملیات نازی در آمریکا به حال رکود و نهفتگی در آمد. در دههٔ ۱۹۶۰ (دورهٔ ریاست جمهوری لیندن جانسون (L. Jhonson) که زمان سازواری حقوق و امتیازات مدنی (اشخاص) بود فعالیت نئونازی نیز شروع گردید. قبل از آن در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ ترس از و مبارزه با کمونیسم جایگزین ترس و مبارزه با نازیسم شد. در این وقت سناتور جوزف ملک کارتی به فعالیت شدید علیه کمونیسم و طرفداران آن پرداخت و این دوره دورهٔ مک کارتیسم McCartism نامیده شد.

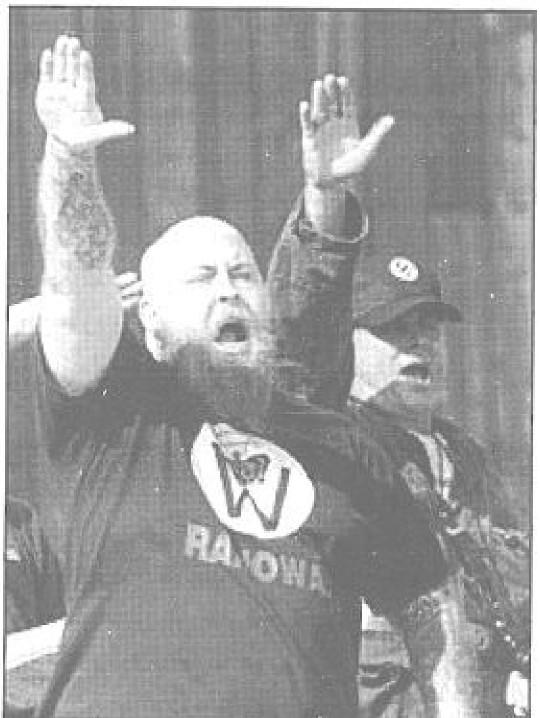
در این زمان بود که لینکلن راک ول L. Rockwell رئیس حزب نازی در آمریکا شد و از موقعیت مبارزه با کمونیسم استفاده نمود. به دستور او اعضای حزب نازی یونیفورم نازی که بر آن صلیب شکسته نصب شده بود پوشیدند. مرکز حزب نازی در ایالت ویرجینیا قرار داشت و تشکیل گروهی به نام Storm Troop را داد. ایده لوژی آنان آن بود که باید سفید پوستان را از دست سیاهپوستان و یهودیان نجات دهیم. در ضمن راک و اعضای حزب نازی وقوع هولوکاست را انکار میکردند. آنها معتقد بودند که یهودیان دنیا را در اختیار دارند. این حزب نیز افراد هم جنس باز را ضد نازی میدانستند.

گر چه راک ول و گروهش تحت نظارت FBI بودند ولی طبق آزادی بیان و قلم (اولین لایحهٔ قانونی در اساسنامهٔ آمریکا) استفاده میکردند. در ۱۹۶۶ این حزب دمونستراسیونی علیه دکتر مارتین لوترکینگ Dr. M. L. King رهبر سیاهپوستان بر پا کردند. در این وقت این حزب ۱۰۰ تا ۲۰۰ عضو داشت.

راک ول در اواسط دهه ۱۹۸۰ به دست یکی از اعضای حزبش کشته شد و حزب از هم پاشید. بعداً فرانک کالینز Frank Collins حزب «رادیکال سوشیال» را در حومهٔ شیکاگو بر پا کرد. در ۱۹۷۸ کالینز ترتیب دمونستراسیونی را در شهر اس کوکی Skoki (واقع در حومهٔ شهر شیکاگو) داد. این شهر دارای جمعیت بزرگ یهودی است که در میان آنان بازماندگان هولوکاست میزیسته اند. ترتیب تظاهرات نئونازیها موجب ناراحتی و خشم شدید یهودیان این شهر گردید. تعجب آنکه وکیل نئونازیها که خود یک یهودی به نام دیوید گلدبرگ D. Goldberg بود به برقراری دمونستراسیون (ظاهراً طبق قانون) کمک نمود. از جانب دیگر نیز دیوانعالی کشور اجازهٔ تظاهرات را به نئونازیها داد. ولی ساکتین یهودی Skoki به مبارزه پرداختند و سازمانهای یهودی JDL (Jewish Defense League = گروه مدافعین یهودی) و Jewish Veterans (آزمودگان یهودی) تظاهراتی علیه نئونازیها ترتیب دادند.

قریب یک سال بعد از این جریان کالینز به علت تجاوز جنسی به کودکان به ۷ سال زندان محکوم و از حزب طرد شد و او در سکوت فرو رفت.

در این دوره یکی از همکاران کالینز به نام ویلیام پی یرس W. Pierce (فوت ۲۰۰۲) کتابی تحت عنوان خاطرات ترنر Turner Diaries انتشار داد. این کتاب حاوی انتقاد از



یهودیان است مبنی بر ان که آنان از موقعیت کنونی کشور و جهان استفاده نموده و سود فراوان میبرند. در ضمن در این کتاب به آمریکا و اسرائیل حمله نموده و این دو را رادیکال میخواندن و باید آنها را از بین برد. در این نوشته نیز هیتلر را محق میداند.

فردی به نام روبرت متی یوز R. Mathews که قبلاً از فعالا ن نئونازی و از همدستان نئونازی دیگری به نام دیوید لین D. Lane بود از کتاب نامبرده استفاده کرده و دوباره به فعالیت در این زمینه پرداخت و گروهی را به نام The Order تشکیل داد.

متی یوز جهت پیشرفت گروه شش اصل را برقرار نمود. یکی از آنها جعل و دزدی و به دست آوردن پول و اسلحه و یک اصل دیگر کشتن مخالفین شان بود. یکی از افراد مخالف آنها که به قتل رسید گویندهٔ یهودی رادیو و منقد آنها به نام الن برگ Allan Berg بود. طبق گفتهٔ FBI دو فرد Pierce و Lane در این عمل دست داشتند. عامل اصلی Lane شناخته شده و به زندان ابد در فلوریدا روانه گردید. در ضمن این گروه

تعجب آنکه وکیل نئونازیها که خود یک یهودی به نام دیوید گلدبرگ D. Goldberg بود به برقراری دمونستراسیون (ظاهراً طبق قانون) کمک نمود.

۳/۷ میلیون دلار دزدی نمودند. متی یوز و چند تن از همدستانش که خود را تسلیم FBI نکردند کشته شدند و ۲۰ تن از اعضای گروه متهم شناخته شده و بقیه محکوم گردیدند.

سایر گروه های دست راستی افراطی شدید:

۱ - در ۱۹۹۲ در ایالت ایداهو دو نفر انقلابی به نامهای بابی ریج و رندی ویور گروه افراطی "Aryan Nation" پیوستند. ویور زن و فرزندش را به قتل رساند و خود وی به دست پلیس کشته شد.

۲ - از گروه دیگری که یاد شده گروه رادیکال Davidian به سرکردگی دیوید کورش بود که در شهر ویکو Waco در ایالت تکزاس فعالیت داشتند (در دهۀ ۱۹۹۰). هنگامی که مأموران انتظامی مشغول مذاکره با کورش بودند، ۸۶ نفر از پیروانش با او در ساختمانی در شهر فوق سکونت داشتند. مذاکرات به نتیجه نرسید. پس از محاصره ساختمان توسط مأمورین، کورش محل را به آتش کشید و تمامی آنها در آتش سوختند.

تی موئی مکوه Thimthy McMeigh که یک نئونازی بود تحت تأثیر واقعۀ Waco و نیز تحت تأثیر ایده لوژی ذکر شده در کتاب W. Pierce همراه با فرد دیگری به نام تری نیکولز Terry Nichols ساختمان فدرال آلفرد موراه را در اکلاهماسیتی (در ایالت اکلاهما) در ۱۹ آپریل ۱۹۹۵ بمب گذاری کردند و در این حادثه شوم ۱۶۸ نفر که شامل ۱۹ کودک بودند کشته شدند. مک وه دستگیر و پس از محاکمه اعدام گردید و همدستش اکنون در زندان بسر میبرد (اخیراً نیکولز اظهار داشته که فرد دیگری به نام راجر مور در تهیه مواد منفجره به آنها کمک نموده است). این جریان اثر منفی برای انقلابیون نئونازی داشت.

۳ - گروه افراطی دیگر به نام "National Alliance" است که کتاب Pierce مورد نظر آنها میباشد. در ضمن آنان از طریق رادیو، اینترنت و غیره به تبلیغات خود میپردازند. First Amendment (اولین لایحه قانون در اساسنامۀآمریکا) که آزادی قلم و بیان را ارائه میدهد مورد علاقه و کمکی به این گروه میباشد. این گروه بزرگترین گروه نئونازی در آمریکاست.

۴ - Pastor Butler (فوت در ۲۰۰۲) در ایالت ایداهو عده ای از نئونازیهای "Aryan Nation" را تحت عنوان «نیروی سفید» گرد هم آورد. او اظهار میداشت که یهودیان شیطانند و ما مردان سفید با آنها در جنگ هستیم و تمامی آنان باید از بین برده شوند. باتلر پیشوای روحانی در کلیسای Jesus Christ بود. او معتقد بود که حضرت عیسی و هیتلر پیامبران خدا هستند! او مبلّغ جوانان بود و آنان را به عملیات خشونت‌آمیز تحریک و تحریض میکرد. برخی او را قبول کردند و برخی دیگر نمیدانستند که چگونه میتوان مسیحی و در عین حال نازی بوده و کتاب مقدّس را که نماد دوستی و صلح است با خود همراه داشته باشند.

این گروه ها به ویژه در دهۀ ۱۹۹۰ فعالیت داشتند و به کشتارهایی دست زدند از جمله متی یو هیل Mathew Hale که در آگوست ۱۹۹۹ به مدرسۀ کودکان خردسال یهودی تیراندازی نمود و در ضمن یک نامه بر آمریکایی ویتنامی تبار را به قتل رساند. تا کنون بسیاری از اعضای "Aryan Nations" دستگیر شده اند.

به هر حال گروههای مختلف تحت عنوان «نیروی سفید (منظور سفید پوستان) White Power» از قانون آزادی بیان و نوشته استفاده نموده و به طرق مختلف (رادیو، تلویزیون، نشریات و بخصوص اینترنت) به تبلیغات خود میپردازند.

اسامی دیگری از این گروه های تنفر و راسیست سفید پوست در آمریکا از این قرارند: American Front گروههای سر تراشیده (Skins Heads و Hammers Kins)، انجمن ملی برای پیشرفت مردم سفید پوست (NAAMP)، نهضت ملّی (The Nationalist Movement)، نهضت سوسیالیست ملی (NSM) که ضد دولتی و طرفدار جدائی نژادی است.

Ku Klux Klan (KKK)، آریایی سفید مقاوم "Storm Front" (W.A.R.) که فعالیتهای راسیستی در اینترنت دارد.

"Posse Comilatus" که راسیست و ضد دولتی میباشد،

World Church of Creator (WCOCT) و Nazi Low Riders (NLR) که اکثر اعضای آن خردسال و زیر بیست سال هستند.

این گروهها هر یک شعارها و نمادهای ویژه خود را دارند. تمامی آنتی سمیت و ضد اقلیتها و اکثراً طرفدار خشونت و یا خرابکاری و برخی ضد حکومت و دولت هستند.

عملیات این گروهها شامل خرابکاریها در اماکن اقلیتها حتی کشتار آنان (یهودیان غیر سفید پوستان) میباشد.

برخی از تحلیل گران معتقدند که باید پذیرش و تحمل دیگران را نسبت به این گروهها داد نه آنکه جنگ کرد. سازمان دفاعی یهودی Anti Defenation League اطلاعات مربوط به عملیات و سران این گروهها را جمع‌آوری و اعلام نموده و با آن مبارزه میکند.

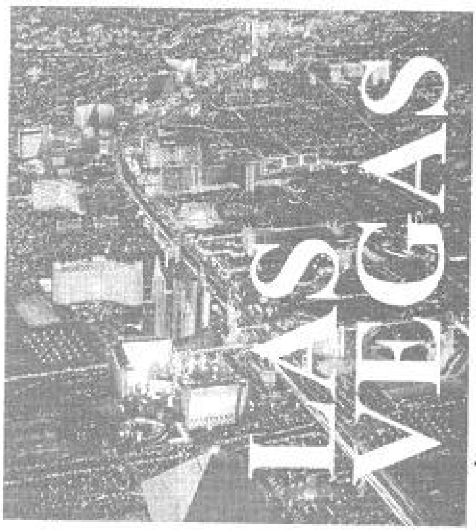
به طور کلی افراد وابسته به این گروهها ایمان واقعی به ایده لوژی و عملیات خود داشته و قصد از بین بردن دموکراسی بیش از ۲۰۰ ساله آمریکا را دارند. □

---

۱ - History Channel (یکی از ایستگاههای تلویزیون آمریکا).

۲ - کتاب «خانه بدوشان کرۀ خاک - تاریخچۀ قومی شکیبا» نگارش دکتر موسی میکائیل. Los Angeles 2001

بالاترین رشد جمعیت و کمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر



می‌توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۱۸۳۶-۹۱۴-۷۰۲

از رحیم



می‌توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را
با تلفن جویا شوید.

به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه
این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه‌گذارانی که
میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من
سرمایه گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493 –5858



**موعد پسح،
عید آزادی
را به عموم
هم کیشان
عزیز تبریک
میگویم.
با تشکر از
سرمایه
گذاری قبلی
شما عزیزان.**

رحیم

اخبار محلی

U.C.L.A. Rayce Hall





دوشنبه شب سیزدهم ژانویه ۲۰۰۷ سازمان بنی بریت، فریبرز مطلوب، کنسرت با شکوهی در رویس هال یو سی ال ا به رهبری هنرمند برجستهٔ بین المللی، شهداد روحانی همراه با شصت و پنج نوازنده برگزار نمود. در این برنامه دو هنرمند بسیار جوان شرکت داشتند. ویلیام میگن ۱۴ ساله سولیست ویلن و سارا روحانی خواننده پانزده ساله که بسیار درخشیدند. این برنامه با حضور حدود یکهزار و هفتصد نفر شرکت کننده مشتاق، با نظم و ترتیب و با موفقیت برگزار شد.

به مناسبت برگزاری این برنامه لازم دیدیم اطلاعاتی دربارهٔ این بنیان به نظرتان برسانیم.

بنی بریت به معنی هم پیمانان، بنیادی غیر انتفاعی و بین المللی است که یکصد و شصت سال پیش تأسیس شده است. هدفش اشاعهٔ صلح و تفاهم و مبارزه با تبعیضات نژادی و مذهبی از طریق آموزش و ارتباط فرهنگی است. امروز در بیش از پنجاه کشور جهان، اعضای این بنیاد بشر دوست در راه ترویج این اهداف فعال هستند.

بیست سال پیش، در لس آنجلس شاخه ای از این بنیاد به نام و یاد فریبرز مطلوب تشکیل شد و برای اعتلای این آمال بشر دوستانه و انسانی کوشیده و فعال است.

توسط این سازمان و در طی این سالها، ما برنامه های فرهنگی، آموزشی، و خبری فراوان برگزار گردیده است که در آنها افراد فرهیختهٔ جامعه، پزشکان و محققین دانشمند (ایرانی و آمریکایی)، هنرمندان، نویسندگان، و شعرای بلند پایه همکاریهای ارزشمند و به یاد ماندنی داشته اند. سری کنفرانسهای آموزشی به نام و یاد دکتر پرویز پیرنظر تا کنون چندین کنفرانس موفق ارائه داده و هم چنان ادامه دارد. ☐

تسلیت

جناب آقای ژرژ هارونیان

فوت نابهنگام برادر عزیزتان موسی هارونیان را به شما و خانواده گرامی تسلیت گفته، آرزوی سلامتی و بقای عمر برای شما خواستاریم.

سازمان ارتص سیامک و مجله چشم انداز

جناب آقای جک بروخیم

فوت برادر گرامیتان را به شما و خانواده تسلیت گفته، آرزوی سلامتی و بقای عمر برای شما خواستاریم.

سازمان ارتص سیامک

جناب آقای نادر قیام

فوت پدر عزیزتان خالق قیام را که خدمتگزار جامعه بودند به شما و خانواده عزیزتان تسلیت گفته و آرزوی سلامتی برای شما خواستاریم.

سازمان ارتص سیامک

■ برگردان: دان نسیمی
لوس آنجلس



یک اسرائیلی یهودی که در فلسطین اسلامی متولد شده است به اتهام اقدامات تروریستی محاکمه میشود

اصاف بن داوید، یک اسرائیلی یهودی به اتهام همکاری در عملیات خرابکارانه یک تروریست فلسطینی تحت تعقیب مقامات امنیتی اسرائیل، محاکمه میشود.

بن داوید ۳۸ دارد و دارای چهار فرزند است. او ساکن قریه طوباس یکی از توابع منطقه جودیه و سامریه (واقع در کرانه غربی رود اردن) میباشد، جایی که او به عنوان یک فلسطینی مسلمان با نام هوسام Soafta تولد یافته بود.

در آغازین سال ۱۹۹۰ در جستجوی کار به اسرائیل میرود. او همانجا میماند، به دین یهود می پیوندد و در شکل و هیبت یک ارتودوکس یهودی با دختری از همین کیش ازدواج میکند و صاحب چهار فرزند میشود.

طی سالها، بن داوید یک زندگی ظاهراً آرام و کم ماجرایی را دنبال میکرده و با خویشاوندان فلسطینی خود رابطه چندانی نداشته است، تا اینکه در دو ماه اخیر، برادرش، که عضو گروه خرابکاران جهاد اسلامی بود، در یک زد و خورد مسلحانه در منطقه جودیه و سامریه به دست سربازان ارتش اسرائیل کشته میشود. به دنبال کشته شدن برادرش، ناگهان در هفته گذشته، ماجرای غم انگیز دیگری در زندگی او شکل گرفت، به این معنی که به جرم همکاری با

برادرش که یک حمله تروریستی مرگباری را در اسرائیل به مورد اجرا گذارده بود دستگیر گردید.

طبق کیفرخواستی که توسط مقامات اسرائیل بر علیه وی صادر شده است گفته میشود که بن داوید طی ماههای متوالی، به طور محرمانه با برادرش تماسهایی را برقرار نموده و برای اینکه مانع از دنبال کردن تماسهای تلفنی خود توسط پلیس بشود، تلفن خود را به سیستم SIM مجهز نموده بود و نیز گفته شده که بن داوید به برادرش کمک نموده که بتواند مقدار قابل توجهی اسید نیتریک که در تولید بمب مورد استفاده قرار میگیرد تهیه و به او تحویل دهد.

در چهارچوب تماسهایی که با صالح Soafta بعمل آمده اعلام گردیده که بن داوید با همکاری صالح به سازمان جهاد اسلامی کمک کرده است که بر علیه اسرائیل دست به عملیات تروریستی بزند.

کیفرخواست توسط دادگاه منطقه ای حیفا صادر شده و گفته میشود که سازمان جهاد اسلامی که توسط ایران حمایت میشود، دهها نفر از اسرائیلی ها را در یک بمب گذاری انتحاری به قتل رسانیده است.

چند روز قبل خانه بزرگ Soafta در طوباس، به وسیله پرچمهای سیاه جهاد اسلامی تزئین یافته بود و عکس بزرگی از صلاح Soafta را که در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۶ در یک زد و خورد مسلحانه با نظامیان اسرائیل کشته شده بود در اطاق نشیمن جای داده بودند. محمود Soafta پسر عموی بن داوید گفته است: بن داوید ۱۵ سال قبل به قصد پیدا کردن شغلی در اسرائیل از طوباس خارج شد و دیگر مراجعت نکرد. این اولین بار بود که هوسام زادگاه خود را ترک کرده بود. او در آنجا نوع دیگری از زندگی را تجربه میکرد. لذا در آنجا ماند، ازدواج کرد و به دین یهود پیوست. او در رستورانها کار میکرد و گاه در شرکتهای ساختمانی به کار مشغول میشد و با افراد خانواده اش جز در موارد اتفاقی تماس حاصل نمیکرد.

امیت روزین وکیل تسخیری بن داوید اظهار داشت: بن داوید به او گفته است که در ملاقاتهای اندکی که با افراد خانواده اش داشته، در هر دیدار، افراد خانواده اش با چشم یک خائن به او نگاه کرده اند و ساکنین دهکده او را مورد سرزنش قرار داده و ضمن ابراز خشم و انزجار به او گفته اند که او برای اسرائیل سرباز تربیت میکند.

حافظ Soafta گفته است: پس از کشته شدن صالح، به پسر یهودیش اطلاع میدهد که بیاید و در مراسم خاکسپاری برادرش شرکت کند. پس از انجام مراسم، بن داوید به اسرائیل باز میگردد و تصمیم میگیرد دین یهود را ترک نموده و بار دیگر به اسلام بپیوندد. او به من تلفنی اطلاع داد که طی مراسمی در یکی از مساجد، بار دیگر به دین اسلام گرویده است. نامبرده در یک مصاحبه مطبوعاتی گفته است که قصد دارد تابعیت اسرائیل را نیز ترک گوید.

بن داوید به دنبال ماجرای برادرش که در یک زد و خورد مسلحانه با پلیس اسرائیل کشته شده بود، در خانه خود در شهر حیفا دستگیر گردید. افراد خانواده اش، توسط سیما همسر بن داوید از جریان واقعه اطلاع حاصل نمودند. پس از آن سیما کلیه خطوط ارتباطی خود را با افراد خانواده همسرش موقتاً قطع کرد و به تلفنهای کسی پاسخ نمیداد. او حاضر نبود با کسی در این مورد سخنی به میان آورد. روزن وکیل بن داوید گفته است که موکل وی هر گونه تماس یا مشارکت در اعمال تروریستی را نفی میکند. بن داوید در ماههای گذشته چند بار با برادرش تماس گرفته و تنها در مورد مسائل خانوادگی با هم صحبت کرده اند. روزین اضافه میکند:

بن داوید کوشیده بوده برادرش را وادار کند که خود را به مقامات اسرائیل تحویل دهد و بدان جهت بار دیگر به اسلام گرویده بود که بتواند خود را از خطر دشمنان که نسبت به او عصبانی و خشمگین بودند مصون بدارد.

طبق اظهارات روزین، دو برادر تنها یک بار به طور خصوصی با هم ملاقات کرده اند. در یکی از موارد صلاح نامه ای به بن داوید میفرستد و طی آن از بن داوید میخواهد به او کمک کند تا بتواند مقدار معتنابهی اسید نیتریک برای ساختن بمب تهیه نماید. بن داوید گفته است که او این نامه را به کناری گذارده و آن را به فراموشی سپرده بود و هیچ گاه در تهیه مواد مورد نظر او به وی کمک نکرده است.

دو ماه قبل صلاح کشته شد و بن داوید برای ادای توضیح توسط «شین بت» پلیس مخفی اسرائیل احضار گردید. هدف از این احضار این بود که بن داوید توضیح دهد به چه منظور با یک تروریست تحت تعقیب اسرائیل رابطه برقرار نموده. در مقابل بن داوید گفته است: او برادرش بوده و شما نمیتوانید به من بگویید که با برادرم سخن نگویم.

جرج شهاد وکیل خانواده Soafta میگوید: شاید صلاح Soafta این حقیقت که برادرش ساکن اسرائیل است را نادیده گرفته باشد. ولی بن داوید هیچ گونه همکاری با او به عمل نیاورده. نامبرده اضافه کرد: شما نمیتوانید کسی را به جرم سخن گفتن با برادر، پدر و مادر و یا افرادی که با آنها بزرگ شده است تحت تعقیب قرار داده و دستگیرش کنید. □

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله صد و دوم

۱۳۸. فرزندان کوروش در اسرائیل

اصولاً دولت ها باید در فکر رفاه و آسایش ملت خودشان باشند و بدون تبعیض به همهٔ آنها آزادی بدهند که در چارچوب رعایت قوانینِ عادلانه با سرافرازی زندگی کنند. وظیفه دیگر دولت ها اینست که بکوشند با تمام کشورها و مردم دنیا، با حفظ احترام متقابل، روابط دوستانه برقرار سازند. وزراء، وکلا، رؤسای دولت، همه در واقع کارمند و حقوق بگیر ملتند و هیچ ارجحیتی بر هیچکدام از شهروندان ندارند، بجز اجرای وظایف کارمندی و خدمت صادقانه به مردم سرزمین خود. اگر در میان آنان کسی یا کسانی پیدا میشوند که باد در سر دارند، کبر و نخوت میفروشند، ادای فراعنه را در می آورند، یا قلدر و دیکتاتورند، گرچه عوامل پیدایش چنین افرادی در جامعه زیاد است، ولی بیشتر تقصیر را باید بگردن مردم گذاشت که چنین بُت هایی می تراشند ـــ شاید هم لیاقت چنین مردمی چنان رهبرانی است که توصیف شد.

نمیدانم آقای محمود احمدی نژاد، رئیس جمهوری ایران، چه حُسنی در کلام خود یافته که بیهوده کشور اسرائیل را به نابودی تهدید میکند. ایشان در اواخر اکتبر ۲۰۰۵ گفته اند که اسرائیل را باید از نقشهٔ جغرافیایی پاک کرد. و از آنموقع تا امروز این سخن را چندین بار تکرار نموده اند. چرا؟ معلوم نیست. در هر حال، من منطقی در این گفتار نمی بینم، چون اگر درست و قانونی باشد که کشوری کشور دیگر را نابود کند، آنوقت چه کسی می تواند پیش بینی کند که فردا در یک موقعیت غیر منتظره این امکان بوجود آید که چند کشور عربی دست به دست هم بدهند و بخواهند کشور ایران را نابود کنند، کما اینکه در هزار چهار صد سال گذشته چندین بار چنین تصمیمی علیهٔ کشور و ملت ایران عملاً اتخاذ کرده، جوی خون از فرزندان کوروش در آن سرزمین آهورایی به راه انداخته اند. در چنین آیندهٔ احتمالی، آنقدر مشکل نیست پیش بینی کرد که چه کشوری ممکن است به یاری ملت نجیب ایران برخیزد. این موضوع را حتی شخص احمدی نژاد درک میکند و میداند که تنها دوست صمیمی ملت ایران در این منطقه، کشور اسرائیل و یهودیان جهانند. سخن از دوستی و صمیمیت میان دو ملت به میان آمد، که بیاد ماجرایی افتادم.

به یادداشت های خود رجوع نمودم دیدم که با تمام ناراحتی هایی که در ربع قرن اخیر بعلت تغییر رژیم در ایران میان دو کشور به وجود آمده، باز هم رگ و ریشهٔ دو ملت از دوران باستان بهم پیوسته و جدا ناپذیر گردیده است. خواستم چیزی از درون این یادداشت ها بنویسم، متوجه شدم که سرکار خانم نعیما تفیلین این کار را بهتر از من در کتابشان انجام داده اند.[1] به کتاب ایشان رجوع کردم و از آن در نگارش این نوشتار سود بردم. من بانو تفیلین را تا کنون ندیده ام، ولی به خدماتش ارج می نهم و برایش آرزوی تندرستی دارم. در واقع اگر جامعهٔ ما دنبال کسی میگردد تا از او بزرگداشت نماید، نعیما تفیلین در صف اول بانوان خیرخواه و بزرگوار ما قرار گرفته است. او از هر جهت شایستگی گرامیداشت جامعهٔ ما را دارد.

* * *

قضیه از این قرار است که در بحبوحه جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰ ـ ۱۹۸۸)، پیروان مجاهدین خلق، که در سازماندهی «انقلاب اسلامی» در ایران نقش اساسی داشته اند، از همان ابتدا مورد خشم آیت الله خمینی و اعوان وی قرار گرفتند. اینها با تحمل تعقیب و شکنجه و تلفات از سوی رژیم اسلامی، از ایران فرار کرده، تعدادی به فرانسه و تعدادی نیز، از جمله آنانی که توانستند از زندان های جمهوری اسلامی فرار کنند، به عراق پناه بردند. در برهه ای از زمان، صدام حسین بفکر افتاد از پیروان مجاهدین خلق در این جنگ خانمانسوز، که برای هیچکدام سودی نداشت، علیه ایران استفاده کند. با تأسف باید گفت، در جبهه های جنگ تعدادی از مجاهدین خلق دوشا دوش سربازان عراقی به کشتار برادران ایرانی خود در جبهه های جنگ دست یازیدند.

پس از هشت سال کشتار بیهوده و دادن تلفات سنگین، بالاخره جنگ بدون نتیجه به زیان هر دو طرف به پایان رسید ـــ باید گفت فرق نمیکند، چه جوان ایرانی و چه کُرد و عراقی همه متعلق به جهان بشریتند، انسانند، و بقول سعدی اعضای یک پیکرند، و نمی بایست قربانی سیاست های غلط رهبران شده و با یک دنیا امید و آرزو کشته و یا برای همیشه علیل گردند.

اندکی پس از جنگ، صدام متوجه میشود که باید راهی پیدا کند که مجاهدین خلق نان مفت و مجانی از خوان مردم عراق به

دهان نبرند، از آنها میخواهد علیه مردم کُرد عراق به جنگ و ستیز بپردازند. مجاهدین خلق این بار با کمی هشیاری بفکر افتادند که علتی نمی بینند که علیه مردم نجیب و زحمتکش کرد دست به کشتار بزنند، لذا از فرمان صدام حسین سرپیچی میکنند. صدام حیثیت کاذب خود را از این «نافرمانی» آسیب دیده انگاشته دستور میدهد که این بچه های نافرمان را به زندان بیاندازند و با شکنجه های معمول در عراق آنان را تنبیه و تربیت نمایند. چنین نیز شد.

در این هنگام، هزاران نفر ایرانی و غیر ایرانی، که تحمل رژیم صدام برایشان نا ممکن بود، بخاک اردن فرار کرده تقاضای پناهندگی میکنند. ملک حسین با تمام عواطف انساندوستی، نمی توانست بخودش اجازه بدهد در و پیکر کشور را بسوی فراریان باز بگذارد و کشورش را دچار هرج و مرج و تشنج کند. از این روی کوشید جلوی سیل پناهندگان را بخاک اردن بگیرد. از جمله، به دستور ملک حسین، در بندر عقبه اردوگاهی برای پناهندگان بر پا شد و شاه اردن گویا میخواست تصمیم بگیرد راهی پیدا کند آنها را به کشور متبوعه خودشان برگرداند. این فکر یا «شایعه»، فراریان ایرانی را در برابر خطر بزرگی قرار میدهد ـــ برگشت به ایران یعنی مرگ حتمی. در این میان، در یکی از شبهای اوائل سال ۱۹۹۲، سیزده تن ایرانی تصمیم میگیرند از بندر عقبه از طریق دریا شنا کنان خود را به بندر ایلات برسانند. بالاخره، پس از چند ساعت شنا، خسته و گرسنه، ولی با یک دنیا امید برای زندگی آزاد، وارد خاک اسرائیل میشوند.

هنگام نزدیک شدن به مرز دریایی اسرائیل، گشت مرزی متوجه آنها میشود و به گمان اینکه گروهی از خرابکاران تروریست عرب در صدد رخنه یابی به اسرائیل هستند بسوی آنها شلیک میکند. ایرانیان با زبان بی زبانی فریاد میزنند که تروریست عرب نیستند ایرانی اند و تقاضای پناهندگی دارند. افسر گشت اسرائیلی متوجه موضوع میشود و دستور آتش بس میدهد و آنها را بسوی ساحل راهنمایی میکند. با کمال تأسف در شلیک آتش یک تن از ایرانیان، که مانند همه در آرزوی زندگی در کشوری آزاد بود، بر اثر اصابت گلوله جان می بازد. مقامات اسرائیلی به هر طریق ممکن، خبر درگذشت جوان ایرانی را به اطلاع خانواده اش در تهران میرسانند.

کشور اسرائیل کشور قانون است و دشواری های امنیتی دارد که با موجودیت کشور و ملت بستگی پیدا کرده است. چاره ای نبود جز اینکه آن دوازده نفر را بازداشت کرده از آنها بازجویی بعمل آورند. ده نفر آنها را در بازداشتگاه بئر شبع و دو نفر دیگر را در بازداشتگاه رمله نزدیک تل آویو نگاه داشتند. در این برهه از زمان بود که جامعهٔ یهودیان ایرانی و در رأس آنها خانم نعیما تفیلین به داد آنها میرسند. یهودیان ایرانی اسرائیل تقریباً هر روز برای دلداری آنها و کمک رسانی، چه روانی و چه مادی، خود را در اختیار این دوازده جوان ایرانی میگذارند. این رفتار انسانی یهودیان ایران نسبت به فرزندان کوروش در رفتار محافظین بازداشتگاه اثر مثبت میگذارد و آنها نیز با فراریان در منتهای رأفت و انسانیت رفتار میکنند.

بانو نعیما تفیلین بالاخره با ارجاع به دیوان عالی کشور و استخدام وکیل و بکار گیری نفوذ خود موفق میشود آنها را از بازداشتگاه بیرون آورده و در سالن منزل خود در شهر اُفاکیم، شهرک واقع در جنوب اسرائیل، جای بدهد. این دوازده نفر به مدت هفت ماه با خرج خانواده تفیلین، که به هیچ روی خانواده ثروتمندی نیستند، سخاوتمندانه نگه داری میشوند. یاری سایر یهودیان ایرانی ساکن اسرائیل نیز در این ماجرا مورد تحسین است.

ماجرای زندگی این دوازده نفر، که نگارنده فقط به آوردن نام کوچک آنان اکتفا میکند، خود روایتی است گفتنی و خواندنی. در این مورد، به ویژه خدمات و فداکاری های خانم تفیلین، که پناهندگان ایرانی وی را «مادر» صدا می زدند، قابل ستایش است، و قرائت این ماجرا در کتاب ایشان توصیه میشود. اینها عبارت بودند از: اردشیر، بهرام، حافظ، رحیم، غلامرضا، امیر، احد، بهروز، تورج، محمد صادق، علی اکبر، و علیرضا جمشیدی. اینها در سنین ۲۳ تا ۴۰ سالگی بودند. همه، بجز علیرضا جمشیدی، از اعضای مجاهدین خلق بودند. از میان آنها حافظ از پیروان دین بهایی بود ولی با سرسختی از آرمان مجاهدین خلق دفاع میکرد و حاضر نبود از برادران بهایی خود در حیفا کمک بگیرد. محمد صادق همراه با امیر در واقع این گروه را رهبری میکردند.

علی اکبر شانس آورد. از همان ابتدای آزادی از بازداشتگاه، به اخذ اجازه پناهندگی در کشور هلند موفق گردید. اردشیر، که از همه مسن تر بود، با یک دختر عرب اسرائیلی ازدواج کرد و اکنون با دارا بودن دو فرزند دختر و حق شهروندی کامل اسرائیل در یک مؤسسه معتبر در این کشور کار میکند و زندگی مرفهی دارد. اردشیر یکی از دختران خود را به نام ایرانی خانم نعیما تفیلین «مهین» نامگذاری کرد. بقیه اعضای گروه به مرور زمان در خواست پناهندگی آنان از سوی

کشورهای اروپایی پذیرفته میشود، و هرکدام راهی زندگی تازه در فضای باز و آزاد این کشورها میشوند.

زندگی علیرضا جمشیدی، متولد سال ۱۹۶۶، با تراژدی دردناک در اسرائیل همراه بود. او عاشق یک خانم بسیار زیبای مطلقه عرب بنام إفتحال شده با وی ازدواج میکند. یکی دوسالی با إفتحال، که از شوهر قبلی دارای فرزندی بود، در یک حالت نزاع دایم بسر میبرد. این دو اخلاقاً با هم سازگار نبودند. در یکی از روزها، علیرضا، که از إفتحال صاحب دو فرزند میشود، خود را به شهر شِخِم (نابلس) میرساند و در آنجا با یک دختر جوان ۱۸ سالهٔ عرب، که اعضای خانواده اش سابقهٔ امنیتی خوبی نداشتند، برای بار دوم ازدواج میکند — در واقع این ازدواج سوم او بود، چون وی در تهران زن و بچه داشت. از قرار، علیرضا با زن جوان عرب خود نیز روی سازگاری نشان نمیدهد.

روح عصیانگر علیرضا در جستجوی چیزی بود که خودش هم نمیدانست. نا راحتی روانی او را رنج میداد. او در محل تا امن تازه خود، در کرانهٔ باختری رود اردن، همیشه یک هفت تیر (بدون تصدیق) همراه داشت. سرانجام زندگی با خانوادهٔ همسر جوانش برای او به بهای جانش تمام شد. هر چه بود اصالت ایرانی او با خلق و خوی عرب همخوانی نداشت. در ۲۶ ماه مه ۱۹۹۹، علیرضا را با شلیک گلوله به مغزش از پای در می آورند. او که به دنبال یافتن زندگی، مرارت ها دیده و تلخی ها چشیده بود، نمی بایست زندگی را اینچنین از دست بدهد. هر که بود، انسانی رنجدیده بود، آواره و سرگردان بود — فرزندی از فرزندان کوروش در سرزمین پیامبران. روانش شاد.

---

۱ ر ک به ואהבתי לרעיי כמוני, סיפורה של נעימה תפילין-מנשרי, תל-אביב 2005 (همنوعم را مانند خودم دوست دارم، سرگذشت نعیما تفیلین - منشری)، تل آویو ۲۰۰۵، ص ۱۴۹ به بعد.

نویسنده: Relly Sa'Ar

برگردان: آلبرت دانش راد



طول عمر مردان اسرائیلی

گزارش سالیانهٔ

Taub center for social policy اخیراً در اسرائیل منتشر شد. در این گزارش آمده است که مردان اسرائیلی در مقایسه با مردان کشورهای پیشرفته از طول عمر طولانی برخوردارند. به طوری که میانگین عمر مردان اسرائیلی جزو بالاترین ها میباشد. همین گزارش طول عمر زنان را در مقایسه با زنان در جامعه جهانی در حدّ متوسط قرار داده است.

بر اساس این گزارش، میانگین عمر مردان اسرائیلی ۷۸ سال است که پس از کشور ایسلند (۷۹/۲ سال)، ژاپن (۷۸/۶ سال)، سوئیس (۷۸/۶ سال)، سوئد (۷۸/۴ سال) و استرالیا (۷۸/۱ سال) در مقام ششم قرار دارد. در این میان، زنان اسرائیلی، با میانگین ۸۲/۴ سال، زندگی طولانی تری از مردان اسرائیلی دارند.

میانگین عمر از این نظر مورد توجه قرار دارد که معیاری برای سنجش کیفیت زندگی و تشخیص تفاوتها میان مردم کشورهای پیشرفته و کشورهای توسعه نیافته میباشد.

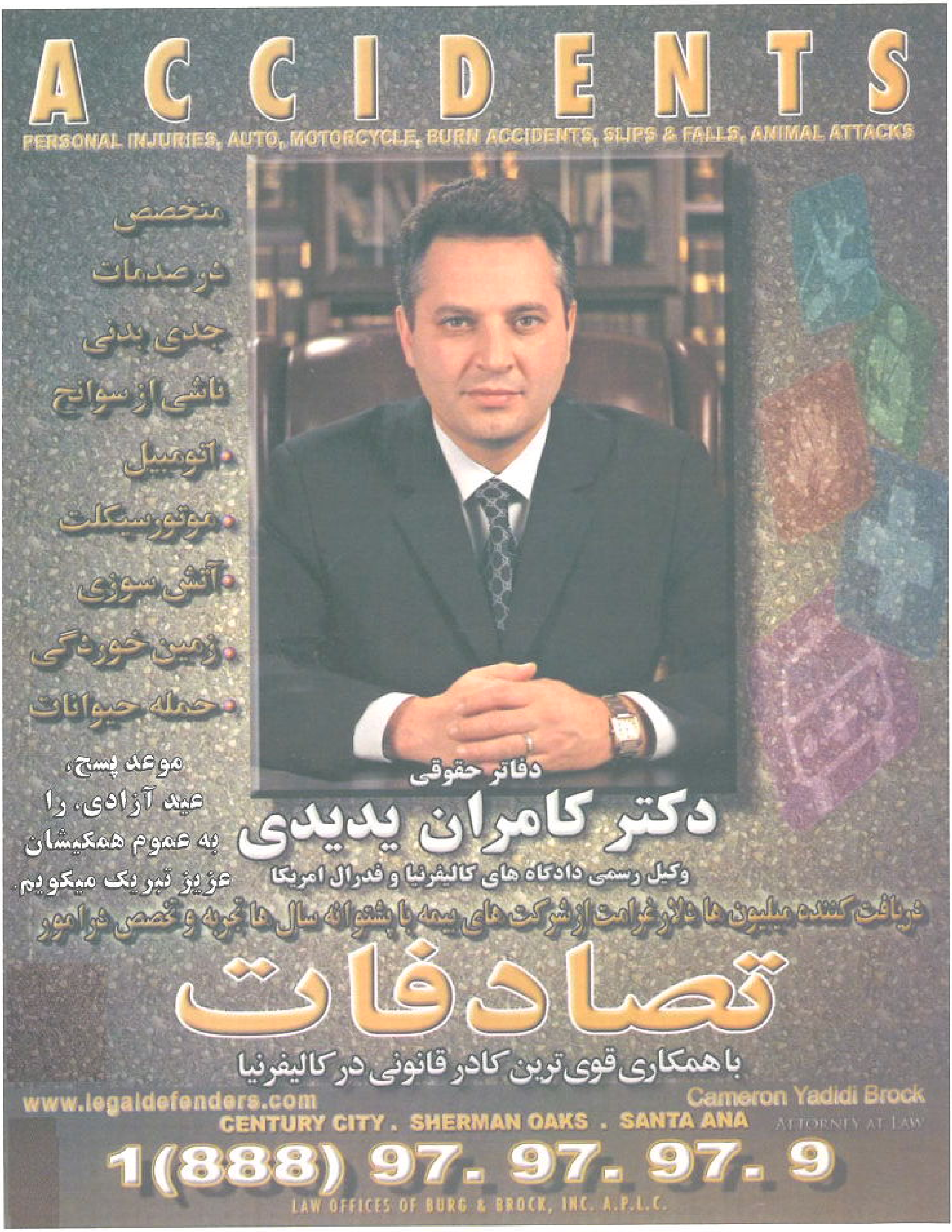
این گزارش میافزاید که میزان مرگ و میر در شهرهای مرکزی اسرائیل، مانند اورشلیم، حدود ۷ تا ۸ درصد کمتر است از میزان میانگین ملّی. همین گزارش تلفات ناشی از بیماریهای قلب و عروق و تلفات ناشی از سرطان را شایع ترین علل تلفات میداند و برای مثال میافزاید که ۳۰ درصد تلفات در سال ۲۰۰۳ ناشی از بیماریهای قلب و عروق بوده و در همین سال تلفات ناشی از بیماری سرطان ۲۵ درصد بوده است.

مردان اسرائیلی در مقایسه با مردان کشورهای پیشرفته از طول عمر طولانی برخوردارند.

این گزارش کیفیت برتر پزشکان و پرستاران اسرائیلی را منشاء قابل توجهی در موفقیت سیستم بهداشتی آن کشور میشناسد. از طرفی دیگر، با وجود اینکه برای هر هزار نفر شهروند اسرائیلی ۳/۴ نفر پزشک وجود دارد، که شبیه کشورهای صنعتی دیگر است، معهذا همهٔ ساکنان این کشور به طور یکسان از آن بهره مند نمیشوند. مثلاً در اورشلیم نسبت پزشکان به هر هزار شهروند ۴/۲ و در تل‌آویو ۳/۹ میباشد که از مبانگین ملّی فراتر است. در مقابل، این نسبت در جوامع شمالی کشور به ۲/۳ کاهش میابد و ساکنان پراکنده در اطراف شهرها دسترسی کمتری به بیمارستان دارند و در مقایسه با شهرهای مرکزی از زیربنای پست پزشکی برخوردارند.

در این ضمن، در بسیاری از کشورهای پیشرفته تعداد پرستاران بعد از سالهای ۱۹۹۰ افزایش داشته ولی در اسرائیل چنین نبوده است. به طوری که با تعداد ۵ پرستار برای هر ۱۰۰۰ نفر اسرائیلی، این کشور، همراه با کشورهای لهستان، پرتقال، یونان و ترکیه، در پائین ترین سطح کشورهای پیشرفته قرار دارد. ولی این نسبت در کشورهای ایرلند، نروژ و هلند به سه برابر میرسد. □




ACCIDENTS
PERSONAL INJURIES, AUTO, MOTORCYCLE, BURN ACCIDENTS, SLIPS & FALLS, ANIMAL ATTACKS
متخصص
در صدمات
جدی بدنی
ناشی از سوانح
اتومبیل
موتورسیکلت
آتش سوزی
زمین خوردگی
حمله حیوانات
موعد پسح،
عید آزادی، را
به عموم همکیشان
عزیز تبریک میگوییم.
دفاتر حقوقی
دکتر کامران یدیدی
وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال امریکا
دریافت کننده میلیون ها دلار غرامت از شرکت های بیمه با پشتوانه سال ها تجربه و تخصص در امور
تصادفات
با همکاری قوی ترین کادر قانونی در کالیفرنیا
www.legaldefenders.com
Cameron Yadidi Brock
ATTORNEY AT LAW
CENTURY CITY . SHERMAN OAKS . SANTA ANA
1(888) 97. 97. 97. 9
LAW OFFICES OF BURG & BROCK, INC. A.P.L.C.

TRUST EMPIRE®

empirekosher.com



عید پسح عید آزادی
را به عموم همکیشان
عزیز تبریک میگوییم

INTRODUCING
THE ONLY WAY TO BE SURE IT'S KOSHER.



You want to make sure it's kosher. You want to make sure it's quality. So always make sure it's Empire Kosher. Empire's Factory Sealed Packaging means the product was sealed by Empire and never re-opened before going on your butcher's shelf. Our authentic holographic seal means that you have the exclusive assurance the product you are buying is high-quality Empire Kosher chicken or turkey.

Because your way of life is our promise.



نوشته: ریتسین فیگ نورمسکی

برگردان: رزا کیائی



حاملگی و فقدان

در موارد سقط جنین و زایمان طفل مرده، یا مرگ نوزاد، احساس فقدان میتواند بسیار دردناک باشد. در اینجا نحوه کنار آمدن با آن را میخوانید.

ریتسین عزیز،

دختر عزیزم نُه ماه تمام یک «فرشته» کوچک کامل را حمل کرد. دو روز پس از موعد مقرر، ناگهان احساس ناخوشی کرد و در رسیدن به بیمارستان، به او گفته شد که طفل مرده است.

چرا، چرا فرزند من باید چنین درد عظیمی را تحمل کند؟ من متوجه جنبه «عرفانی» آن و این که والدین برای حمل این روح انتخاب شده بودند، هستم، ولی درد من به عنوان یک مادر که شاهد زایمان دختر عزیزم بودم در حالی که میدانستم این «فرشته» کوچک دیگر زنده نبود، چنان عمیق است که تا مدتی مدید فکر میکردم که دیگر نمیتوانم از خواب بیدار شوم.

دختر من در دوران بارداری خود هر کاری را به تمام و کمال انجام داد. هرگز برای یک لحظه هم تصور نمیکردم که چنین اتفاقی بیفتد. در تمام مدت بارداری او، دعا میکردم که این طفل سالم به دنیا بیاید. پس آن همه دعاها و راز و نیازهای من چه سودی داشت؟

از آنجا که تشییع جنازه و عزاداری یا خواندن قدیش، در کار نیست، شخص چگونه واقعاً «عزاداری» می کند؟ من احساس میکردم که پایانی برای این غم وجود ندارد - این غم، بدون این که هیچ گونه تسلائی وجود داشته باشد، همچنان ادامه داشت. برای زنانی که کودکی را نه ماه تمام با همه سختی ها و ناراحتی ها حمل کرده اند و ناگهان احساس کنند که «تهی» از هیچ هستند



- چه چیزی دردناک تر از این میتواند در دنیا باشد؟

ریتسین فیگ پاسخ می دهد:

درد شما قابل لمس، واقعی، و کاملاً قابل درک است، به خصوص برای آنهایی که تجربهٔ تلخ از دست دادن کودکی را در زمان تولد یا پیش از آن داشته اند.

بینش عقلانی، مذهبی، و قبالایی این درد را تسکین نمیدهد یا نمیتواند بر دل خونین اثری داشته باشد. در میشنا به درستی توصیه شده است: «تا زمانی که عزیز از دست رفته در پیش روی عزادار قرار دارد، سعی در آرام کردن او نداشته باشید.» هیچ استدلال، منطق، یا فرضیه ای نمیتواند رنج و دردی را که بیانگر احساسات قلبی است، مورد خطاب قرار دهد. قلب و مغز به دو شیوه کاملاً متفاوت با این موضوع برخورد میکنند.

> **سنت عرفانی یهودی حاکی از آن است که هر روحی با هدفی مشخص به این دنیا وارد میشود. زمینه و چالش های زندگی شخص ابزار لازم برای تخلیه علت وجودی این فرد را فراهم میسازد.**

با این حال، با توجه به این آیه در شمَع: «این کلمات بر قلب شما قرار خواهند گرفت» - یک تفسیر پیشنهاد میکند که «کلمات را در میان قلب خود قرار دهید» ارائه بهتری از این آیه خواهد بود. در مواقعی مانند فقدان غم انگیز، قلبهای ما آمادگی پذیرش حرفهای منطقی را ندارند. زخم بسیار تازه است. این تفکر را یک ضرب المثل یدیش چنین بیان میکند: «آنچه را که مغز و منطق نتوانند انجام دهند، زمان سرانجام خواهد توانست انجام دهد.» و آن گاه که زمان تأثیر التیام بخش خود را بگذارد، کلماتی که قدر به درکشان نبودیم - که «بر» قلبهایمان قرار داده بودیم - نفوذ کرده، شنیده میشوند، و به روند التیام کمک میکند.

قلمرو ابدیت

در دوران نه ماه بارداری، یک زن امتیاز بی مانند حمل و پرورش یک زندگی تازه را در درون خود دارد. او احساس زنده بودن و خلاقیت میکند. مرگ نوزاد، چه پیش یا در زمان تولد، خیانتی جانگزا به غریزه مادری میباشد. مرگ و اندوه در تضاد شدید با زندگی و شادی است که او به حق انتظار داشت که به این دنیا بیاورد.

سنت عرفانی یهودی حاکی از آن است که هر روحی با هدفی مشخص به این دنیا وارد میشود. زمینه و چالش های زندگی شخص ابزار لازم برای تخلیه علت وجودی این فرد را فراهم میسازد. تعریف ما از آنچه که در زندگی «خوب» یا «بد» است در توافق با دیدگاه و تجربه محدود ما در اینجا و در زمان حاضر است. برعکس، دیدگاه قبالایی گذشته، حال و آینده - هم دنیای فانی و هم قلمروهای ابدی روحانی - را در بر میگیرد. «تصویر کامل» توسط انسان قابل درک نیست. در چهارچوب واقعیت نمایی، این روح کوچک احتمالاً سفر و مأموریت خود را در طی زمان مختصر نه ماه اقامت موقت پیش از تولد خود به انجام رسانده است.

راههای خداوند مرموز و بیرون از درک ما هستند. ولی این یک اصل اساسی اعتقادی ما است که او میداند چه میکند. تسلایی در این امر مسلم وجود دارد که این سرنوشت بی معنی نبوده است - و همچنین یک اتفاق خود بخودی نبوده است. در هر چیزی که اتفاق میافتد هدف و معنایی وجود دارد.

این موضوع، تبادل کلاسیک بین برتر اندراسل و یک روحانی را به ذهن متبادر میسازد. راسل میگفت: «من نمیتوانم به خدایی که در دنیای او کودکی از درد گریه میکند اعتقاد داشته باشم» و روحانی به او پاسخ داد: «ولی من نمیتوانم به دنیایی که در آن کودکی از درد گریه میکند و خدایی نباشد که آن را توجیه کند، اعتقاد داشته باشم».

شما به زیبایی، انتظار هیجان انگیز فرزندانتان و مراسم همراه آن، و در کنار آن درد گزنده متعاقب فقدان و محرومیت را توصیف کرده اید. توصیف شما این پرسش بسیار قدیمی و همیشگی را منعکس میکند که «چرا آنها؟» «چرا آدمهای خوب باید رنج بکشند؟»

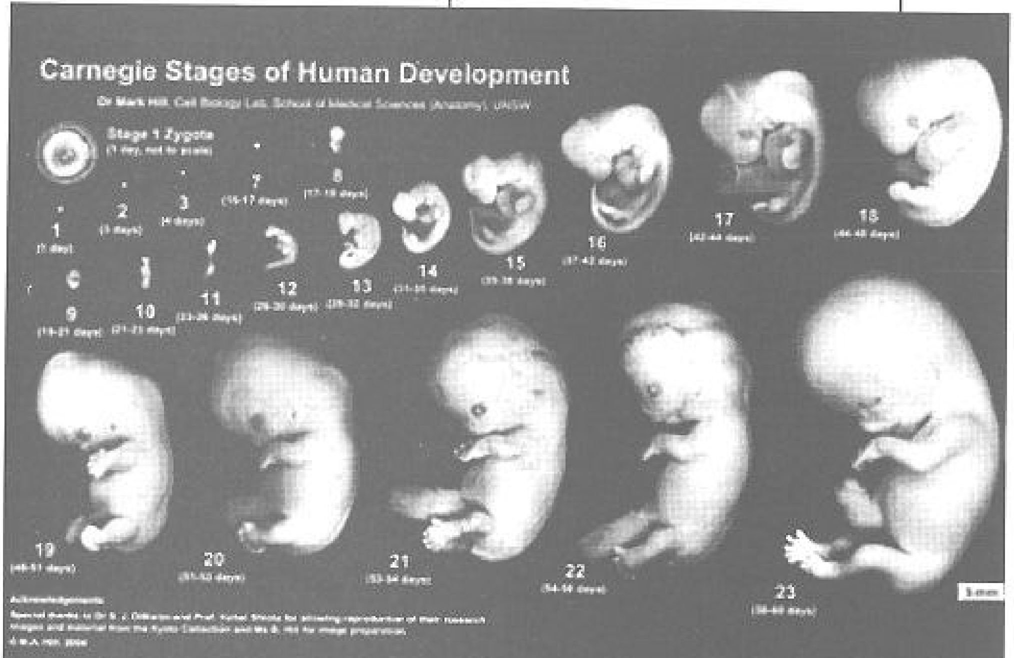
در تلمود آمده است که عین این پرسش توسط موسی، که قدرتهای پیامبری او در تاریخ همتا ندارد، به خداوند ارائه شد. بنا به این کتاب، خداوند این چنین به موسی پاسخ داد، «هیچ بشری نمیتواند به صورت من نگاه کند و زنده بماند»، به این معنا که هیچ موجود فانی نمیتواند حکومت عادلانه ولی پایان ناپذیر خداوند بر دنیا را درک کند. در نهایت، فقط خداوند، که طرح اصلی سرنوشت بشر را در دست دارد، میتواند به این سؤال پاسخ دهد.

ما باید کار خود را بکنیم - انتخاب کنیم که خوبی را در زندگی گرامی بداریم، تلاش کنیم که هر روز نگاهی طولانی تر به خورشید تابان داشته باشیم، و همبستگی بیشتری با همسر، والدین، خانواده، و دوستان برقرار کنیم.

مراسم عزاداری

در قانون یهود، هلاخا، سؤالات زیادی راجع به از دست دادن کودک پیش، در حین، یا پس از تولد وجود دارد.

تشریفات مذهبی هفت روز عزاداری، مرثیه خوانی، تدفین، قدیش، تذکر، و سنگ قبر برای کودکی که ۳۰ روز زندگی نکرده است وجود ندارد. دو نکته توضیحی وجود دارد.





۱ - روحی که ۳۰ روز در این دنیا دوام نداشته،مسلماً دارای اهمیت کمتری نیست. معهذا،این ارواح در معیارهای هستی رایج حضور اجتماعی و همگانی نداشته اند. تشریفات فوق الذکر به عنوان تشریفاتی عمومی که ارتباط مستقیم با تأثیر بر اجتماع و جامعه دارد، دیده میشوند، و از آنجا که این کودک هیچگونه وجود، حضور، یا نقشی در محدوده این معیارها نداشته است، چنین تشریفاتی زائد و بی مورد خواهد بود.

۲ - نباید این را به منزلهٔ انعکاسی از ارزش این روح دانست. این روح، همانطور که قبلاً هم ذکر شد، مأموریت خود را به انجام رسانده، و در حالی که وجود آن به شکلی عمومی اذعان نشده است، در جایی که برای همیشه اشغال خواهد کرد گرامی داشته میشود - در قلب و مغز والدینی که بخش کاملی از آنان بود، و توسط خداوند قادری که اساس آن از او پدید آمده بود.

باید به خاطر داشته باشیم که فرهنگ موجود جامعه توجه و اهمیت غیر ضروری به انچه که عمومی است دارد، ولی برای یهودیان همواره آنچه که خصوصی و شخصی است به عنوان محدوده ای موثق تر مورد ستایش و تکریم بوده است. والدینی را میشناسم که آموزش، امور خیریه، و ایجاد موقعیتهایی برای بهبود شخصی را به جای مراسم عمومی و در آرزوی احسان کردن به این روح کوچک وقف کرده اند.

یک راب و معلم، در پی از دست دادن کودک خود، با تلاشی بی وقفه برنامه ای جامع بر اساس تورا برای والدین داغدار تدارک دید. او این برنامه را به صدها خانواده که با این راهنمایی و تسلی بر اساس خرد و کارآیی نیاز داشتند، ارائه نموده است. او میگوید شاید فقدان فرزندش باعث بروز این حرکت اجتماعی بود. او معتقد بود که بدون این فقدان هیچیک از اینها به وقوع نمی پیوست.

باید توجه داشت که عدم وجود مراسم عمومی ممکن است دوستان و اقوام را در مورد واکنش خود دچار سردرگمی سازد. با این حال این مسئله مانع ابراز همدردی و توجه آنان نمیشود - یک کارت، یک تلفن، یک پیشنهاد کمک، و غیره.

نباید اجازه دهیم که شخص داغدار در دوران غم و اندوه خود احساس کند که مورد اجتناب قرار گرفته و ترک شده است.

برخورد با مرگ

در چگونگی غمگین بودن بین امروز و گذشته، خلاء فرهنگی و نسلی عمیقی وجود دارد. در اروپا و آمریکا، مرگ همیشه بخشی هر روزه و عملی در زندگی بود. میزان مرگ و میر نوزادان بسیار بالا بود و در تلاش برای ادامه زندگی، اعضای مجمع تدفین بدون هیچگونه تشریفاتی نوزاد سقط

شده یا مرده به دنیا آمده را از خانه خارج ساخته و به درستی دفن می کردند. از آنجا که آنان راه سالمی برای برخورد با مرگ داشتند، هیچگونه مراسم و تشریفاتی ضروری به نظر نمیرسید.

ما در فرهنگ خود دچار این توهم هستیم که اگر خوش شانس باشیم، لزومی ندارد که مرگ بخشی از زندگی ما باشد. در نتیجه با مفهوم مرگ ناراحتی قابل درکی داریم و سعی میکنیم که آن را در فاصله دوری قرار دهیم. آن را بی جان و بی حس نگاه میداریم، و شاید این ناراحتی است که تشریفاتی را برای ختم روانی ایجاب میکند.

رسم رایجی که توسط مشاوران عزاداری در بیمارستانها توصیه میشود دیدن و در آغوش گرفتن طفل درگذشته میباشد. گر چه عکس گرفتن تصویر بی جانی از روحی که وجود داشت را ارائه میدهد، به نظر برخی میتواند الهام بخش باشد. برای بعضی ها، این کاربردها به واقعیت کمک میکند و در حد روانی تأیید میکند که نه ماه بارداری حقیقتاً یک کودک تولید کرده است.

رسوم زیادی در رابطه با نامگذاری طفل پیش از تدفین وجود دارد. جنینی که به صورت انسانی قابل تشخیص متولد شود، باید پیش از خاکسپاری نامگذاری شود. بعضی ها پیشنهاد میکنند که نامی برگزیده شود که در آینده برای فرزندان دیگر انتخاب نشود. برخی دیگر نامهایی را پیشنهاد میکنند که بیانگر موضوع های تسلی (تحما) یا رحمت (رحمیم) باشند. دیگرانی هستند که نامی بر روی این کودک میگذارند که امیدوارند در آینده با تعدیل کردن آن، مثل اضافه کردن نامی دیگر، بر روی کودکان بعدی بگذارند.

درس هایی از حکما

دوست من که کودکش را در هنگام تولد از دست داد، از یک حکیم سرشناس کمک خواست. او از دوست من دربارهٔ خانواده و تعداد فرزندانش سؤال کرد. او پاسخ داد که دو پسر ۳ و ۶ ساله دارد و اضافه کرد که دختری به نام استر هم داشت که اگر زنده بود ۸ ساله میبود. حکیم با ملایمت ولی با قاطعیت و تأکید حرف او را تصحیح کرد. «نه، استر هرگز ۸ ساله نمیشد. مقدر نبود که او زنده بماند یا حضوری در این جهان داشته باشد».

ما در فرهنگ خود دچار این توهم هستیم که اگر خوش شانس باشیم، لزومی ندارد که مرگ بخشی از زندگی ما باشد. در نتیجه با مفهوم مرگ ناراحتی قابل درکی داریم و سعی میکنیم که آن را در فاصله دوری قرار دهیم. آن را بی جان و بی حس نگاه میداریم، و شاید این ناراحتی است که تشریفاتی را برای ختم روانی ایجاب میکند.

ما هر چقدر هم تلاش کنیم، به سختی میتوانیم خود را از این توهم و خیال باطل برهانیم که این کودکان تحقق نیافته و به واقعیت نرسیده اند. کنار آمدن با این مطلب که برای آنها چنین مقدر بوده، ما را از خودآزاری شکنجه وار رهایی می بخشد. خودآزاری هایی مانند: اگر دکتر بهتری داشتم، اگر خودنمایی نکرده بودم، اگر بیشتر دعا کرده بودم، اگر آدم بهتری بودم، و غیره.

همانطور که قدم هایی در جهت بهبود خود همیشه مفید هستند، سرزنش کردن خود و دیگران غیر سازنده و کاملاً به دور از هدف هستند.

مرحوم راب موزز فاینستاین، یک مرجع هلاخایی مورد احترام در نیم قرن گذشته بوده است. او به صراحت بیان میکند که همه آنچه که از اتحاد بین زن و شوهر حاصل میشود، در حالی که در این دنیا بی دوام است، در آینده با ظهور ماشیح و رستاخیز مردگان، به مادر خود می پیوندد.

مرحوم راب یاگو واینبرگ، برای تسلی دادن یکی از شاگردانش که به تازگی بزرگترین فرزندش را به خاک سپرده بود، به او گفت امتیاز خانواده او در امتحان سختی بود که این روح از طریق آن به آرامش رسید، و تمامی خانواده از موهبت هایی برخوردار خواهند شد که تا آن زمان غیر ممکن بود. این شاگرد اعلام میدارد که حقیقتاً کودکی که پس از آن متولد شد بسیار عزیز بوده و کمی پس از آن بسیاری تغییرات قابل توجه و غیر قابل توضیح برای خانوادهٔ گستردهٔاو پیش آمد. عامل اصلاح یک روح بودن، گر چه دردناک بود، با پاداش همراه بود و درهای شادی را برای بسیاری گشود.

دختر من،یوخود، در منچستر انگلستان زندگی میکند. در طول سالیان،این امتیاز را داشتم که دربارهٔ راب سگال، راب اعظم منچستر، بشنوم و یک بار هم موفق به دیدار او شوم. او ترکیبی از دانش خارق العاده تورا و انسانی با ابعاد فوق العاده بود. تواضع او زبانزد بود. همگان به او دسترسی داشتند و مردم از همه جا برای مشورت خردمندانه با او گرد می‌آمدند. او تا آخرین لحظات زندگی اش فعال بود و پس از درگذشت او، خانواده اش دریافتند که او درخواست کرده بود او را در اسرائیل با هیچ

قطعه خانوادگی دفن نکنند. او خواسته بود که در قطعه ای که به کودکان سقط شده یا مرده متولد شده یا کودکانی که در سنین کم درگذشته بودند اختصاص داشت، به خاک سپرده شود.

به نظر میرسد که هدف او دوگانه بود. اول این که آنان ارواح بسیار طاهر و متعالی بوده و او میخواست از امتیاز آرامش ابدی در میان آنان برخوردار باشد. دومین منظور راب سگال این بود که به این وسیله به مادرانی که فرصت یا لذت نگهداری از این کودکان را به دست نیاورده بودند، اطمینان بدهد که او تا زمانی که خواهد آمد که آنان با خانواده های خود بپیوندند،به آنان توجه دارد.

هرگز مثل قبل نخواهد بود

چند نکته درخور توجه وجود دارد. اضافه وزن پس از وضع حمل و تغییرات هورمونی حتی در بهترین وضعیت نیز میتواند مسئله آفرین باشد چه رسد به زمانی که کودکی وجود نداشته باشد که به آن عشق ورزید و توجه نشان داد. هیچ عامل جبرانی وجود ندارد، بلکه اثرات منفی بارداری دیده میشود. با درک این مسأله، لازم ست که خانواده نسبت به روند بهبودی حساس، متوجه و صبور باشد.

دختر شما نیاز دارد که با جستجوی راههایی برای سلامت خویش به خود کمک کند: مسافرت با همسرش، تغییر آب و هوا، ورزش، کلاسی که مدتها به فکرش بوده، مطالعه، نوشتن، مدیتیشن، فعالیتهای سازنده به او حالت بالنده ای می بخشد که در زمانی که به خاطر مرگ و فقدان متوقف شده است، متولد شده و پرورش می یابد. او باید بداند که احساسات متغیر او طبیعی هستند و با گذشت زمان و التیام نهایی آرام میشوند.

سرانجام، گر چه هیچکس به دنبال مصیبت نیست، یک منبع حساسیت، خلاقیت و خرد وجود دارد که فقط درد عمیق میتواند آنها را از اعماق وجود بیرون بکشد. ما هرگز مثل گذشته نیستیم. آنچه که تحمل کرده و به آنها غلبه کرده ایم،ما را بزرگتر، قوی تر، و پخته تر میسازد. یک نویسنده این مقصود را با این پرسش منعکس میکند: «آیا گیلاسی که شراب در آن است،همان گیلاسی نیست که درکوره شیشه گری می سوخت؟ و آیا عودی که روح شما را آرامش می بخشد، از همان چوبی نیست که با چاقو تراشیده شده است؟

هر چند اوقاتی بوده که تصور میکردیم که طاقت تحمل درد را نداریم، در می یابیم که موقعیت هایی این چنین میتواند ما را به خدا و عزیزانمان نزدیکتر سازد. و متوجه میشویم که علیرغم - یا شاید هم به خاطر - مشکلات و خطرات زندگی، مقاوم و با زندگی برابر هستیم. □

■ نوشته: Rob Eshman
سردبیر مجلهٔ Los Angeles Jewish Journal
برگردان: آلبرت دانش راد

۶۱/۸ بیلیون دلار

مقدمهٔ مترجم: نویسندهٔ این مقاله ضمن اشاره به ثروت عظیم یهودیان مقیم لس آنجلس، امکانات وسیعی را که افراد ثروتمند میتوانند برای بهبود وضع اجتماعی شهر لس آنجلس فراهم آورند بر میشمارد.
با توجه به اینکه جامعهٔ یهودی ایرانی ساکن لس آنجلس درصد قلیلی از کلّ جامعهٔ یهودیان این شهر را تشکیل میدهد، رشد اقتصادی، حرفه ای و اجتماعی این جامعهٔ کوچک در اندک زمانی که از کوچشان به آمریکا میگذرد بسیار چشمگیر بوده است.
بد نیست که مطالب این مقاله به دقت مورد توجه رهبران جامعهٔ ما قرار گیرد تا شاید اقدامی متناسب برای رفع و یا حداقل تقلیل، نابسامانی های این جامعه بعمل آید.

از پنجاه نفر ثروتمندترین ساکنین لس آنجلس ۲۷ نفر یهودی هستند. مجلهٔ Los Angeles Business Journal همه ساله به تکاپو می افتد و با کمی حدس و تخمین میکوشد پولدارترین افراد لس آنجلس را مشخص نماید. این هفته نیز لیست مورد بحث منتشر شد و من طبق علاقهٔ همیشگی دستگاه آشکار کننده "کدام یک یهودیست" را از میان لیست گذراندم.

خوب میدانم، کسانی که دست به این کار میزنند، معمولاً رهبران سازمانهای امور خیریهٔ یهودی و یهودی ستیزها هستند. گروه اول به منظور شناسایی افراد ثروتمند برای جمع آوری پول و اعانت لازم و دسته دوم برای اثبات وجود توطئه "جهانخواری یهودیان" انجام میدهند.

اقدام من در این زمینه صرفاً به خاطر اینست که میخواهم مطلبی را به این افراد گوشزد نمایم - موعظهٔ من در رابطه با شمارش است.

شمارش من در چندین سال پیش نشان تعداد این افراد را ۲۵ نفر نشان میداد. امسال دو نفر به این شمارش افزوده شده که شامل Jamie McCourt (یهودی) که معاون رئیس تیم Los Angeles Dodgers است و به اتفاق شوهرش Frank McCourt (غیر یهودی) جزو لیست میباشد. هدف من یافتن وابستگی افراد جزو لیست، آشکار کردن ثروت خالص آنها و منافع بازرگانی آنهاست و مقداری هم در زمینه فعالیتهای بشر دوستانه آنهاست.

البته، گفتار من بیشتر در رابطه با مطلب آخر میباشد. از جمع زدن ارقامی که توسط Business Journal تدوین و ارائه شده کل دارایی های خالص این افراد رقمی شبیه ۶۱/۸ بیلیون دلار به دست می‌آید.

آنچه در فهرست (لیست) امسال نظر مرا جلب نمود، سه چیز بود. اول اینکه در حالیکه یهودیان به زحمت ۲ درصد

ساکنین لس آنجلس را تشکیل میدهند، ۵۰ درصد از ثروتمندترین ثروتمندان، یهودی هستند. در طول تاریخ چند بار اتفاق افتاده که یهودیان در پناه چنین آزادی از برکت چنین ثروتی برخوردار شده بودند. در فضای یک شهر گشوده با امکانات فراوان، این مردان و زنان بهترین بهره برداری را از فرصتهایشان کرده اند.

علی رغم اینکه گروهشان در یک اجتماع عظیم رقیق شده، این مردم از یک بخش گوناگونی برخوردارند.

اکثر این افراد گر چه لس آنجلسی هستند، ولی از مکانهای دیگر کوچ کرده اند و ریشه در کشورهای دیگر دارند. مثلاً Jeffry Skoll (مؤسس e Bay) از کانادا میباشد، Tom Gores , Alec Gores و Haim Saban از کشور اسرائیل هستند. در میان آنها بازماندگان هالوکاست (مانند Louis Gonda و Leslie) تا نورسته های توانا از ارثیهٔ خانوادگی (مانند Anthony Pritzker) وجود دارند. وابستگی سیاسی آنها شامل لیبرال هالیوود (Jeffry Katzenberg) تا طرفدار پر و پا قرص جرج دبلیو بوش (مانند Arnall Roland از شرکت Ameriquest که اکنون سفیر آمریکا در کشور هلند میباشد) میشود. رویهٔ مذهبی آنها از "مراعات کننده آداب و رسوم مذهبی" تا "به تو ربطی ندارد" میباشد.

ممکن است تصور کرد که ثروت عظیم جذب و تحلیل رفتن عظیمی را در اجتماع در بر داشته - همان گونه که نسل های پیشین غالباً مجبور بودند که میان هویت مذهبی خود و پذیرش و پسند اجتماعی یکی را انتخاب کنند.

یکی دیگر از واقعیت چشمگیر این لیست اینست که چند نفر از این افراد در آرمانهای حیاتی جامعهٔ یهودی عمیقاً فعالیت دارند.

مثلاً Peter Lowy که مدیر دانشگاه Judaism است؛ Michael Milken و Lowell Milken که پایه های یهودی کمکهای بشر دوستی هستند؛ Alfrede Mann، ابداع کننده Biomedical سال گذشته مبلغ یکصد میلیون دلار به دانشگاه تخنیون اسرائیل کمک مالی کرده است. و در مورد Spielberg بنیاد شوآه (Shoah Foundation) را باید به خاطر آورد. بر اساس تخمین من،اکثر این افراد به آرمانهای یهود کمک کرده اند.

و هدف این نیست که در رابطه با مساعدتهای بشر دوستانهٔ این افراد به غیر یهودیان کنجکاوی کنیم. Eli Broad، نفر چهارم در لیست پنجاه نفره، در صف مقدم کوششها برای بهبود فرهنگ و هنر در لس‌آنجلس قرار دارد.

David Geffen در سال ۲۰۰۲ مبلغ

۲۰۰ میلیون دلار به دانشکده پزشکی دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس (UCLA) کمک مالی کرد که این رقم بزرگترین کمک مالی به یک دانشکدهٔ پزشکی در آمریکا محسوب میشود. برای کسی که ثروتش در حدود ۴/۲ بیلیون دلار است، ۲۰۰ میلیون دلار مبلغ قابل توجهی است.

با این وجود، استان لس آنجلس (L.A. County) از نظر پرداخت صداقا از سایر استانها عقب میباشد. طبق گزارش Business Journal، پژوهش Chronicle of Philahtropy در سال ۲۰۰۳ در رابطه با مالیاتهای پرداختی به ادارهٔ مالیات بر درآمد آمریکا (IRS) نشان داده که افرادی که ساکن شهر بزرگتر لس آنجلس بوده و درآمدشان بیش از ۵۰ هزار دلار بوده، تنها ۷/۳ درصد از درآمدشان را به امور خیریه بخشیده اند که در حدود ۴۰۰۰ دلار میشود. این در حالیست که نیویورکی های مشابه ۱۰/۹ درصد و ساکنین شهر دیترویت ۱۲/۱ درصد بخشیده اند. بدین ترتیب، دیترویتی ها در صدر پرداخت به امور خیریه قرار دارند. در کالیفرنیا، ساکنین سانفرانسیسکو ۹/۳ درصد، مردم Long Beach ۸/۴ درصد و لس آنجلسی ها ۶/۹ درصد صداقا پرداخته اند.

آخرین نکته ای که از مرور لیست امسال توجه مرا جلب کرده اینست که این فهرست چقدر ناقص است گزارش Business Journal به ۵۰ نفر ختم میشود. ولی ثروت جدی در ۵۰ الی ۱۰۰ و ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ و بعد از آن قرار دارد. کوتاه سخن، مسائل زیادی رو در روی این جامعه قرار گرفته که کمبود منابع یکی از آنها نیست. پیشه وران یهودی اغلب ادعا میکنند که پول کافی وجود ندارد. ولی وجود دارد.

پول کافی برای راه اندازی و توسعهٔ یک برنامهٔ خدمات اجتماعی کمک رسانی به هر یک از ۷ درصد یهودیانی که در لس‌آنجلس زیر خط فقر زندگی میکنند وجود دارد.

پول به اندازه کافی برای ایجاد و نگهداری یک شبکهٔ کامپ های درجه اول یهودی وجود دارد تا به هر کودک فرصت شرکت در آن داده شود. و برای تزریق تدریجی ارزشهای یهودیت راههای بهتری از کامپ وجود دارند.

پول کافی موجود است که به کارکنان مراکز یهودی دستمزدی پرداخت شود که آنها را به شرکت کامل در زندگی یهودی قادر سازد.

پول کافی وجود دارد تا به هر کودک محتاج که میخواهد به مدرسه یهودی برود فرصت تحصیل رایگان داده شود و کیفیت مدارس دولتی را بهبود بخشد.

پول به اندازهٔ کافی برای ایجاد مراکز اجتماعی محلّی طراز اول وجود دارد تا همهٔ نفرات جامعه استطاعت استفاده از کانونها یهودی با کنیساها را داشته باشند، به آنجا دعوت شوند و به آنها خوشامد گفته شود.

هر یک از این فعالیتها قیافهٔ لس آنجلس را به نحو شایسته ای تغییر خواهد داد و بیشتر آنها را به سادگی میتوان با بالا بردن میانگین صداقا و رساندن به استاندارد دیترویت عملی نمود.

کافیست که دید و تصور ما برابر شود با دارایی ما، تا بتوانیم این آرزوها را از قوه به فعل در آوریم. □

هم قبیله عزیز:

این تازه ترین شماره چشم انداز را به عنوان هدیه ما پذیرفته اید و دارید میخوانید. چشم انداز، پر تیراژترین و معتبرترین نشریه ای که یهودیان ایرانی تبار آن را در سراسر دنیا میخوانند، سند پایی هویت امروز ما در جهان است.

این نشریه را نه تنها ما یهودیان، بلکه دیگران نیز، نشانه ای قابل اعتبار از نحوه زندگی و تفکر جامعه امروز ما میدانند.

دست اندر کاران چشم انداز، این وظیفه انسانی و قومی خود را به رایگان انجام میدهند و با صرف وقت و انرژی که میتوانست باعث درآمد بیشتر در تجارب شخصی و یا گذراندن با خانواده بگذرد، این نشریه را در دسترس عموم میگذارند تا جامعه بی نام و بی هدف نمیرد.

با پرداخت مبلغ اندکی، مشترکین این نشریه، چشم انداز را به طور مرتب و دائمی در محل کار و یا خانه خود، دریافت میکنند.

شما هم میتوانید علاوه برای دریافت چشم انداز، آن را برای عزیزان خود در سراسر دنیا آبونه شوید.

6170 Wilbur Avenue
Tarzana, CA. 91335

تلفن:
(۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۶۰ (۳۱۰) ۸۴۳-۹۸۴۶ (۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۰۳

ERETZ - SIAMAK

چشم انداز "صدای یهودیان ایرانی در جهان"

تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

میکوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم.

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.

چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

☐ آبونمان یکساله ۱۸ دلار — آبونمان دو ساله ۲۴ دلار

☐ دانشجویان (با ارائه کپی کارت تحصیلی) یک ساله ۱۰ دلار دو ساله ۲۰ دلار

☐ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی: ________ آدرس: ________

Tel., Home: (   ) ________ Bus: (   ) ________

☐ cash ☐ Check No. ________

☐ Credit Card Type ________ No. ________

Expiration Date ________ Signature ________

مقاله ای به قلم: Joanne Doades
برگردان: مهندس مسعود ترمه چی

تربیت جوانان یهودی



چگونه به رشد جوانان خود کمک کنید در حالی که آمادهٔ ترک خانه میشوند؟

در کتاب پیدایش، ما داستانهای بسیاری را میخوانیم از اشخاصی که تحت شرایط مشکل منزل والدین خود را ترک میکنند. برای نوجوانان یهودی امروز، کشمکش درونی بر سر ماندن یا ترک منزل مدتها قبل از اینکه این اتفاق بیفتد شروع میشود. این یک مرحلهٔ عاطفی و اغلب پر کشمکش جدایی است که معمولاً در حدود سن برمیتصوا یا بت میتصوا شروع میشود، حدود سنین ۱۵ تا ۱۹ سال به اوج خود میرسد، و غالباً در اوایل تا اواسط سن بیست سالگی فروکش میکند.

آرامش در خانه

چگونگی برخورد

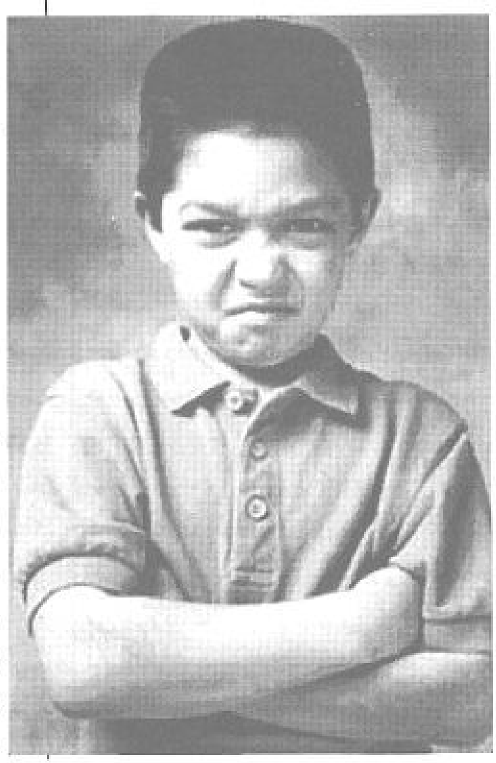
والدین یهودی با این مرحله طبیعی ولی پر چالش میتواند اثر مهمی بر شالم بَیت Bayit Shalom (آرامش در خانه) داشته باشد، و شرایط را برای روابط بین والدین و فرزندانی که به زودی به سن بلوغ میرسند را معین میکند. چون نخستین سالهای جوانی زمان تغییرات، تجربیات، و بازشناسی هویت است، میتواند مرحلهٔ بسیار مشکلی برای والدینشان باشد، از آن جهت که نمیدانند که به چه مسائلی توجه نشان دهند و چه مسائلی را نادیده بگیرند. و با در نظر گرفتن این

حقیقت که بسیاری از نوجوانان مرحلهٔ جدایی را در دایرهٔ اصول و اعتقادات یهودیت میگذرانند، جای تعجب نیست که والدین یهودی اغلب از خود این سئوال را میکنند که «فرزندی را که من فکر میکردم بزرگ کردم چه شد؟». خوشبختانه، رسوم و اعتقادات یهودیت به والدین راهنمایی های مفیدی برای این مرحله پر چالش و پر از فراز و نشیب در خانواده ارائه میدهد.



رفتار نمونه

گر چه ممکن است که آشکار نباشد، ولی نوجوانان بینش حساسی نسبت به رفتار والدین خود دارند و به سرعت متوجه تناقص ها و عدم توافق ها می شوند، بنابراین بسیار مهم است که پیامهای لفظی و عملی روشن و واضح باشد. داستانی هست دربارهٔ یک ربای که یک روزی با پسرش در راهی میرفت و چشمشان به پدر و پسر مستی افتاد که افتان و خیزان میرفتند. ربای رو به پسرش کرد و گفت: «من به آن پدر حسودی میکنم. او به هدف خود که پسری مانند خودش داشته باشد رسیده است... من فقط میتوانم امیدوار باشم که این پدر مست در تربیت فرزندش از من در مورد تربیت تو موفق تر نباشد.» (از کتاب ندای خرَد: ایده آل های یهودیت برای زندگی روزمره، انتشارات جاناتان دیوید).



به ایجاد اعتماد مشترک ادامه دهید

اهمیت صداقت والدین با فرزندانشان به وضوح در تلمود مطرح شده است (سوکا ۴۶ ب) به والدین دستور داده شده است که از دادن قولهایی به فرزندانشان که نمیتوانند انجام دهند خودداری کنند، چون امکان دارد، اگر چه ناخواسته است، باعث مأیوس کردن آنها شوند و به آنها درس نادرستی بدهند. در روابط خود با نوجوانان، والدین ممکن است احساس کنند که به نوجوانان نمیتوانند اعتماد کنند چون نوجوانان رفتار مرموزی کردند که بر خلاف قوانین و عادات خانواده بوده است. ولیکن، گاهی شرایط میتواند به صورتی باشد که والدین موقعیتی ایجاد کرده اند که در آن نوجوان ممکن است شدیداً وسوسه شود که قوانینی را که دیگر حقیقی یا مناسب نیستند را زیر پا بگذارد.

در حالیکه هر پدر یا مادر مسئول است که مانع این شود که فرزند تازه بالغ (بعد از برمیتصوا یا بت میتصوا)مرتکب کار اشتباهی گردد، اگر در قدرتش باشد (تلمود بابلی، شبات ۵۴ ب، سوکا ۵۶ ب)، محدودیتهای غیر واقعی گاه میتواند باعث شود که نوجوان مرتکب کار اشتباهی گردد. در این مورد، والدین ندانسته سنگ جلوی پای فرزندان خود میگذارند. یک گفتگوی دو طرفه و با احترام برای ایجاد قوانینی که هم والدین و هم نوجوانان بتوانند با آن زندگی کنند ضروری است. (سفر لاویان ۱۹:۱۴).

تنبیه وقتی که ضروری است، ولی به آرامی

توراه به وضوح میگوید که وقتی که کسی کار اشتباهی میکند، آن شخص

وظیفه دارد که شخص دیگری را مطلع کند (سفر لاویان ۱۹:۱۷). اگر چه به همان اندازه اهمیت دارد که این کار با حساسیت خاصی انجام گردد. یکی از مفسرین توراه، آونی آزل Avnei Azel میگوید: «شما هرگز نباید نفرتی از برادر خود در دل داشته باشید؛ شما حتماً باید همسایه خود را سرزنش کنید...» چه رابطه ای بین دو قسمت این آیه است؟ توضیح آن این است که یک شخص فقط میتواند کسی را سرزنش کند که او را بسیار دوست دارد و آرزو دارد که او اخلاق خود را اصلاح کند،مانند پدری که پسر خود را سرزنش میکند. هر چه آن شخص به شخص دیگر نزدیکتر باشد، عشق و علاقه بیشتر است و آن سرزنش جدی تر است. سرزنشی که حاصل از عشق باشد مؤثرتر است (گوهرهای توراه کتاب دوم، انتشارات یاونه Yavneh).

خشم خود را کنترل کنید

رفتار نوجوانان میتواند بسیار آزار دهنده و حتی خشمگین کننده باشد. ولی والدین از عکس العمل تند و شدید باید اجتناب کنند. به گفتهٔ ابن میمان Maimonides [1] «خشم یک کیفیت خصوصاً بسیار بدی است». مناسب و بجاست که شخص از آن دوری کند و حد اعلای مخالف آن را برگزیند. شخص باید به خود بیاموزد که خشمگین نشود حتی وقتی که خشمگین شدن بجاست. اگر شخصی خواست که اعضاء خانواده و فرزندان خود را بترساند... تا آنها را وادار کند که به راه راست برگردند، او باید برای تنبیه آنان ظاهراً وانمود کند که خشمگین است، ولی در باطن باید آرام بماند. او باید مانند کسی باشد که رُل یک شخص عصبانی را ایفا میکند، ولی خودش



عصبانی نیست.» (میشنه توراه، هیلخوت داوت ۲:۳) والدین میتوانند این نصیحت را چنین اجرا کنند که چند دقیقه ای فکر خود را متمرکز کنند، موقعیت را از همه لحاظ بررسی کنند، و نسبت به مشکلی که در پیش دارند عکس العمل نشان دهند. این عمل شانس بسیار زیاد دارد که نتیجه دلخواه از آن عاید شود.

روابط مثبت باید از روابط منفی مهمتر باشند

اگر والدین مرتباً نوجوانان خود را به خاطر جنبه های آزار دهندهٔ رفتارشان سرزنش کنند (مثل اتاق نامنظم، عدم توجه به درسها و تکالیف مدرسه، مسائل مالی، تنبلی، موزیک بلند، و غیره)، فرصت کمی برای عادی کردن روابط باقی خواهد ماند.

توراه به ما دربارهٔ کینه جویی و انتقام هشدار میدهد (سفر لاویان ۱۹:۱۸)، چون چنین رفتاری باعث این میشود که ما همیشه به شخص دیگری از دریچه بسیار منفی نگاه کنیم. نصیحتی که تلمود (سنهدرین ۱۰۷ ب) به ما میکند این است که با دست چپ (ضعیف تر) تنبیه کنیم و با دست راست (قوی تر) کمک کنیم، تا آشتی امکان پذیر باشد. روابط بین والدین امروز و نوجوانان میتواند به سرعت از هم بپاشد مگر اینکه والدین مسائل پیچیده و مشکل را حل کنند و به طور سازنده به پیش قدم بردارند.

به اختلاف در رعایت قوانین یهودیت احترام بگذارید

اغلب بسیار مشکل است که این حقیقت را قبول کنیم که نوجوان نخواهد که قوانین یهودیت را به آن صورت که والدینش در جوانی اجرا میکردند اجرا کند، و این میتواند باعث آن شود که والدین احساس کنند که نوجوانشان ارزشها و اعتقادات اصولی آنان را رد کرده است. ولی تلمود به ما می‌آموزد که محدودیتهایی را که عملی نیستند را بر نوجوانان تحمیل نکنیم (باواباترا ۶۰ ب)، بنابراین عقل و خرد حکم میکند که در خلال این دوره سازشهایی بکنیم، تا آنجا

که امکان دارد، تا نهایتاً برای والدین راه باز گرداندن نوجوانان به تعلیم و تربیتشان باز بماند. یک نمونهٔ عالی از این موضوع را میتوان در داستانی یافت دربارهٔ بعل شمطو Baal Shemtov (سرور خوش نام)، پایه گذار گروه حسیدیم.

هنگامی که یکی از حسیدها در حالی که بسیار ناراحت ونگران بود به دیدار ربه Rebbe آمد، ربه Rebbe با ملایمت از او پرسید «مشکلت چیست؟» حسید آهی کشید و گفت «پسرم است. او دیگر قوانین مذهب ما را اجرا نمیکند». بعل شمطو Baal Shemtov از او پرسید «آیا پسرت را دوست داری؟» حسید جواب داد «البته که او را دوست دارم». ربه Rebbe به او گفت «پس او را حتی بیشتر دوست داشته باش».

به جای کنترل کردن مشورت کنید

خداوند به جد بزرگ ما اوراهام گفت که باید سرزمینی را که در آن به دنیا آمده بود و در آن بزرگ شده بود را ترک کند و به سرزمینی که خداوند به او نشان خواهد داد برود (سفر پیدایش ۱۲:۱). دلیل این کار بی حاصل چه بود؟

اگر شما سرزمینی را که در آن به دنیا آمده اید و در آن بزرگ شده اید را ترک کنید، آیا معنی آن این نیست که خانهٔ پدری خود را هم ترک کرده اید؟

شاید پیامی که در این جا هست این است که برای اینکه شخصیت یک نفر رشد کند و به آنجا که قابلیت و استعدادش را دارد برسد، باید با عزمی راسخ قدم به دنیای خارج بگذارد و قوانین و مقررات و آداب و رسومی را که در خانه ای که در آن بزرگ شده است را پشت سر بگذارد.

در یک مرحله از زندگی، فرزندان نیاز دارند که از والدین خود جدا گردند، هم از لحاظ عاطفی و هم از لحاظ فیزیکی.

علی رغم احساس فقدانی که حقاً والدین یهودی در این دورهٔ جابجایی میکنند، حائز اهمیت است که آنها همهٔ وسایل لازم را به صورت سازنده ای فراهم کنند تا نوجوانان بتوانند به درستی به رشد عاطفی خود تا بلوغ ادامه دهند.

ربای بردلی شاویت آرتسون

Rabbi Bradley Shavit Artson از دانشگاه یهودیت University of Judaism چنین میگوید «در حالیکه والدین سایهٔ عظیمی را بر اعمال و درک و احساس فرزندان خود میاندازند، بلوغ نوجوانان بستگی به توانایی والدین در عقب نشینی دارد تا فرزندان آنان بتوانند در تصمیم گیری آزادانه عمل کنند. در نهایت فرزندان یاد خواهند گرفت که مسئولیت خود و اعمالشان را به عهده بگیرند. آیا ما به عنوان والدین میتوانیم اجازه دهیم که فرزندانمان کنترل اوضاع را به دست گیرند؟» دانستن اینکه چه موقع آنان را نزدیک خود نگهداریم و چه زمانی آنها را به سوی مستقل شدن برانیم یکی از مشکل ترین و در عین حال مهمترین مسائل تعلیم و تربیت نوجوانان یهودی است.

نوجوانان را تشویق کنید که در جامعه یهودی فعال بمانند

پیرکه آووت Pirkei Avot (نصایح پدران ۲:۴) با اصرار ما را تشویق میکند که از جامعه جدا نشویم، این یک نصیحت بسیار مهم برای نوجوانان یهودی و والدین آنها است. مطالعات اخیر نشان داده است که والدین نفوذ بسیاری در تصمیم گیری نوجوانان دارند در مورد ادامه دادن به فعالیت در جامعه یهودی مثل رفتن به مدارس یهودی، شرکت در گروه جوانان، کمپ های تابستانی، و سفر به اسرائیل. □

گزارشی از رسانهٔ Iran Focus
مورخ ۱۷ ژانویه ۲۰۰۵



در ایران میزان اعتیاد به مواد مخدر سه برابر بیشتر از میزان افزایش جمعیت میباشد

■ برگردان: آلبرت دانش راد

تهران، ۱۷ ژانویه - سرپرست ادارهٔ جلوگیری از اعتیاد در ایران اظهار داشت که میزان اعتیاد به مواد مخدر در آن کشور از مرز سه برابر افزایش جمعیت فراتر رفته است.

آقای رفیعی در مصاحبه ای با روزنامه جمهوری اسلامی، که در کنترل عوامل بنیادگرای دست راستی دولت قرار دارد، گفت: "بر اساس آمار ۳۰ سال گذشتهٔ کشور، اعتیاد به مواد مخدّر به میزان ۸ درصد افزایش داشته که برابر است با سه برابر میزان رشد جمعیت، عارضه جدیدی به نام AIDS نیز در حال حاضر بر این بحران اجتماعی افزوده شده است. در این کشور ده درصد معتادین، مواد مخدّر، شخصاً به وسیله سرنگ این مواد را به خود تزریق میکنند. در این میان، ۳ درصد آنان از بیماری ایدز رنج میبرند". در مجموع تعداد مصرف کنندگان غیر قانونی مواد مخدر در ایران به بیش از ۷ میلیون نفر تخمین زده میشود. از طرف دیگر، محمد باقر قالیباف، فرمانده کل نیروهای امنیتی ایران،در اجتماعی از خبرنگاران گفت: "افزایش مقدار زیاد مواد مخدر در ایران این پرسش را بر میانگیزد که آیا قاچاق مواد مخدر حالت رسمی به خود گرفته است؟" وی در بخش دیگری از سخنانش گفت: "در طی ۹ ماه گذشته بیش از ۲۰۰ تن مواد مخدر در ایران کشف شده است". این اظهارات هنگامی ایراد گردیده که برخی از ادارات و مقامات دولتی رژیم ایران مشکوک به دست داشتن در حمل و نقل مواد مخدر شناخته شده اند. □

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد بسیاری از افرادی که در گروه‌های سنی متفاوت هستند از این برنامه استقبال کرده‌اند. شما نیز چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان قسمت پیوند دل‌ها بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید محرمانه.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

General Questionnaire

Full Name ____________ Nick Name ____________

Address ____________

Phone # (_ _ _) _ _ _ _ _ _ _

E-Mail ____________

Male/Female (circle) Age ______ Height ______ Weight ______

Hair Color ____________ Single Divorced Widowed (circle)

Number of Children ______ Children Ages ______ Children Custody ______

Receive/Pay Child Support (circle) Receive/Pay Alimony (circle)

Drinking Limits (Social.Religious) Smoker ______ Keep Kosher ______

Religious Observations: (Orthodox Conservative Traditional)

Education ____________ Occupation ____________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, other ______

Willing to Relocate to Other Cities/States ____________

What turns you off in a companion ____________

____

What do you prioritize or expect in a companion ____________

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام گیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹ - ۵۳۵ (۳۱۰) سازمان روزهای یکشنبه ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۹۸۲۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)

Please send a check for $100.00 to the order of the **Eretz-Siamak Cultural Center**

along with completed form to: 6170 Wilbur Ave., Tarzana, CA 91335

ERETZ - SIAMAK

دعوت به همکاری

مجتمع فرهنگی ارتص سیامک

با افتخار اعلام میکند:

تالار میهمانی این مجتمع زیباتر و مجلل تر از همیشه
آماده پذیرائی از میهمانان شما برای مراسم ازدواج، برمیتصوا،
بت میتصوا و برنامه های دیگر
با امتیاز داشتن پارکینگ به حدّ کافی، راحت و مجانی میباشد.

از اول نوامبر ۲۰۰۶ میتوانید با هر کیترینگ Glat Kosher که دلخواه شماست
از تالار تازه بازسازی شده این مجتمع استفاده نمائید.

تلفن اطلاعات بیشتر و رزروتالار

(818) 342-9360 (818) 342-9303 (310) 843-9846



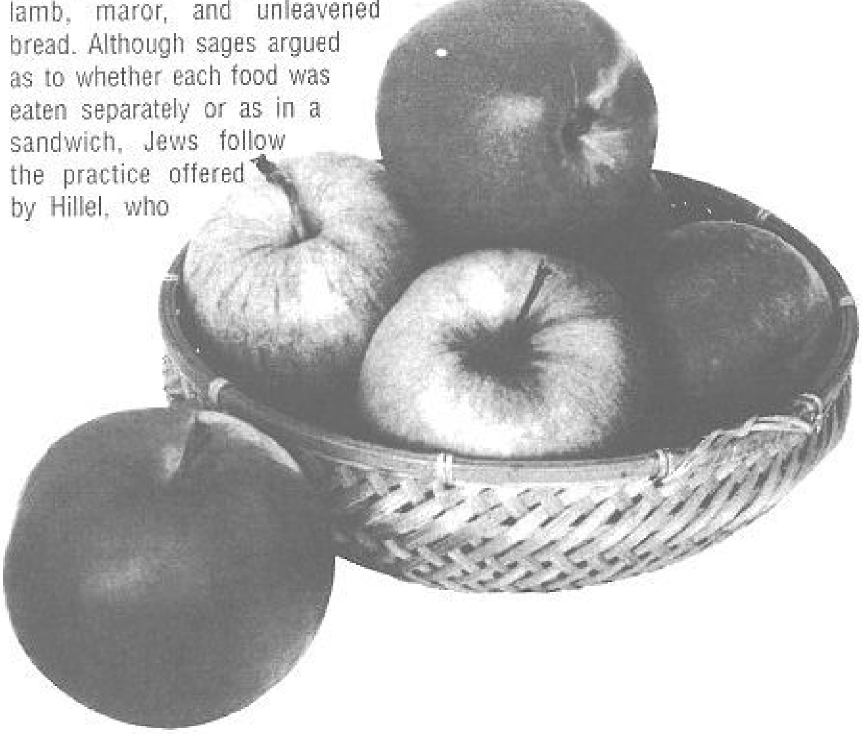
Torah notes, the Egyptians "embittered their lives with hard labor, with mortar and bricks, and with all manner of labor in the field." On Passover, however, we are required to not merely retell the story of the Exodus, but to look upon ourselves as if we have each personally gone forth out of slavery. Whether we enslave ourselves with hatred or resentment, with negative self-talk, or with uncompassionate acts, Passover arrives each year as a reminder that we must not take our freedom lightly.

Horseradish is the most commonly used bitter herb on Passover, since it's strength provokes tears like those of the Israelites For those who prefer a milder taste, chicory, endives, or romaine lettuce can be used. Romaine, in particular, is singled out because it tastes sweet at first, but its core contains bitterness. Just as the Israelites first found favor in Egypt, they eventually were forced into slavery.

An extra portion of bitter herbs, called hazeret, is also often found on seder plates in deference to the biblical meal consisting of the Paschal lamb, maror, and unleavened bread. Although sages argued as to whether each food was eaten separately or as in a sandwich, Jews follow the practice offered by Hillel, who suggested a compromise: Jews first eat matzah and maror separately, and then create a sandwich (korech) of these two ingredients.

The charoset is made from fruit, nuts, spices, and wine that are blended into a paste symbolizing the clay used to make bricks during slavery. Although the paste represents the very materials that caused the Israelites so much pain and suffering, charoset is typically sweet. Perhaps that is to remind us that one should not "throw the baby out with the bathwater"; while the Egyptians were relentless, the clay was innocent.

Unlike the tears represented in the first seder dipping, the bitter maror is dipped into sweet charoset, tempering its harshness. Symbolically, we are reminded that however horrific the circumstances, there is a spark of optimism and redemption. This may be one of the reasons that Ashkenazim make their charoset with apples, for the Book of Exodus explains that under such trees Jewish mothers gave birth and hid their male infants to prevent the Egyptians from drowning them in obedience to Pharaoh's decree.



Recipes for charoset are numerous and delicious. The typical Ashkenazic mix contains shredded apples, chopped nuts, cinnamon and sweet red wine. Sephardic charosets often contain ingredients that grew in the Land of Israel during biblical times, such as raisons, dates, figs, olives, apricots, pomegranates and almonds. Yemenites include a dash of chili pepper, and among other groups, dates, candied orange peel, and ginger are customary additions.

Cherina's Charoset

makes about 3 cups

Here is a delectable version of charoset that combines the best of Sephardic and Ashkenasic traditions. Use organic, un-sulfured fruits for superior flavor. If you are feeling adventurous, add some shredded coconut or blood orange zest. You can always stir in a splash of lemon juice if the mixture is too sweet for your taste.

2 cups shredded apples, unpeeled if organic
8 Turkish figs, finely chopped
8 Medjool dates, finely chopped
1/2 cup lightly toasted chopped nuts *(try a combination of walnuts, Brazil nuts, and blanched almonds)*
2 tablespoons blood orange juice
2 tablespoons sweet red wine
1/8 teaspoon ground cinnamon
1 green cardamom pod, seeds ground

Combine all ingredients in a bowl. Mix well to incorporate. Tastes even better the next day after being refrigerated overnight. Serve with Matzah, or as a topping for Passover pancakes and muffins. Happy Passover!

By Cherina Eisenberg, Contributing Editor



Seder Plate Tutorial: 101

Each Passover Jews from around the world gather to celebrate the freeing of our ancestors from slavery in Egypt. We retell the miraculous story interactively, through the four questions, joyous singing and in discussions about the meaning of freedom in our own lives. To further engage participants, the symbolic foods on the seder plate enables us to experience the Biblical account through our taste buds. On each table (or at each place setting), a ceremonial plate displays the five or six key culinary elements relating to the story of the Exodus from Egypt.

The zeroah, or roasted shankbone, symbolizes the Passover sacrifice during biblical times. In the Book of Exodus, the Jews are commanded to eat the flesh of the Paschal lamb in the evening, roasting it with fire and serving it with unleavened bread and bitter herbs. No leftovers were permitted and anything remaining had to be burned the next morning. Blood from the sacrificed lamb was used to mark the doorposts of each Jewish home, preventing the final plague, the death of the first born, from harming the Israelites. As G-d "passed over," so the English name Passover emerges, also reflecting the meaning of the corresponding Hebew word pesach. For those who do not want to display a shankbone, roasted red beets are often substituted, especially in vegetarian households.

The beitzah, or roasted egg, represents both life and death. It commemorates the special festival sacrifice offered by each Jew who traveled to the Temple in Jerusalem for the Passover celebration. In addition, the egg is a traditional food of mourning and serves to demonstrate our sadness at the destruction of the Temple. On a brighter note, the egg also symbolizes the budding possibilities offered to our newly freed ancestors, with hopes for future generations.

Just as the Israelites emerged into freedom, so too, the earth is reborn in spring. The karpas, or green vegetable, symbolizes nature's promise of new shoots and leaves each year. Usually parsley is used as the karpas, which is dipped in salt water to symbolize the tears of suffering shed during slavery.

The maror, or bitter herbs, recalls the bitterness of oppression. As the

plantations adding milk and sugar to the drink. It wasn't until the 1500s that chocolate made it to the New World. Over a century later, chocolate in solid form appeared, but wasn't mass-produced until the mid nineteenth century. Chocolate molds emerged in 1880. Around this time, the first molded Easter chocolate eggs became part of that tradition.

The history of chocolate in Israel started in 1933 when Eliyahu Fromenchenko established a chocolate factory in Ramat Gan. In 1934, his chocolate hit the stores at Passover. Four years later he marketed Passover chocolate abroad in North America and South Africa. Ever since, Jews around the world have enjoyed various chocolate treats during the Festival of Freedom. Jewish communities all over the world eagerly await their annual shipment of kosher chocolates.

Here are some traditional favorite chocolate recipes for the Seder or just as an everyday treat during the week.

Pesach Brownies

Here's a simple recipe you can make with the kids for the Seder or for snacks.

5 eggs
1 cup unsalted butter, softened
3/4 cup sugar
6 oz. bittersweet or dark chocolate
1/2 cup Raisins
Zest from one small orange

Preheat oven at 350. Separate eggs and set aside. Cream butter and sugar together. Mix in egg yolks. Melt chocolate over double boiler. Cool and add to butter mixture. Beat egg whites until stiff but not dry. Fold into batter. Pour into greased baking tin. Bake for 45 minutes. Cool and cut into squares.

Variations on Farfel Chocolate:

Let your imagination go wild, there are infinite varieties to this treat. So experiment and find your favorite combination. You can eat this for Passover or all year round. Passover farfel is a made from matzo, so if you can't find it in the supermarket just use broken up matzo. Farfel is also wonderful in a stuffing or in any recipe instead of breadcrumbs. I use it year around.

Dark or Bittersweet Chocolate

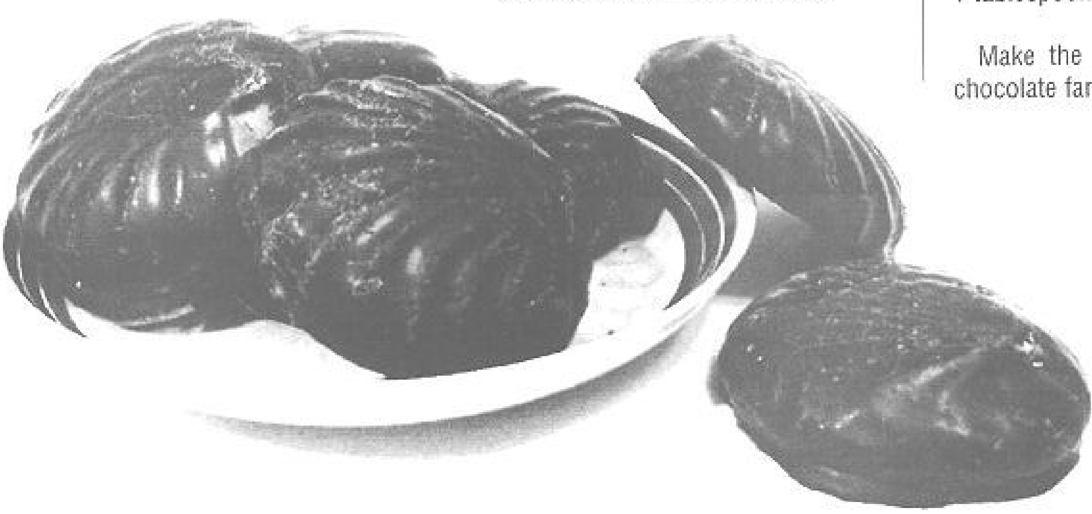
6 oz dark or bittersweet chocolate
1/2 cup toasted farfel
1 tablespoon walnuts
1 tablespoon almonds
1 tablespoon sultana raisins
5 small chunks of candied dry mango fruit
Zest from one small orange

In a double boiler melt the dark or bittersweet chocolate. In a bowl add farfel to the melted chocolate and stir. On wax paper spread out the clusters at a distance of two inches from each other: add one tablespoon of walnuts, almonds, raisins, and dry mango. Spoon 2 tablespoons of the chocolate, farfel mixture over each of the nuts, raisins, and dry fruit clusters. Garnish with orange zest. Let cool.

White Chocolate

1 cup white chocolate cubes
1/4 farfel
1 tablespoon sultana raisins
1 tablespoon candied dry mango fruit

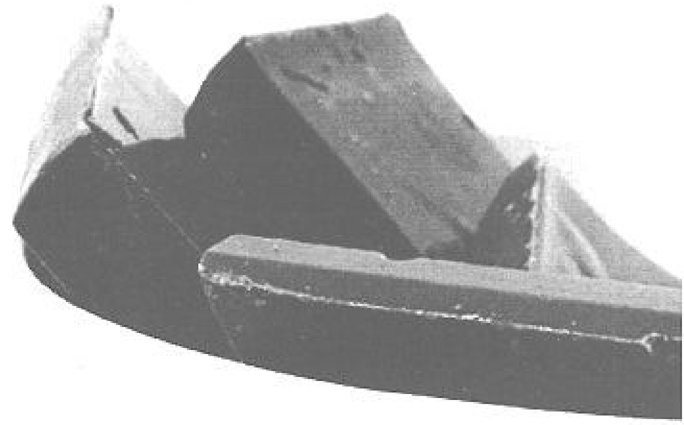
Make the same way as the Dark chocolate farfel.



By Devorah Stone, Contributing Writer

CHOCOLATE FOR PASSOVER:

INDULGE IN YOUR FREEDOM



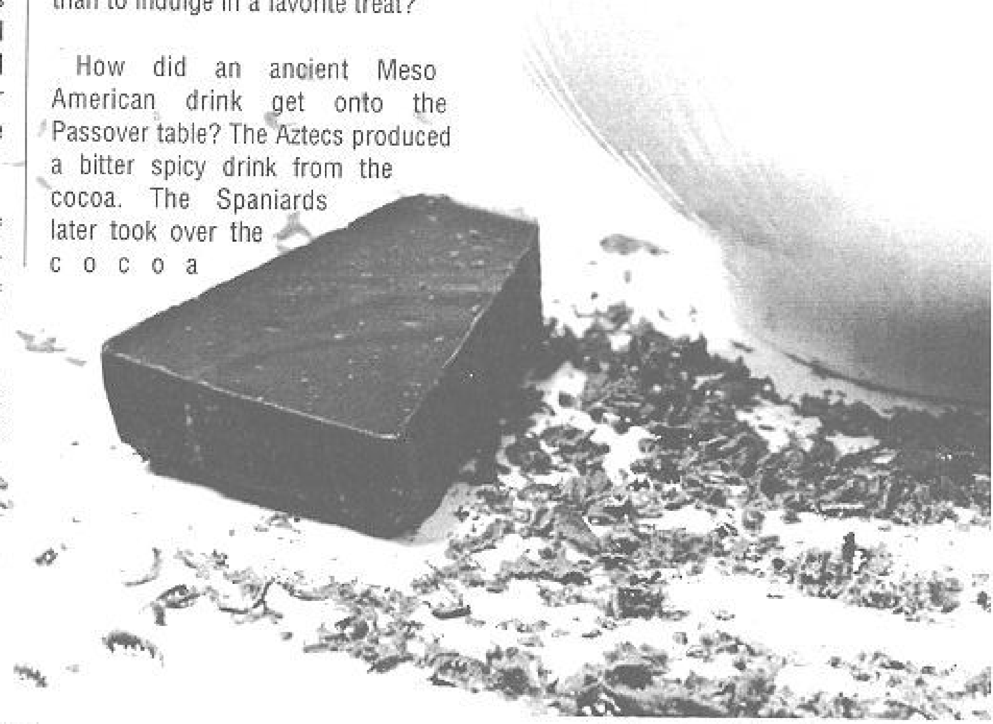
Chocolate is not in the Haggadah, nor is it mentioned in Exodus, but it is part of ever evolving Passover traditions.

Chocolate is now a must at the Seder and during the eight days of avoiding chomatz. Many Jewish Youth organizations have Chocolate Pre Passover Seders with four cups of hot chocolate instead of wine, trail mix chasorot, chocolate covered matzo and bittersweet chocolate for the bitter herb. It's a fun event prelude to the more serious Seder.

How did chocolate become part of the Passover experience? It is partly human nature, we deny ourselves of some foods – bread and pasta – and then we pig out on something else, chocolate. Or could this be yet another adaptation of a prominent Non-Jewish Spring celebration? Non-Jewish kids are stuffing themselves with chocolate eggs so why can't we eat chocolate-coated matzo, Seder plates, coins and chocolate covered candy oranges? Chocolate can be kosher for Passover, its not chomatz.

Eating chocolate is still in the spirit of the holiday. We don't eat chomatz during Passover as a way to remember, not to deny ourselves. The Seder should be a festive meal. What better way to celebrate spring and freedom than to indulge in a favorite treat?

How did an ancient Meso American drink get onto the Passover table? The Aztecs produced a bitter spicy drink from the cocoa. The Spaniards later took over the cocoa



plague? G-d does not mess around. If I were Him I might have started off with something a little more subtle, like really scary looking cloud formations – spooky ghosts or Jack O' Lanterns, or my x-girlfriend when I forgot our anniversary. But He just went straight "Nightmare on Elm Street" style out of the gate.

Plague # 2- infested Egypt with a raging swarm of frogs. This must have been like the classic arcade video game "Frogger," except it was the people and vehicles that tried to maneuver between the oncoming frog traffic and avoid getting splatted. The French may not have minded this plague so much. Are frog legs kosher?

Plague # 3- doesn't scare me much – Lice. Oh, please. I went to LAUSD public schools. That's not a plague – its recess.

Plague # 4- is my favorite title – Dog flies. It sounds like a headline on the National Enquirer. "Dog Flies! Then saves alien baby left behind on hillside. Miracle dog was formerly owned by 'Cheers' TV star Ted Danson."

Plague # 5- was cattle plague. Cows were afflicted with a virus that eventually killed them. Now, far be it from me to question the infinite wisdom of our Creator, but I wonder, is killing a cow with plague recognized as one of the kosher ways to slaughter an animal? "Hi, I am Rabbi Feldstein and I certify this meat is kosher. Now, I'm a little squeamish with blood, so instead of slitting the jugular vein, I administered a lethal dose of murrain disease. It makes the brisket extra tender!"

Plague # 6- was boils, making it very difficult for the Egyptians to stand or walk. I would think this was actually cruel to the Jewish slaves – it must have significantly increased their duties. "Oh shlomo, come here. I need a piggyback ride to the bathroom. Thanks, slave. Oh, wait, don't leave yet, I'll need a lift out...in a few minutes."

Plague # 7- brought the worst hailstorm ever. Hail, apparently, damaged the agricultural economy of Egypt and even killed people and animals. Along with the cattle disease, let this be a lesson to all slave owner/pet owners worldwide. If you engage in the evil practice of human slavery, the pets you love are going to get it, baby!

Plague # 8- picked up where the hailstorm left off by killing not just the animals, but also the agriculture. Swarming locusts covered all of Egypt, destroyed the last remaining plants and darkened the sky. This, actually, disappoints me. I would have liked to see
G-d let the Egyptians try vegetarianism for a while. Aside from the whole "enslave the Jew" policy, the historical records show they were a pretty advanced civilization. I think they could have pulled off some pretty good tofu and bean sprout dishes...but noooo, death to the vegetables too, eh G-d? Ok, You're the boss.

Plague # 9- made it clear that the locusts didn't darken the sky quite enough for G-d's liking by creating super-darkness across the land. It was so dark ("How dark was it?")...It was so dark, Richard Simmons could have gotten lucky. However, the Jewish houses were filled with light. Sorry Richard. He's Jewish, right?

Plague # 10- was the clincher. Up to this point, everything the Egyptians were experiencing could have probably been chalked up to a really bad acid trip. But when systematic slaughtering of the first born son is going down, it's not just "Let my people go," it's "I've made you an offer you shouldn't have refused." In terms of ruthless, calculated massacring of an uncooperative ruling family's business plans and their progeny, the Godfather has NOTHING on G-d. I really wonder what the 11th plague would have been if the Pharaoh had still not gotten the message. Probably not what the first plague really should have been – "Death to the Pharaoh." It's obvious that G-d has a little of the James Bond/Austin Powers villainous compassion and gives his adversary a chance to escape or join him – straight death is no fun.

I have to give G-d credit. He really mixed up the plagues with a nice variety of gore, annoyance and taking little problems and turning them into sadistic displays of nature's possible extremes. I wonder how G-d would use the forces of nature to get through to today's greedy, slave-wage controlling leaders. Perhaps depletion of the skin cancer protecting ozone layer, melting of the polar caps, devastating hurricanes, incurable diseases and the threat of nuclear war? Nah, that would be way too obvious. But just in case, my mezuzah is securely placed on my doorway. If the republicans win in the next election, I'm getting some angel o' death repelling lambs blood – vegetarian or not.



By Marvin Kharrazi, Contributing Writer



Plaguerism

Passover can mean many things, good and bad. Bad, for example, is when you are passed over for a raise or a hot date in favor of your cuter but more obnoxious friend. Good is when I pass over you while you are sitting in the front row of my stand up comedy show and instead make fun of your cuter, but more obnoxious friend. If you were a first born male living in Egypt during the Pharaoh's rule at about 1314 B.C.E., it was really, really good to be passed over by the angel of death – which is how our Seder-styling holiday got its catchy name.

It all started when G-d decided that it was time for the Pharaoh to recognize there was only one deity that topped the spiritual pyramid, and He didn't wear a funny hat. Courtesy of the infamous "ten plagues," what transpired between "his worshipness" and people of Egypt land stood as the worst public relations move ever – until Michael Richards ("Kramer from Seinfeld") decided it was time for the "N" word to make a comeback as appropriate on-stage language for powerful, rich people. Unfortunately, Kramer didn't pass over that sentiment, and neither did the fearless Pharaoh who held the same regard for those bearing the "J" word as an identity. Let's now take a closer look at how the One we humbly recognize as our Lord said, "Let My people go."

Plague # 1- transformed the Nile River into blood, leaving the water undrinkable. Yuck! And I cringe when there's nothing to drink but LA reservoir water. Really, though, turning the main body of water into blood as the first

And so we all wrote down "Our Story." Mine was three pages long on a legal pad, beginning with "From a very young age, my father picked on me, cursed me, told me I wasn't wanted, etc." I'd told this story for years, at parties, to friends, to relatives, to strangers on bus benches. Naturally, as a creative sort, I embellished and polished the Story until I was awarded the Pulitzer Prize for Self Pity. After our stories were written, Mike told us pick a partner and read our stories to each other. I read mine over and over for at least an hour – until I couldn't stand hearing myself tell it anymore. The story was so pathetic, so begging for sympathy, I began to laugh. Ah, I thought, Daddy's gone. But checking in with myself, I found that he was still there. Now what? Get angry? I'd been angry for years, and he was still on board. What else could I try?

And then, a little voice said, "Forgive him." That was interesting. I'd never considered that. So I closed my eyes, gave it a try, and just about got a hernia. I could not find a space inside to forgive this guy. Oscar Wilde once said, "Always forgive your enemies – nothing annoys them so much." Great. But now what? I began to panic. We took a break and I pulled out the Rabbi's crinkled brochure. I tore through it looking for something, anything. That's when I found "The next realization is that we forgive for ourselves. Anyone who has borne a grudge knows its corrosive effect. The grudge perches on the heart like a gargoyle on a parapet, looking out with an ugly countenance and growling at the world. Sometimes anger at one person spills over into our love for another. For as the Jewish tradition warns, anger is like a bubbling pot, and no one can control where and how it overflows."

Forgive myself? For what? What did I do? The Workshop would soon be over, and I still had Frankenstein inside me. I had to put him away once and for all. I did not want to go through the rest of my life with him haunting me. I began to melt down, like a glacier being wept over by Al Gore. I got up, went to the front of the hall and while Mike was addressing the room, whispered in his ear, "I need to talk to someone." Without missing a beat, Mike told me to go speak to his assistant Hal in the back of the hall.

Two minutes later, Hal and I sat in an adjoining room, dimly lit. The room that is, not Hal and I. Hal was maybe twenty-nine years old and I am twice that, so I immediately thought this was going to be for nothing. Still, I was shaking, and needed to talk. "I tried to forgive him," I said. "But I can't do it."

"What about forgiving yourself?" said Hal.

"You too?" I yelled. "Do you know Rabbi Wolpe?! Why should I forgive myself? HE did this to me, not ME!"

"Yeah," said Hal. "He did this to you originally, but you're the one who's kept it going all these years. You're the one who keeps telling yourself those bad things about yourself. You're the one perpetuating all the negative thoughts."

It took a moment to realize it, but Hal was right. My father had been dead thirty years. It couldn't be him. It was myself – my own inner voice – that kept feeding me the crap.

"So?" said Hal. "Can you forgive yourself?"

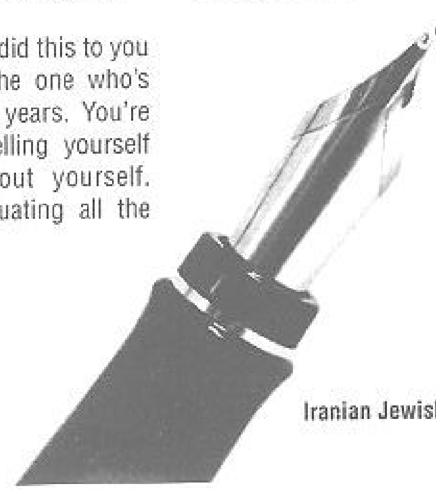
"Yeah," I said. "I can do that. I like myself enough to do that." And I did. It took five seconds. I just gave that to myself, a gift from me to me, and leaving the workshop, I took one last glance at the brochure before handing it to the janitor, waxing the floor.

"What's this?" he asked.

"Required reading," I said. "Forgive me."

"The human heart carries hurts through life. We are all scarred, and burdened, and broken in different ways. Many of these injuries are unavoidable. We cannot escape the losses that life brings. But we control whether our souls are tied in knots, angry and gnarled. We cannot control the world, but we are each of us the captains of our own souls."

Captains of our own souls. That was months ago. Today, I'm nearer to myself, while father is farther away. Thank you, Rabbi. And thank you, Forum. Now if I can just bring myself to forgive the politicians.



By Wildman Weiner, Contributing Writer

Required Reading



I just watched a documentary on Charles Bukowski so I am in no mood to write flowery fiction. I don't think he's Iranian, and I know he's not Jewish, but I think we can forgive him, for Bukowski is America's greatest writer after Henry Miller, Tom Wolfe, Hunter Thompson and myself. That said, forgive me if I digress, even before beginning, but I think this Global Warming thing might have a chance. NPR yesterday (Nominally Pertinent Radio) had a piece about some guy up north who was saying his business was off this year. His business? He sells smelt to ice-fishermen. Where they fish – on lakes – it is apparently getting warmer. So much so, the ice is too thin, and so fishing's out, as is the sale of smelt, and if you've ever smelled smelt, you might say this is a good thing. But not for the smelt seller, who to these unbelieving ears, attributed the disappearing ice to Global Warming. When a poor, working class schnook learns a phrase describing something our politicians ignore, a phrase that until now has been reserved only for the enlightened, we're getting somewhere. And we'd better, because if we're not fishing, then we're at least skating on thin ice – and there's nothing more I'd like to do (other than become rich) than forgive them that's destroying MY planet. And speaking of forgiveness, I'm at my local synagogue the other day where I pick up a brochure entitled "Finding A Way To Forgive" by Rabbi David Wolpe who is the rabbi of Sinai Temple in Los Angeles.

Which brings us back to Bukowski. Savage and raw, his writing, he says, is a result of his being abused by his father. "It makes you write the truth," he said. "All the pretense is beaten out of you." Well, my father, who was a prison guard at Rykers Island, the toughest lockup in America, was no more accommodating to my own upbringing, and all my life, I've been angry, plagued by his nagging presence, hovering over me incessantly like a bad cold. Enter Rabbi Wolpe. "Every one of us has bruised another, has betrayed and ill-treated even those whom we love. And yet we all understand what it is to fight against forgiveness. At times we feel as if, to use the imagery of the Talmud, clay rises in our hearts, and we feel stony instead of soft. We tell ourselves that forgiveness is not deserved. Our anger is just. But Jewish tradition teaches the world can't survive without forgiveness." Hmmm. If I could get the anger towards my father out of my life, maybe I could move on to accomplish the things I want to do. And that's when I found my way to a growth workshop given by Landmark Education called The Forum.

We were two hundred adults from Los Angeles, of all ages, seated together in a large hall. The facilitator, Mike, first asked us to write down our "story". What is "our" story? It's the story you've been telling to yourself and others since Day One. It's the story you tell to get sympathy; to explain why it is you can't move on in your life. It's the story that justifies your eating a pint of Haagen Daz each night before bed. It's the story that gives you permission to do drugs, to cheat on your mate, to cheat on yourself, to lie, to steal and to vote for people who make war. It's the "Poor Me" story – and it's never pretty.

paintings serve as a means for which to trace the Israeli Cultural identity, and see its transformation over time. Yet, it is important to note that although each painting was based on reality, Rubin's need to hold on to his first idealistic vision and loving viewpoint of the land resulted in a fusion of reality and dream fantasy, thus portraying the land more as a rebirth of historical memory.

Rubin's journey through the land and his encounters with the people what led him to create a new artistic language. "He selected the details and the figures, created various combinations, integrated symbols and metaphors and shaped upon the canvas reflection of reality and of the impressions it left upon him," Tel Aviv Museum documents stated. Rubin's work, however, was not well received at first. In the 1940's, the art world was determined to move past representational visual art, and hence Israel's art establishment rejected Rubin's figurative artwork. In more recent years that changed, and Rubin's work was shown, first in 1966, at a retrospective exhibition at the Israel Museum and Tel Aviv Museum, and later in 1983 when the Rubin Museum opened. Now once again, Rubin's work is currently featured at the Tel Aviv Museum of Art in an exhibition called "Dreamland." His exhibition takes the viewer through more than a hundred paintings spanning from 1923 to 1930: the journey through the land, as well as a journey of personal self-discovery. Some of Rubin's paintings are entitled, "Tel Aviv Seashore," "The Goldfish Vendor," "Olive trees in the Galilee," "Walls of Jerusalem," "Arab Family," "Customs house in Jaffa," "Self Portrait," and "Sabbath in the colony."

Many of Rubin's paintings involve views through windows to illustrate the "scene" from his viewpoint. Each painting is filled with images that display Rubin's encounter, perception and emotional state at that particular time. One way to decipher the images is by paying attention to whether the figures are more dominant than the surroundings, or vice versa. Rubin used this method to signify where he was in his acclimatization process. The larger the figure, the less adjusted he felt. For example, as interpreted by the Tel Aviv Museum documents, his first self-portrait when he arrived in Mandatory Palestine (1923), presents his huge figure surrounded by smaller displaced, off balance furniture fragments and a window frame revealing his feelings of being trapped in the midst of some turmoil. One can also see the preoccupation on his face, in addition to his faith in the land, which he communicates through the flower and plant in the pot - symbols of growth and renewal. In contrast, as Rubin became more rooted in the land, his "Self-Portrait in the Yard" (1925) presents a more balanced layout between figure and surroundings. In the portrait, Rubin sits outside in a Tel Aviv yard overlooking the sea, looking tan and relaxed, wearing red slippers. The white sheep next to him (which represents rootedness) blends in with his white gown.

Another theme that the "Dreamland" exhibition demonstrates is the journey Rubin takes through the use of colors. Rubin first started painting with just earth tones. In a video interview played at the exhibition, Rubin admitted that those colors were all he could afford. As Rubin became more familiar with the land, something shifted. Journalist, Gil Goldfine offers "landscape and relentless sunshine; fundamentals that dictated a rethinking of established norms and presented a need to investigate luminosity while formulating an alternate palette that would satisfy the artist's vision of his subject matter." Goldfine believes that in Rubin's luminosity investigation, he began to experiment with more colors. You can see the change in the painting "First Fruits"(1923), where Rubin uses rich pink and turquoise colors. Or in his painting "Dancers of Meron"(1926), where the dancers are painted in luminous purple, orange, red and light blue colors.

"Dreamland" exhibition tells any viewer, whether artistically educated or not, that Rubin's experience of Jerusalem was distinctly different than the rest of the land. This is not due to Rubin being a religious Jew, but due to his feeling more at home in Tel Aviv, where he moved to after shortly living in Jerusalem. The evidence is in the paintings, where Rubin painted not only Tel Aviv landscapes from up close, but also focused in on specific streets, individuals and laborers, with an intimacy that bespoke of rootedness. His paintings of Jerusalem, which always include hills in the background, are from afar and convey his awe of this unattainable city, rather than feelings of belonging. Although Reuven Rubin is only one individual, this exhibition is a wonderful insight to the minds and hearts of many immigrants who come to Israel, and should be seen.

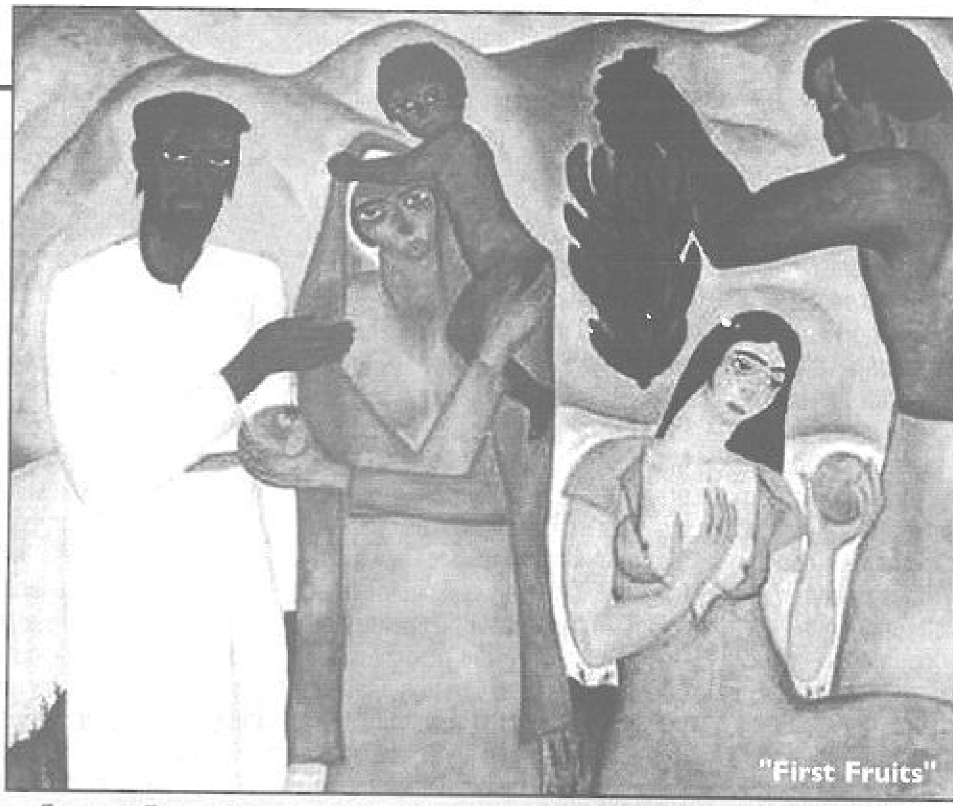
Resources

- ***Exhibition at Tel Aviv Museum of Art***- *included art work and explanations, plus video interview with Reuven Rubin*

- ***Catalogue book on Reuven Rubin and interpretations of his work***

- ***Article written about exhibit in newspaper***, *by Journalist Gil Goldfine*

By Tafat Balfour, Contributing Writer



"First Fruits"

Dreamland: Journey Across Israel Through the Eyes of Painter, Reuven Rubin

Every year, although the numbers vary, thousands of new immigrants make their way to Israel. They come in pursuit of a new life, religious connection, new opportunities and more intimate relationships with the holy land. Although some immigrants end up leaving, each one is influenced by the land, and conversely contributes to the land. However, back in the early 20th century immigration to Mandatory Palestine was a huge phenomenon, a sort of one-way migration from the "hostile Diaspora" to a historical homeland. Many immigrants came from Eastern Europe for Zionistic reasons; each experienced the land in his or her own unique way. One such enamored immigrant was Reuven Rubin, a painter from Rumania. The year was 1923 and Israel, as we know her, was beginning to take shape. As a man who grew up in a Hassidic home and was well versed in Zionist ideology, this move was more of a homecoming than a move away from home. He describes seeing the orange groves, the sea and the olive trees for the first time, and feeling as if he had known them before. Rubin felt they were familiar because he always dreamed of seeing these sights and knew of them from biblical stories. It was, to him, a dream come true. "The artist is always living some dream which he aspires to fulfil, and in doing so he reveals to the world his inner self...in this sense, here in Israel... we all dream and struggle to make our dreams come true. The dream of the State of Israel, the dream of Tel Aviv," Rubin once said in a speech. Nevertheless, moving to a new country with a different culture was not easy. Rubin confronted this new, eastern Mediterranean culture by painting local landscapes, Jewish and Arab people, laborers, villages and cities, self-portraits and still life paintings. He painted not only to ease his absorption process, but also as a means to fulfill his desire to belong and feel rooted. Rubin's paintings depict images of local innocence and history, as Tel Aviv, Jaffa, Galilee and Jerusalem were all developing before his eyes. It could be said that his

of because they didn't wear deodorant and they smelled," she recalls. They would say things like, "Come on you have a moustache in third grade. It's a little weird. You're a girl!" This rift was only made stronger by their lack of mastery of the English language, leaving her cousins in constant tears.

Luckily for Debbie, she was still young enough to easily pick up the language and culture. Part of that adaptation was learning, fairly quickly on, how to tell a joke. "I just realized being funny makes everyone like you." It seems only natural then that Debbie has taken this mastery of humor to the stage, bridging the gap between cultures through her painful experiences.

"I did an open mic-night in 2000 in some gross place in Santa Monica," she recalls. "I didn't really write anything down, I just went up there and winged it. And I got a lot of laughs." Throughout college, she continued to dabble in stand-up, often just resorting to making friends laugh. By and large, the feedback to her comedy has been positive, especially from members of the audience who are from ethnic backgrounds themselves. "I get a lot of [good] feedback from ethnic people," she, "and then I freak out that I'm getting really good feedback and stop for a while."

Despite firmly identifying with the modern world, Debbie still finds ways to connect and integrate aspects of Persian culture that are important to her. In addition to the food, she finds herself drawn in by the closeness of her family. Indeed, Debbie seems to be a harbinger for the younger generation. At the time that she went away to college, it was almost unheard of for children to travel away from home. Yet now, her cousins have all followed in the same path. "I feel like a lot of Persian people, more the younger set, feel the way I do. They don't know where they belong or what they want." Her art aims to explore that conundrum.

"My dad always pushed us to have careers and to work."

Even though her parents maintain a more traditional lifestyle, Debbie admits that none of this would be possible without their support. "[My mother]'s very traditional, but at the same time she has a huge sense of adventure." Unlike many of her contemporaries, her mother allowed her to travel to Israel and Europe during college. "The thing is, I get a lot of my humor from my mom." Likewise, her father, a prominent Rabbi in the community, has recognized the need for the Persian community to adapt to the Western culture. "He pushed for our synagogue to have a female president," she notes.

The history of the Shofet name is not an easy one to inherit either. Her grandfather, Hacham Yedidia Shofet, was a prominent spiritual and political leader for the Persian Jewish population both in America and in Iran. His passing in 2005 marked an ongoing shift in the Persian community away from one a handful of leaders toward a more modern and fractured community, though the mantle did symbolically pass to her father, Rabbi David Shofet. Debbie is just one expression of the growth that the community has experienced.

Her art aims to continue in the mold set by her father, whether it's challenging the independence of women in her culture, or simply kvetching about the tribulations of dating. Currently, her one-woman show is still in active development. She hopes to have it up and running soon though. "It's basically little stories and snippets from my life. And I'm going to have my dowry up on stage... see if there's any takers."



By Elihu White, Contributing Writer

Would You Like a Dowry, Sir?



EMERGING ARTIST DEBBIE SHOFET USES ART AND COMEDY TO ILLUMINATE THE STRUGGLES OF BEING A YOUNG PERSIAN JEW IN AMERICA

Debbie Shofet is famous... at least in the Iranian Jewish community. Her father is a well-known Rabbi in the community, which means that on any given Saturday, Debbie can expect the thousand or so people in the synagogue to prod and poke her. "It's like being a celebrity with no perks," Debbie explains. "Everyone in the community knows who I am and they expect things from me." The problem is, as Debbie explains, "I'm completely the opposite."

For starters, she has a dowry. And she plans to use it – as a prop in her upcoming stage show, tentatively entitle, well, Dowry. "No one has one anymore," she explains, "It's rugs and silver and contracts... and blankets for some reason." The history of the dowry is a mixed one. For many, dowries represent a marred time in history when unmarried women were considered a blemish on a family's reputation. The gift was meant to entice suitors and was often proportional to the groom's social status. However, in recent years it has become largely symbolic. In fact, her younger sister is already married and didn't have one. The dowry, rather, simply represents a cultural practice from her family's history. "I feel like it makes my mom feel better. It gives her something to focus on."

Debbie arrived in this country when she was four, just after the Islamic Revolution in 1979 that transformed Iran from a constitutional monarchy to a country firmly under control of the Aytollah Khomeini. And like many of her fellow peers, she found integrating into the culture at the time difficult.

"I arrived in this country and I realized, oh my G-d, Persians are being treated like crap. I don't want to be treated like crap. I'm not going to have an accent. It was a conscious decision as a kid to not have an accent and to fit in." Even to this day, Debbie has found that most of her friends are non-Persian. "I have like one or two Persian friends and that's it. But I don't really hang out with them."

Part of her desire to assimilate came from her early experiences in Jewish day-schools. She vividly recalls watching friends and family around her suffer at the hands of their fellow classmates. "Persians were constantly made fun

treat gender as a continuum?

Men and women aren't the same. Men and women don't talk the same. They don't even like the same things. It's not a joke that women are in the kitchen talking and men are watching the football game. That's a very stereotype thing but it's not a joke. It happens all the time. It may not be the football game. Men may be talking business. They may be talking filmmaking but they're not in the kitchen talking about relationships and feelings. I've had to accept that gender exists. I don't want men to become women or vice versa. Men can have female qualities, women can have male qualities but the differences exist. We are different but we should be equal. I don't think you're ever going to erase gender differences. Do you think it's possible?

I would prefer not to use terms such as "men" and "women," or use race as an identity, or use sexual orientation as an identity. It's very dangerous.

I would find that a very homogenized world.

I would just say, "this is a person who has this and this characteristics and they are different from mine in this and this ways." I would not label them.

I don't know that that's possible. I would prefer to celebrate differences. I don't know how you could remain Jewish and not call yourself a Jew or remain a Muslim and not call yourself a Muslim?

I would not use Jew or Muslim as a noun. I would use those words as adjectives.

It's a really interesting question you're posing. But you're talking to someone who denied gender differences for 30-odd years. I was with your point of view: Let's not make it an issue. Reality has just proven the opposite. It's an issue.

Yes, it is an issue. What I am saying is maybe we should be working toward a different dialogue or language where it is no longer an issue.

Maybe if the language would change, maybe we would change. It's a good point. What I was struggling with, and why I made the film, is because I denied gender for so long that it came to a point where I realized I was putting my head in the sand.



Director, Jennifer Fox

In GLBT studies or in race studies there is large, very convincing evidence to get rid of the idea of race and sexual orientation as identity, as a trope, and see that we are all flowing on a continuum. For instance, what is the one thing that we can say makes all men in the world different than all the women in the world? If there are any crossovers in characteristics than you are already dealing with a continuum.

When you say it like that it sounds very theoretical to me. The reality is that 50 percent of the women I meet have been abused in some way by men because of the physical issue of power. It's beyond class and culture. There is something about a man that makes him physically dominate a woman.

Not all men are stronger than all women.

You could do percentages.

I do not deny tendencies and I am not trying to obliterate everybody's identity.

We should work towards something else is what you're saying, which is interesting. I have to think about it. What would it take to erase definitions? I believe if we changed language we'd change reality. Maybe you're right.



and talking more about my love life than people are used to, to say: this is a modern female life. It is a fine life. Not everybody has to choose to live like me but a woman shouldn't be ashamed to have her sexuality. But I do have my limits, too [laughs].

You talk about the gender dynamic of your family and how it influenced you growing up. What about being Jewish in America?

Enormously. I identify as a minority. I actually went to a Quaker school so I was a minority within my own school. I was raised with stories of the Holocaust; the concept that we are an oppressed people and that one should always have one's bags packed. One shouldn't be too comfortable. I am not very religious as a Jew but I culturally identify as Jewish. It also taught me some of the downfalls of elitism and sectarianism. We are a culture. We should all keep our culture and our religion separate, but I don't think we are better and some of what I was taught is that we are better and that kind of concept is not necessarily a good thing in the world.

In light of some of the practices, what kind of relationship can women honestly have with Judaism?

It's interesting to find that our roots are, as all culturally roots are, primarily patriarchal. Women have been owned, for most of human history, by men. We are living in a blip in time – the last 50 years and the whole women's movement. The freedom we have as women in the West is unprecedented in all of human history. So it doesn't surprise me that Judaism has a history like all religions, but Judaism must progress and has progressed. The thing is that male superiority in a relationship is a subtle thing. My mom and dad are quite cultured and quite liberal in many ways but my dad did dominate my mom. Not because he's a bad person but because that's what he learned. My mom let him do that because that's what she learned a wife was supposed to be.

Your documentary sees you in search of new models of femaleness. Why search for identity along gender lines? Why not

By John Esther, Contributing Writer



Six Hours in Search of an Identity - **Jennifer Fox**'s Flying: Confessions of a Free Woman plays Sundance

Jennifer Fox's Flying: Confessions of a Free Woman had the distinction of being the longest film at Sundance Film Festival 2007. With a running time of 353 minutes, Fox's documentary records her search for new ideas and paradigms regarding female identity.

Traveling the globe, this 40-something, financially successful, childless, Jewish, unmarried, educated and sexual being living in New York talked with women around the world about what it means to be female at the dawn of the third millennium. Behind and in front of Fox's camera, women talk about sex, reproduction, childrearing, relationships, men and that elusive thing called love. Often informative, occasionally mundane, yet continuously honest, Flying: Confessions of a Free Woman will instigate viewers into the kinds of discussions, and deviations thereof, found in the film.

Due to our hectic schedules, I spoke to Fox a few days after Sundance concluded.

What are your political intentions with this documentary?

The first intention is to break cultural boundaries as women. We think we're different in the West. In the East they think the West is different. The reality is we're living on a spectrum as women. Women simply are under the control of male dominated social structures everywhere.

You are rather open about yourself in the documentary; what is there about you that you will not reveal.

I wouldn't show myself having sex. Although I do show body parts because that's a political statement. I don't agree with the sort of American idea that people should be covered. Women should have a right to be partially naked, or to the degree that they're comfortable, without censorship, and men also. The political statement in the film is that I am showing



interviewed] them it might have been easier. Of course it has to do with the place of the female in Arab society. The women who do participate in these acts had an extremely much longer way than the male.

What do mean by "much longer way"?

Women are not supposed to be upfront in the armed struggle. They're not supposed to take arms. They're not supposed to be outspoken.

Conversely does their participation establish a sort of women's rights?

That's a very good point. That happens in a way. The women were by far more extreme than the men. If you ask about repentance, they are way to the other side. The only voices I heard about throwing Israel into the ocean was in the female prison. They have to be much more in an extreme way to get where men are in a natural way.

Why do the prisoners continually mention the US and Israel in the same breathe?

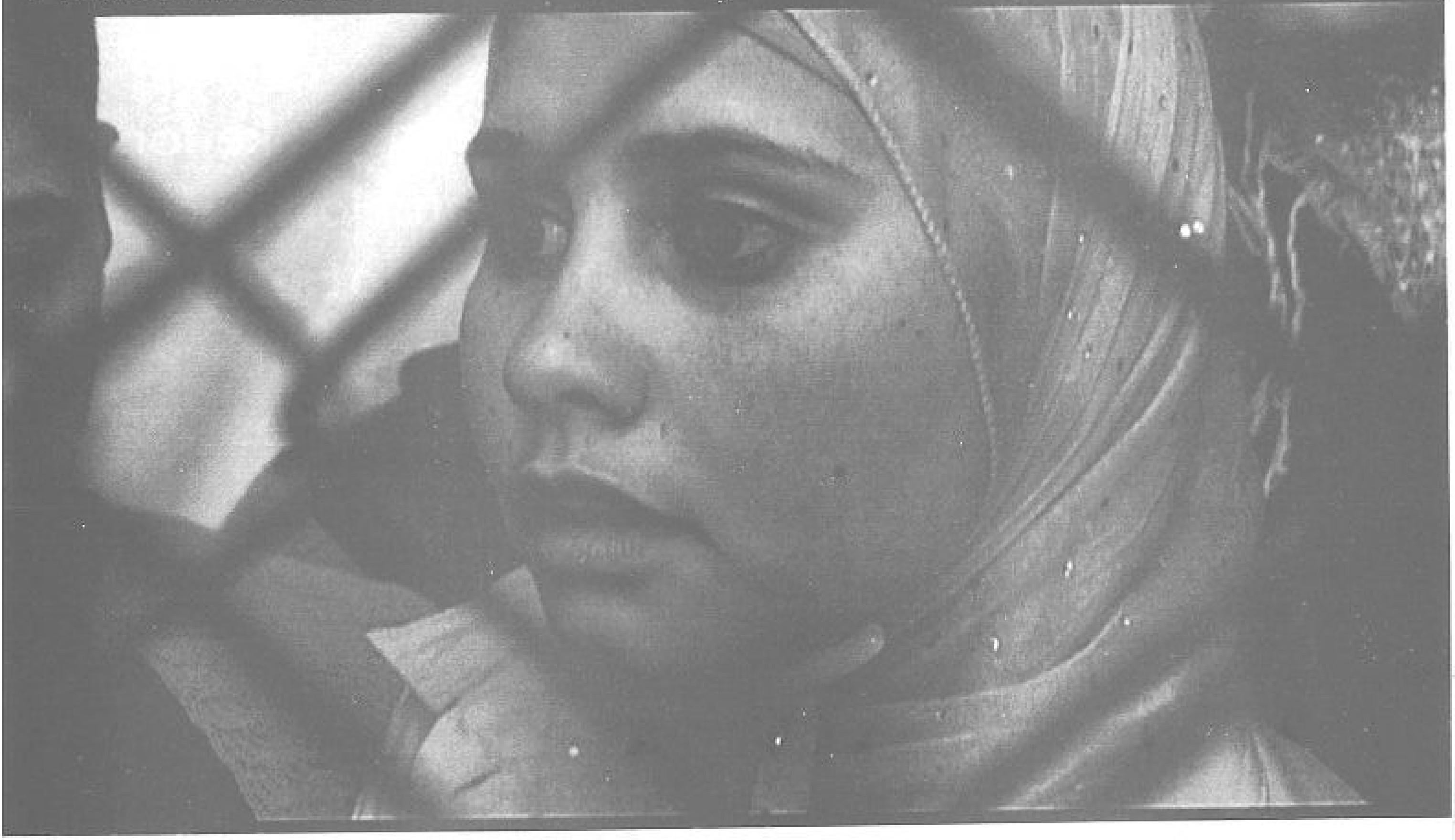
It's the big side and the small side. They come from the same direction as seen from most of the Arab world. The put the full blame of Israel's policies on America's shoulders.

In light of the prisoners' efficiency, what would you say to Americans who suggested that Israel reinstate the death penalty?

It's not in discussion in Israel. I am happy that's the case. Keep in mind that America is the only democracy in the world that has the death penalty. And I hope Israel will not come second. The death penalty is not a threat for people who do actions for their convictions or ideological causes. On the other hand, it will glorify forever every individual put to death. I don't see it as an option.

What do you think about these interviews where you talk about your work? Does it serve the work or should the work just speak for itself?

It's really awkward. It's not for me to explain too much. I'm a filmmaker, not a politician. I hope that it will be discussed as a film before it is discussed as a political expression.



from the outside in and the inside out, people are put, manifestly speaking, into cells literally and figuratively. For the prisoners, the Palestinian-Israel conflict comes down to is a matter of space – from the mind to the body to the cell to the prison to the country to Western Asia and beyond. The motivation of everyone involved here, both the Israelis and the Palestinians, is to control their space.

Exactly one year after Hamas won a huge victory in the Palestinian elections, IJC spoke with Dotan, a former Navy Seal whose moviemaking credits include Repeat Dive, Souvenirs from Tel Aviv, Souvenirs from Hebron, The Smile of the Lamb, The Finest Hour, Warriors, Coyote Run, You Can Thank Me Later, The List, Cause of Death, Wilder, Hidden Agenda, Watching TV with the Red Chinese and Frenzy, about his documentary two days before he won a special prize from the Sundance World Cinema jury.

What does it mean to have your film at Sundance?

Shimon Dotan: It's nice. It's the first showing in the US and I'm very curious to see how the American public will respond to the film.

What has been the response so far?

Very good. I have not faced any controversy yet. What strikes me is that they're all engaged in the film.

Why did you want to make this documentary?

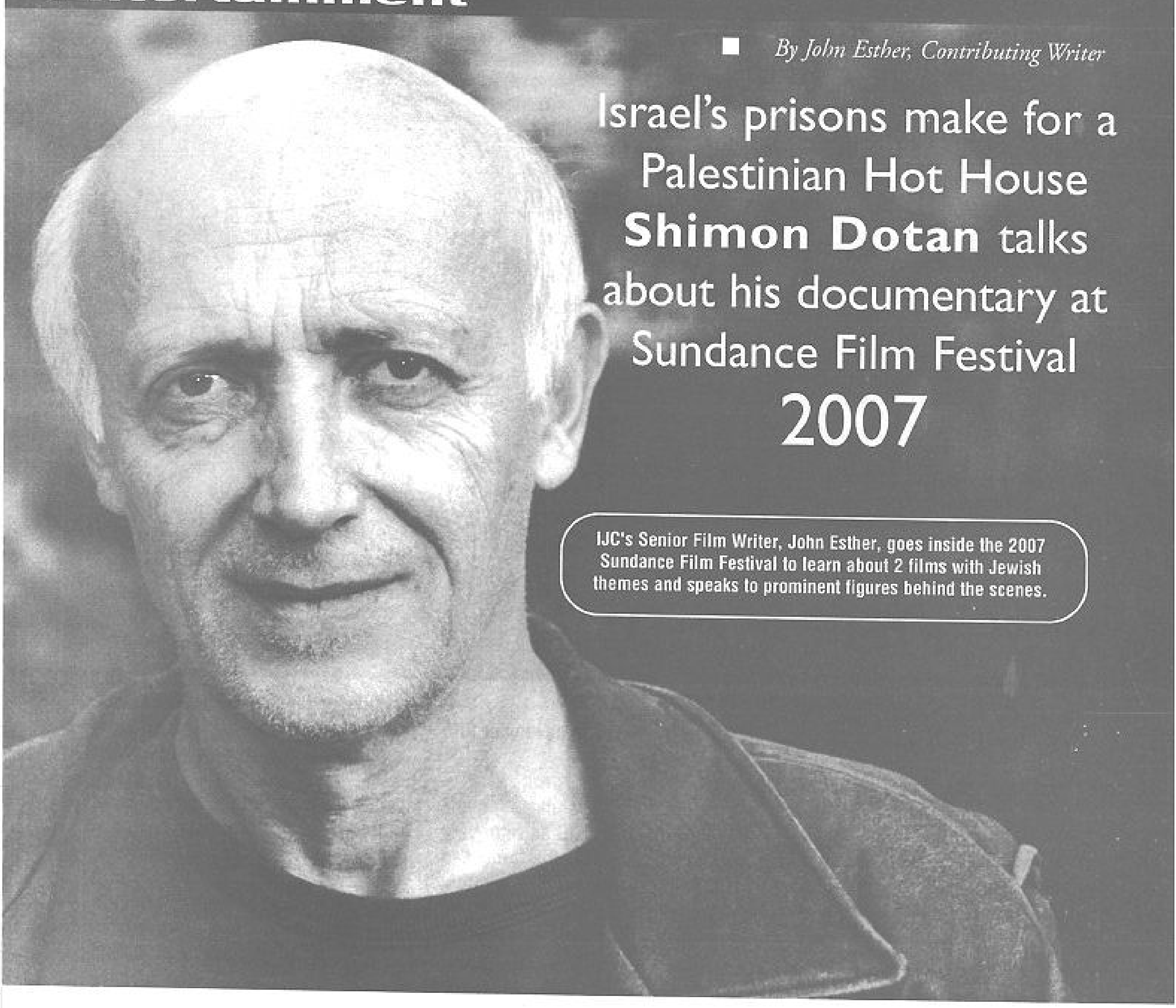
I have been preoccupied with the Palestinian-Israeli conflict for many years. I look for ways to express this in my work. The Palestinian prisoners stand to be a major factor in the conflict. To ignore as such in the process of either taking steps toward a peaceful agreement or military conclusion is a problem. I do believe that understanding the prisoner issue can open a window to something that is purposeful – a step forward.

Did you encounter anyone who repented for his or her acts?

No. The issue of repentance is a Christian-Jewish concept. People do what they do because of a point in time they had a reason to do that. And it becomes a part of their identity. What happens is that people change places with themselves and there is a difference of reality and they will respond to the different reality. I can say I met one who repented for what he did, but most of them are willing to take a different step toward a peaceful resolution, which I think is more valuable than repentance.

Was it harder to get the women to talk?

It was extremely hard to get them to talk. Maybe if a woman [had



■ *By John Esther, Contributing Writer*

Israel's prisons make for a Palestinian Hot House **Shimon Dotan** talks about his documentary at Sundance Film Festival 2007

IJC's Senior Film Writer, John Esther, goes inside the 2007 Sundance Film Festival to learn about 2 films with Jewish themes and speaks to prominent figures behind the scenes.

PARK CITY, Utah – Few documentaries at this year's Sundance Film Festival could be more probing than Shimon Dotan's documentary Hot House. Shot inside the Ashkelon, Ber Sheba, Hadarim and Megiddo prisons of Israel, Dotan gained unprecedented access into the modus vivendi and modus operandi of many prisoners – some who are serving multiple life sentences for participating in numerous homicides.

Without remorse these people tell why and how they took part in acts of violence. Their answers vary, breaking binary notions about gender, race, religion, government and class.

Horror stories pile upon horror stories. A mother keeps smiling after Dotan adds to the number of children she assisted in killing. Another man would be proud to produce an offspring who would grow up to be a suicide bomber. Israel authorities jail men for dubious reasons. Articulate men refute Israel's claims of democracy.

Political committees with several subdivisions are formed, each with their organized rules, regulations and regiments.

As the Palestinian elections of January 25, 2006 move forward, candidates inside the prison run for office inside maximum-security prisons. As articulate, and sometimes not so articulate people discuss politics, viewers gain insight into how the fundamentalist Hamas movement won a huge victory last year.

Vastly interesting, it becomes clear:

we must be ready for the dating-marriage step before seeking it out. In other words, we must be mature enough to handle what it means to commit ourselves to another person. The level of maturity that we need in order to get married is hard to define, but Manolson gives us a helpful list of questions to ask ourselves to see if we are indeed ready to get married. The questions pertain to honesty, self-discipline, perspective on life and responsibility. Manolson writes astutely that "emotional maturity in relationships means being other-oriented." (41) In Head to Heart, Manolson forces her audience to question its readiness for total commitment to another human being. Drawing on the Jewish idea of hesed, Manolson constantly emphasizes, "giving leads to love." (76)

One of my favorite passages in the book is what Manolson describes as what one should look for when dating: "In a word, quality – and that's not external, but internal. Good looks, charm, and accomplishment can dazzle, but they can't replace such basics as character and spiritual aspirations.

You want to marry an essence, not an image." (123) I, personally, cannot think of a better way to think about who to seek out as a life partner – someone of internal quality.

So how does someone know if his or her partner is a person of quality?

Oftentimes, the immediate "click" of love blinds us into thinking that our partner is something he or she really is not. Manolson describes in detail the frequent pitfalls that individuals make in judging their potential life-partner. Using well-known psychological principles, Manolson makes a very strong case for the theory that every person wants to date someone whose personality is familiar to them, or the personality of their parents. Because every adult still has a feeling of incompleteness, each of us seeks out someone whose personality traits is familiar and gives us a feeling of now being complete. In short, in seeking out our future spouse, we often seek out our parents, only better versions of them. The conscious versus unconscious dialogues that take place in us is something to be aware of, says Manolson. When dating someone you really like, your conscious may

say, "Why does s/he do that? It kind of upsets me. I'm not sure I want to deal with that in a spouse." But your unconscious is telling you: "Are you kidding? This is perfect." (62) Oftentimes our ability to think and feel in unison is jumbled and we don't know which one to follow. Manolson is brilliant in her analysis of the psychological processes that daters experience.

Head to Heart also includes two chapters on "Affirming Womanhood" and "Steering Clear of Abuse," both of which are serious topics. Manolson writes about these topics with as much clarity as she does in the rest of the book.

Manolson is able to raise questions for her readers to consider before making the biggest commitment of their lives. Regardless of whether

one agrees with all her perspectives or not, Jewish singles should read this book in order to introduce themselves to the many complex issues that are involved in dating and marriage and, from there, make wise decisions about what is the best approach to relationships.

Gila Manolson, Head to Heart: What to Know Before Dating and Marriage. Southfield: Targum Press, Inc., 2002.

Continued from page 12

development alone 12 towers are in different stages of planning and development. However, this picture of a more normal Israel is rarely broadcast outside the state.

"I didn't even know Tel Aviv had skyscrapers until about a month before I moved here," said Martha Merzig. "A few months ago I sent some in-laws an aerial postcard of Tel Aviv. They said, 'Wow! You live in a real city! It's big! We thought Tel Aviv was a small town in the desert.'"

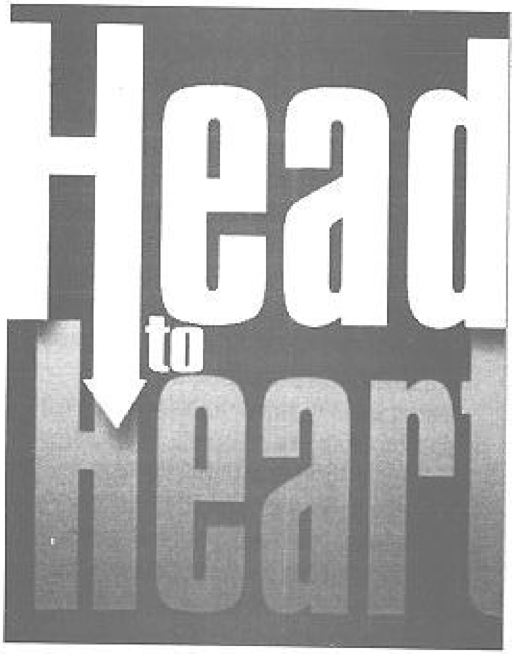
Merzig recently moved to Tel Aviv with her husband when he secured a research appointment at Tel Aviv University. She said that she and her husband had virtually no connection to the country prior to their arrival, and that her perception of Israel was formed by the Bible stories she heard while attending Sunday school as a child. However, Merzig said she was also affected by what she knew about the security situation in Israel.

"Of course, I thought Israel was some kind of war zone. I knew it was a highly contested place, how can you not if you follow the American news with any regularity," she said. "At first my husband and I agreed that he wouldn't apply for jobs in Israel, because it seemed like such an unstable place."

Though she had to jump through many bureaucratic hoops in order to get settled, the everyday aspects of Israel have made it easier. Whether it was the beach, the food or the passionate Israelis she met, Merzig said the country now seems like an "amazing place."

It may be impossible to define what is normal for a country. Each society chooses to emphasize those values that it holds dear. Yet nations often express themselves through common outlets and mediums. In that regard, Israel may be like certain other countries that have chosen to actively promote their identity.

"I suppose Israel can be equated to France or the Netherlands. [They] proudly stand by their culture and actively defend it," Merzig said. "In many ways [its] admirable. But I think one of the strengths of the US is that it has been able to successfully house so many different belief structures under its governance."



■ *By Jason Mokhtarian, Contributing Writer*

Head to Heart: What to Know Before Dating and Marriage

With up to sixty percent of all marriages in America ending in divorce, our society seems to have yet to accept the reality that it is going to take a serious redirection to stem the culture of divorce in this country. We teach our teenagers how to drive, how to say no to drugs, even how to have safe sex, and yet when it comes to how to have healthy, loving relationships, we say "figure it out on your own." There is no doubt about it: most people do not seriously prepare themselves for the commitments of love and marriage before they jump into it. And that is often why marriages fail.

For these reasons, it is refreshing to have a book of Jewish wisdom about how to have healthy relationships. In Head to Heart: What to Know Before Dating and Marriage, Gila Manolson has written a book of aphorisms and advice about dating and marriage that could not have been written by anyone except a devoted Jewish mother of seven. Leaving no aspect of relationships untouched, Manolson examines marriage from the perspective of psychology, family conservatism, personal growth and Jewish law, all while sharing real-life experiences and stories as evidence for her points of view.

Although Manolson writes from a basically orthodox Jewish perspective that some readers might find too religiously conservative, her book discusses essential aspects of love and marriage that every unmarried Jew should read. Using Jewish wisdom, Manolson shatters many of the mores that the younger generation has about dating and marriage.

For instance, most people seem to take for granted that dating more before marriage is totally fine since it is 'practice for the real thing.' But is that really the case? Manolson argues that dating and marriage are two totally different experiences – a fact that few married people would dispute.

According to Manolson, dating gives someone a false impression of what marriage is about; in other words, people who date think that marriage will be like dating, when in fact it will be something totally different. Dating does not teach you how to be happily married because, to quote Manolson, "marriage is a whole new ballgame." So, contrary to what most single Jewish Americans believe – namely, dating is good in order to gain experience – dating is not the most successful way of preparing oneself for marriage.

So how does one prepare oneself for marriage if not with dating? According to Manolson, the best teacher for a healthy marriage is not someone's own personal experiences, but rather "pre-existent wisdom and working on yourself." Manolson believes in the message that traditional Judaism offers about marriage. In traditional Judaism, one does not date in order to gain experience, but in order to find someone to marry. The problem is therefore not dating itself, but with what intention we do it. In the opinion of traditional Jewish values, dating just "for fun" and "experience" does not allow a person to really grow up. Marriage is inextricably linked with personal growth, while dating for experience is simply evading commitment.

Manolson stresses, however, that

HOLY RECYCLING

If our dreams, our health, our hearts are broken,
Wholeness seems irretrievable,
Forever lost.

In these agonizing moments of pain,
Tradition teaches a story
To soothe our souls:

When the Divine created Light,
The luminosity of Chesed
Outstretched the bounds of containment,
Overwhelming intended vessels
Into a shattering.

And what of the sacred shards?
Were they consigned
To be
Eternal cosmic scrap?
It would seem so...

Ah, but herein lies the Tikkun, the Healing...
The splintered pieces
Transformed into
Sparks of Light ~
Sparks of Divine Light
Awaiting our Mitzvot
To raise them into a
Glorious new vessel
Of Shalom.

In our shattering...
In the broken places
Of our Lives,
Lies the potential
For a new and transformed mosaic,
Our own holy recycling
Into a previously unimagined Wholeness
Of our own vessel.

~Susan Chaya Chandler 12/06

SusanChaya Chandler of Rockville, MD, is a Jewish spiritual seeker and lifelong learner of Kabbalah and Jewish studies.

SOME THOUGHTS ON THINGS MILLENNIAL

I am a moment.
There have been many of my kind.
Some have been used well, others not so.
Some have been wasted.
Some have been forgotten.
Some have been for the taking.
Some have been difficult to grasp.
Some have been frozen.
Some have seemed eternal.
Some have been significant.
Some have been impossible to understand.
Some have flown by.
Some have stood still.
Some have been fleeting.
Some have seemed as though they would never end.
Some have changed lives.

All moments have been
changed by lives.
One of us was your first.
One of us is waiting to be
Your last.

Strung together we are
what you call days,
weeks, months and years.
Strung together we are
what you call "time."
There is no time,
Only the moment.
Time does not heal wounds.
Chosen moments may soften the pain.
Time does not teach lessons.
A moment, well employed, may teach lessons.
We, the moments, have no inherent personality.
We are not fated.
We are merely there for you.
Then we are gone.

Remember us.
Remember the billions that have gone before.
Do not discard us.
We are still useful to you.
As soon as we are past,
We form the foundation of your future,
If you would use us.

Never make any moment more
significant than the next.
Every one of us is a holy of holies.

~Rabbi Neil Commes-Daniels 1999

Rabbi Neil Comess-Daniels is the spiritual leader of Beth Shir Sholom, the progressive Reform synagogue in Santa Monica/West Los Angeles. He received his rabbinic ordination at Hebrew Union College-Jewish Institute of religion in 1979 and his Doctor of Divinity degree in 2004.

I tanned quite dark in the summers and had long braids down to my waist so when I think back to the largely protestant school I was attending it was obvious that I looked different. I searched for a role model and found one – Cher!

At the time she was fully clothed on her show and most importantly she was half and half too. She even sang songs about the half of her that came from the Cherokee nation.

I figured she was a better role model than the Barbie I had in my dollhouse. I definitely was never going to look like that. I had olive skin. I knew had olive skin because like the rest of my mother's family if we ever wore beige we looked like we had just passed away.

The first time I ate gefilte fish I was 21 – a guest eating lunch in a very religious home in Jerusalem where I pretty much had to eat it or interestingly enough insult the family in just the way I would have insulted my grandmother. Don't be scared, it tastes better than it looks!

I was studying at yeshiva Machon Pardes at the time. Besides Rashi, we heard about what the Ari (Rabbi Isaac Luria) and Maimonides had to say about things. I felt empowered studying in a yeshiva of mostly Ashkenazi Jews who emphasized these Sephardic scholars' fundamental contributions to Judaism.

And I remember hearing a story about the Ari that I didn't doubt for a moment since among many other things he was the leading spokesperson around Jewish mysticism at that time.

The story was that the Ari moved to Safed because it was an intensely spiritual place. You could sense it in the air. But after a while he had to leave. Why? Because the angels were singing too loudly and he could not fall asleep at night.

But the best part of yeshiva was translating Genesis from the original biblical Hebrew. The first paragraph still sends shivers down my spine. As a writer it's an incredible feat to write about the creation of the earth in so few but powerful words.

In fact it seemed to me that a writer like that must reside somewhere in the heavens!

The Ashkenazi side of me and the Sephardic side of me agreed that Genesis united the Jewish people and perhaps I should embrace both sides of me as being very special.

On the way back from Israel I dropped into the south of Spain for a few days. People approached me time and time again expecting me to talk back in fluent Spanish. I took a look around and realized that this was because I looked like the people there whose heritage was partly Arab, Jewish and Roma (Gypsy).

I spoke back in broken Spanish, which caused a great deal of curiosity.

Some time after I got home my father's family did a family tree which traced their roots back to Spain. In fact, they felt they had traced their roots right back to the famous scholar Maimonides as many other Jews have.

I felt triumphant. There were concrete reasons why I looked Spanish and loved almost every aspect of Spanish and Sephardi culture.

About a decade later I started dating my future husband whose ancestors came from Poland like my father's. I started learning more and more about Ashkenazi culture. My grandmother immediately began pressuring us to marry. My mother says she already sensed he would become part of the family.

How could they complain? He was an almost orthodox man who wolfed down even the spiciest of food on his plate.

My grandmother died six months before we were married. I felt the Iraqi part of me slipping away. But I still have memories of me and my grandmother sitting in her living room watching Arabic videos and playing taped prayers in the Sephardi dialect of Hebrew.

And curiously enough, I have finally convinced my husband that Sephardic women are always right – most of the time!

By Cassandra Freeman, Special to Iranian Jewish Chronicle

GROWING UP HALF AND HALF

Jungly wallah means savage in Hindi. This was the response my mother had to contend with as my grandmother Kamal got to know my future father.

To understand the reverse discrimination you have to know literally where my grandmother was coming from. An Iraqi Jew who had raised 11 children in India with the help of her husband and many servants, she was a religious woman who was used to getting her way.

And now my mother had brought home a man who knew very little about Judaism and certainly didn't understand that Sephardi woman are always right. The fact that he was Ashkenazi or Ashkan, as my mother still affectionately calls him while losing at Backgammon, likely didn't help.

Under these conditions I feel lucky to have been born at all 45 years ago.

In the end my father's love for my mother won out. It was blatant and to this day overwhelming. Not to say there weren't arguments – but that is another story.

When I came along I quickly decided that I was Spanish. My father had begun to take Spanish lessons and would bring home children's books in that language for his 5-year- old daughter.

I still remember Pablo y su Burro – Pablo and his Donkey – and I made my poor father read it to me every single night until he had to throw it out in frustration.

Only later did I learn that my father's grandmother had told him that her family was Sephardi. We have one picture of her. She looks Spanish and it just so happens that I look an awful lot like her.

As I grew up there were dinners at my grandmother's house where Arabic and Hindi and English were spoken. They were lively and colorful with at least 20 people and dishes like Hashwah (rice sewed into chicken and cooked) that I loved.

This was lucky since if you didn't finish everything on your plate at Kamal's house she would hover above you and exclaim in Arabic and English "Whee, machlel, it's a sin!"

Even though my grandmother passed away six years ago today I still feel guilty when I throw away food.

Back in our house my mother cooked a kind of international cuisine that occasionally included gefilte fish, pickled herring and chop liver – especially when my father's side of the family came over.

I wouldn't go near it. As far as I was concerned this food was for the other Jewish people. The people who didn't even know there was a small but lively Sephardic community in Vancouver, Canada. We were invisible.

We never appeared in the Jewish newspaper and to add insult to injury, when we went to an Ashkenazi shul or event the rabbi would often talk on and on about Yiddishkeit.

Now I recognize the term as being important to Jews who speak Yiddish. Back then I wanted to inform them that Moses wasn't born in Poland.

assimilation and steadfast on pushing out the newcomers. Sinai's board of directors got together and dealt with the commotion by cutting the Kiddush from Saturday services. Perhaps the Iranians would leave promptly and not stick around after services to mingle, make friends and connect. The aversion was obvious. It was an ugly and grim moment in time.

Then stepped in Rabbi Zvi Dershowitz. Compassionate. Empathetic. Sensitive. Refugee. Dershowitz got out of Europe "thirty-three days before Hitler took over."

As Sinai's head rabbi in the 1970s and 1980s, he sought to calm the ruckus within the congregation. He worked with congress and the senate to obtain political asylum for anyone with an Iranian passport who could prove they were Jewish. The federal government made it a ruling.

He wrote hundreds of letters to the Justice Department on behalf of the immigrants. As long as it was on Sinai's letterhead, asylum was automatic.

"I believe every Jew is responsible for every other Jew," Dershowitz says.

He set up seminars for the Persians looking for work and asked members to join the effort. Attorneys worked pro-bono to help with immigration and physicians were available for medical needs. Whatever it took.

"It takes a generation to adjust to a new pattern," says Dershowitz, who helped establish the Iranian Jewish Federation.

He quickly turned downhearted as he called to mind the opposition the Iranians underwent when they arrived. It's a touchy subject that he will not discuss because evokes bitter sentiment.

"All I see is Jews," he says. "If someone says, 'look at all those Persians' [in the congregation,] I say, 'I just see Jews.'"

In more recent times, Rabbi David Wolpe, whose popularity attracts hordes of people to Sinai, also managed to bridge the gap of cultures between Ashkenazim and Sephardics.

Wolpe reminds his congregation that Sinai is an Ashkenazi synagogue and in order not to exclude others, insists on two languages to be spoken inside the temple: English and Hebrew. Iranians gladly comply.

The generous contributions Persians have made both monetarily and through volunteer work are notable.

The women are active and immersed in their beliefs. They do not just stand by men. They volunteer and help with fundraising. An Iranian woman was forbidden to approach a Torah in Iran. Unexposed to Jewish history, there was a lapse of reason for following tradition. Now, they are ecstatic to have B'nei Mitzvot and an opportunity to get closer to G-d in an equal setting.

Persians are devoted to their religious organizations. Of the forty-two people on the board of directors at Sinai, one-third is Iranian.

Jim Delshad, the pioneer of this entire movement, left his Persian roots for the United States long before the revolution in 1959.

"It was strange because people hadn't seen many Persians," says Delshad, who attended Cal State Northridge. "They didn't have feelings toward the Persians. They liked us. They would say, 'Don't you have more people like you that could come to our school?'"

Delshad was moved. He established an organization to get international students together. "They learned from us. We learned from them. For the first years, things were good for us in California."

Along came 1979 and the Iran hostage crisis that terrorized Americans. A hostile revolution then shocked the world, sent the Shah into exile and brought the Ayatollah to power.

"I was scared to walk around," Delshad recalls. He wore a pin of the US flag on his jacket at all times, "so they don't mix me up or think I'm a terrorist."

Iranians needed a voice and Delshad was to be heard. He joined Sinai Temple's Board of Directors. Headstrong, Delshad joined more organizations, Jewish Federations of Men's Club, AIPAC and The Iranian American Jewish Federation.

He was elected Sinai's "Man of the Year" in 1990 and voted president in 1999. Delshad was the first Iranian to serve as president of the temple. That year was the true turning point.

"Once they agreed that a Persian can be a president, that showed their true acceptance," he says.

With a new title and renewed sense of purpose, Delshad drastically improved the temple's facilities, expanded membership and established endowment funds.

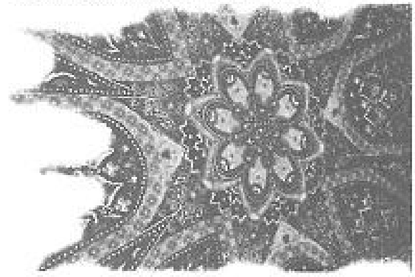
The man's good at breaking barriers. He has served as the vice mayor of Beverly Hills, making him the highest elected Iranian official in America.

"I feel very proud, very blessed," he says. "It could only happen in America. I owe it to this country."

His achievements reverberate among the rest of the large community, thirty thousand strong. The majority of Jewish Iranians in the world after Israel live right here in Los Angeles.

Rabbi Dershowitz says it takes a generation to adjust to a new culture and a different way of doing things. Not for him. He was instantly drawn to Iranian traditions. A slew of xenophobes had a change of heart as a result.

"I'm in love with the culture," he says. "It's such a rich culture. I hope they don't give up the music and the dancing. I'm amazed by it. It's a gift to our community. We, Ashkenazi Jews have a lot to learn from them."



By Doreen Shenassa, Contributing Writer

Along Came A Persian

It didn't happen overnight, but during the course of the past few decades, Iranians graciously and snugly tucked themselves in among spiritual prestige within local synagogues in Los Angeles.

The main sanctuary at Sinai Temple on Shabbat morning for instance, is packed with a thousand faithful temple-goers. Most are Iranian.

"If you walk into our synagogue on Shabbat," says Howard Lesner, executive director of Sinai Temple, "you'll think you're at Nessah."

Forty percent of Sinai's members are Persian and the temple trails Nessah in Beverly Hills, which holds the largest Persian congregation in LA.

Hard to imagine, but there actually was a time in the not so distant past where LA was virtually void of Persians.

Shul was different prior to the Iranian influx. Lesner, who had his Bar Mitzvah at Sinai in the 1960s, recalls one distinction.

"Temple wasn't only a place to pray, it was the sole venue to interact and bond. It was communal. Quite social. More of a necessity. It meant keeping in touch with other Jews," he said.

Around 1980, the Iranian wave swept through southern California and changed all that.

Because Persian families are big and plentiful, relatives prefer to gather at home, outside their place of worship.

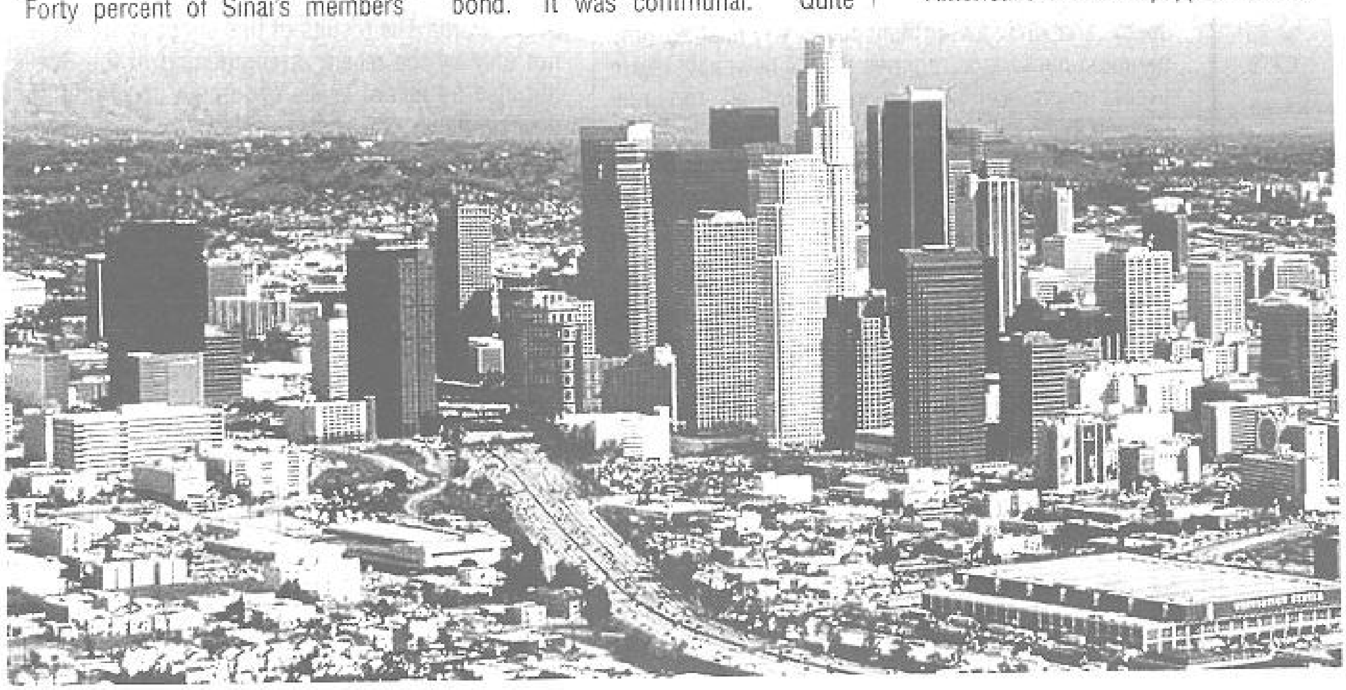
Activities such as "chavruta" (study groups) slowly left the temples.

Iranians continued to pour in. They arrived by the thousands, and without visas. Culture in tow, they gravitated toward temples that would wholeheartedly take them in. Or not.

With a "we shouldn't have to pay to pray" mentality, they showed up to Sinai's weekly Shabbat services but were absent on high holidays. They were unusual. Not punctual. Not American. Not the types of Jews to which Americans were accustomed.

The standards of "kosher" differed among Persian Jews. The mixing of meat and milk was common and offensive to the Ashkenazim.

Americans were ill equipped for the



Israel Wants to Be Part of the Crowd

By Jonah Balfour, Contributing Writer

TEL AVIV - "We will know we have become a normal country when Jewish thieves and Jewish prostitutes conduct their business in Hebrew." So said the first Prime Minister of Israel David Ben-Gurion half a century ago. While Ben-Gurion probably intended the statement to highlight the role mundane matters such as crime can play in the functioning of a nation, his words have taken on extra significance while examining Israel today. Despite existing in a nearly constant state of war for the last 60 years, Israel has always strived for normalcy.

Surely though, the founders of the state — Ben-Gurion included — intended Israel to be something more than just another normal country. They wanted a normal "Jewish" country. While the definition of a "Jewish" country has, and will be continually debated, the effects of this intent are obvious.

Israel today is a majority Jewish country with significant Jewish religious influence in the government. The ebb and flow of life here is based on the Jewish calendar, not on the secular calendar. In December, the adds on television do not utilize images of Christmas trees and mistletoe but rather Sufganiyot and Chanukiot.

The country today is in many ways a textbook study in contrasts in its quests for a mundane existence. Recent developments have left Israel with a thriving economy, despite this summer's war with Hezbollah. Israel's financial success of late can rival that of any nation on Earth. While at the same time it seems that the government here is emulating only the most backwards regimes. Israeli newspapers are preoccupied with the alleged and all too real criminality of the country's leadership.

The Jewish nation has been racked by scandals and charges of corruption lately stretching up to the highest levels of power. The head of the tax authority was arrested due to bribery charges, the former Justice Minister was recently convicted of improper sexual conduct, the son of former Prime Minister Ariel Sharon is due to serve a jail sentence for illegal fundraising tactics and the current Prime Minister, Ehud Olmert, is under investigation for suspicious real-estate dealings.

Yet, all of these scandals are still overshadowed by the charges of rape and sexual harassment that have been leveled against Israeli President Moshe Katsav. The office of the President in Israel is largely ceremonial and is reserved for those considered to be leading moral figures of the state. To say that Israelis are dismayed by the moral example set by Katsav is an understatement.

In stark contrast to the markedly decreased stature of Israeli leadership stands the state of Israel's economy. Rising out of the depths of recession in 2003 the country has experienced strong and steady growth of 4.5%, 5.2% and 4.8% over the last three years. Israel's GDP per capita stands at $26,200 (based on purchasing power parity). That places it squarely in between Spain and New Zealand in terms of wealth. These figures are more than respectable for any normal country, and yet they may not be the most significant.

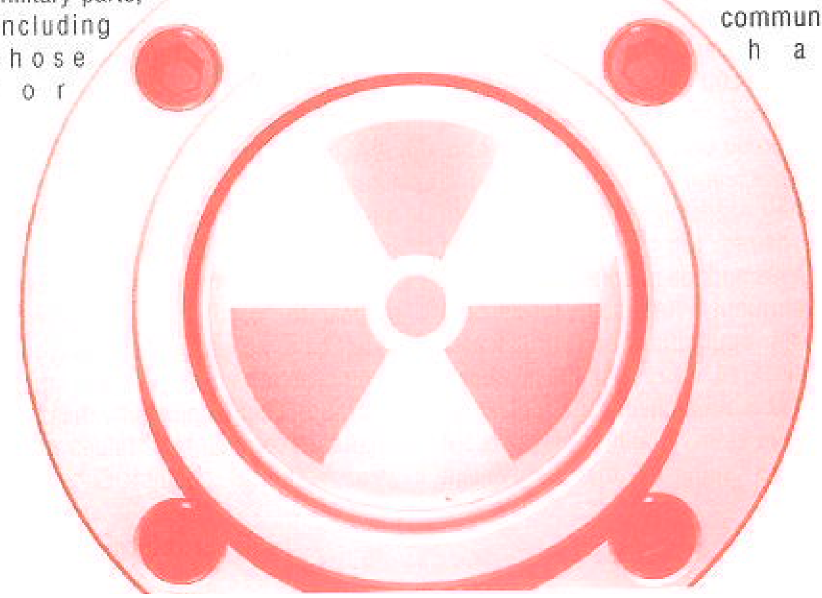
Israel has undergone a quiet economic revolution recently. The country is currently supporting a current-account-surplus. This means that Israel is now a lender nation and is owed money by the rest of the world. The results of this success are evident, not only by the recent strengthening of the Shekel, but also by record levels of foreign investment and development.

The fruits of this investment can be seen sprouting up all over Tel Aviv in the form new skyscrapers and high-rise residential developments. In one

Continues on page 19



answer is the political power and unity of the one million person strong Cuban-American community in South Florida. The power of that community, whose own homeland revolution predates Iran's by twenty years, has resulted in the election of Cuban-American mayors, governors, and senators. Such power and unity must be flexed against Iran. As evidence of the American government's current failure to comprehend the Iranian threat, a recent Associated Press report revealed that buyers for Iran and China exploited gaps in Defense Department sales security procedures to purchase sensitive military equipment. Iran is heavily dependent on foreign markets for spare military parts, including those for Iran's fleet of American-made F-14 fighter planes and missiles.



Finally, through community outreach, a true movement can be built. It is imperative that the Iranian threat not be perceived as an Israeli, or an American and Israeli, issue alone. A movement, capable of moving governments and crippling an evil, apocalyptic, petro-regime, must attract a broad spectrum of allies. But first, we must create a movement for them to join.

Our leadership will give others the opportunity to act.

The Role of the Persian Jewish Community

It is incumbent upon Persian American Jews to lead this movement. What other community has personally endured the wrath and pathos of Iranian mullahs? If our voices were lifted five years ago, perhaps the United States would be rebuilding a new, democratic Iran today, instead of regretting the toppling of its two-arch geopolitical and religious rivals, Hussein and the Taliban. What community can more credibly explain to the world the apocalyptic psychosis emanating from Tehran? When Ahmadinejad or Rafsanjani claim that he is willing to sacrifice half of Iran to destroy Israel and hasten the return of the Hidden Imam, others laugh; we cringe out of sorrow knowing that they and others like them mean it.

It is imperative that world leaders understand that a future with a nuclear Iran is a future of nuclear war. It is incumbent upon those who understand the threat best to elevate their voices. If not us, who? The costs of waiting are simply too high. If not now, when?

Sam Yebri is an attorney in the Los Angeles office of Jones Day. He earned his B.A. in Political Science from Yale University and his J.D. from the University of Southern California School of Law.

delegations, could travel without being accosted by protests and hostile questions, anyone representing the Iranian regime should experience nothing less. By linking international legitimacy with human rights, such diplomatic pressure would create a climate that would influence the policies of Western governments. Such pressure, resulting in the Jackson-Vanik amendment and the Helsinki Accords, were critical factors in triggering the internal collapse of the Soviet empire. Further, pressure must be placed on the United Nations to confront Iran. If the U.N. fails to do so, it will be and should be the effective end of the organization. If a regime that has perpetrated terrorist attacks for two decades can flout sanctions and acquire nuclear weapons, how can the United Nations credibly stop anyone else from doing the same? Finally, any human rights organization worthy of its title, including Amnesty International and Human Rights Watch, must be challenged to press for enforcement of the Genocide Treaty, to stand up for human rights in Iran, and expose Iranian support for terrorism. Hypocrisy and double standards, demonstrated during the Lebanon war, can no longer be tolerated.

Through economic pressure, more aggressive sanctions would force the unpopular Iranian regime to choose between its nuclear program and domestic security. The very threat of further sanctions has led to drastic increases in food and housing prices in Tehran and emboldened parliamentarians, who signed a recent protest letter to Ahmadinejad. Moreover, public pressure must be placed on and American pension funds divest from companies and governments that trade with Iran.

Through legal pressure, the Islamic Republic of Iran can be sapped of the legitimacy and impunity with which it acts. Every country that is party to the Genocide Convention should be called upon to fulfill its obligation under that treaty and seek an indictment of Ahmadinejad on the charge of incitement to genocide, a "punishable offense" under Article III of that treaty. Harvard Law School Professor Alan Dershowitz and former Canadian Justice Minister Irwin Cotler have recently made this challenge. Further, the law must be used as a weapon to bankrupt terrorist organizations. For ten years, Israeli attorney Nitsana Darshan-Leitner of the Israel Law Center has led the struggle to fight terrorist organizations in the courtroom, representing hundreds of terror victims in lawsuits against Iran, Hamas, the Palestinian Authority, Syria and the European Union. Finally, legal measures must be utilized to exact a heavy cost from Tehran for instigating the Lebanon war and for funding terrorist operations that date back fifteen years—most notoriously Iran's bombings of the Israeli Embassy and Jewish Community headquarters in Buenos Aires, which left 114 dead. Last year, Argentine prosecutors formally accused the government of Iran of directing the bombing, and Hezbollah of carrying it out.

Through domestic pressure in Iran, more moderate members of the Iranian people can be empowered. Iran faces massive unemployment, widespread corruption, growing drug addiction and prostitution, and a seething undercurrent of resentment and hatred for the regime among students and the middle class. The US government currently funds the Iranian opposition and broadcasts "Radio Free Iran," but these efforts must be multiplied. The defeat of Ahmadinejad's allies in recent elections suggests that non-violent regime change is possible.

Through support for Israel, the recent escalation of anti-Semitism and anti-Zionism must be halted. Anti-Semitism has transformed from isolated attacks against Jews to incitement to genocide. More troubling is the growing acceptance of criticisms of Israel's right to exist among liberal and European media and academia. Specifically, in denying the Holocaust, Ahmadinejad aims to undermine what he believes to be the sole justification for Israel's existence. In the process, Ahmadinejad is preparing the world for the destruction of the Jewish state by delegitimizing its history. Every effort must be made to combat what commentators have identified as the "three-D's": the demonization, double standards and delegitimization of Israel. These efforts must extend far beyond fundraising. One example comes from Harvard, where the hard work of one student compelled the University to reject a $10 million "gift" from a Saudi sheikh.

Through American political pressure, our nation's leaders must understand the Iranian standoff for the apocalyptic threat that it is. Just a few weeks ago, French Prime Minister stated in an interview with The New York Times that it would not be "very dangerous" for Iran to have "one or two" nuclear weapons (he subsequently retracted his statement). Such ambivalence and naiveté cannot be tolerated in the American political lexicon. Most notably, those vying to become the next commander-in-chief in 2008, must fully comprehend the threat emanating from Tehran. Some appear to "get it," but their rhetoric must be matched by their action. And their actions hinge on public pressure. Ever wonder why the United States government continues its 47-year embargo against Cuba? The

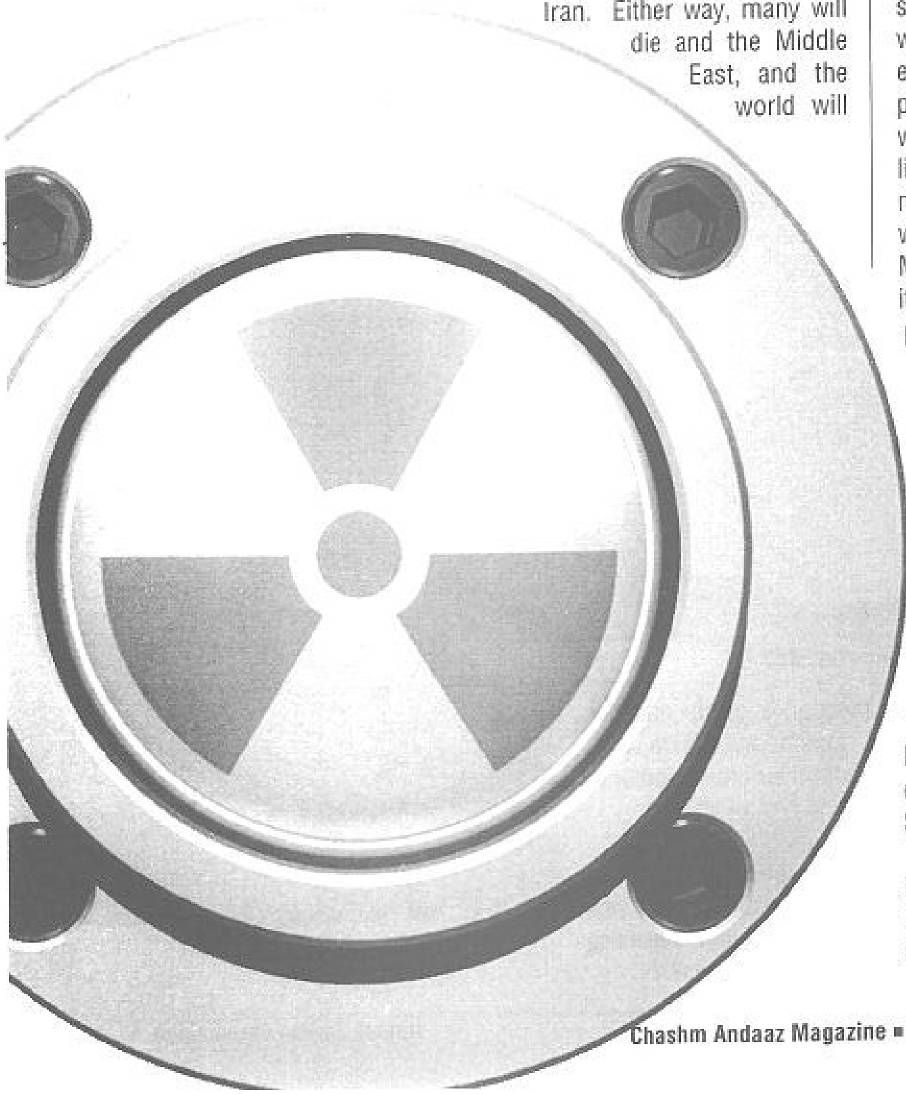
By Sam Yebri, Contributing Writer

A Nuclear Iran:

Confronting Jewish History's Next Great Challenge

For fifteen years, American and Israeli leaders have known about the Iranian nuclear program, but have done little to slow its progress. According to Israeli intelligence, Iran will achieve the capability to produce a nuclear weapon as soon as 2009. According to The Financial Times, an internal European Commission "reflection paper" concludes that the production of an Iranian nuclear weapon can no longer be prevented.

Shortly before that fateful day, the American President and his or her counterpart in Jerusalem will face a historic, lose-lose decision: either to accept a nuclear Iran in the world's most volatile region or order a military strike against targets in Iran. Either way, many will die and the Middle East, and the world will change forever.



The Costs of Waiting are Simply Too High

For fifteen years, the world has had time on its side, as Iran quietly plotted, assembled and deceived. Time is no longer a luxury.

Iran's mere possession, let alone use, of a nuclear weapon is an existential threat to Israel. The existence of such a weapon would drive foreign investors from Israel, and according to one recent poll, 27 percent of Israelis said they would consider leaving if Iran went nuclear. Further, many scholars believe peace negotiations would end permanently. No Arab partner would be able or motivated to make concessions with a nuclear Iran standing over them. Moreover, a nuclear Iran would simultaneously paralyze Israel's military and embolden terrorists across the globe. As Iran provides Hezbollah and Hamas with deadlier weapons, Israel would find its military options limited when faced with the threat of an Iranian nuclear response. With a nuclear weapon, Iran would also expand its influence throughout the Middle East, dictate the price of oil by dominating its supply through the Straits of Hormuz, and prompt Sunni Arab states, such as Egypt, Saudi Arabia, Algeria and Jordan, to race towards achieving nuclear weapons of their own.

Our Challenge: What Must Be Done

The Iranian nuclear threat is as dire a challenge as any in Jewish history— Nazism included. The time for strategic, aggressive and far-reaching action is now.

In a recent Jerusalem Post editorial, Natan Sharansky, a former Soviet political prisoner and Israeli cabinet minister, compared the Iranian challenge to that involving Soviet Jewry four decades ago. Sharansky advocated for the building of a movement much like that which freed over one million Russian Jews and crippled the Soviet Union.

Through diplomatic pressure, Sharansky and Israeli academic Shlomo Avineri propose that Iranian officials get the "Soviet treatment." Just as no Soviet official, including sport and cultural

people who do everything, volunteer, be a mentor, step forward to be on our board, and also donate money. We need all of those things to be successful. Every year we have to go out and raise the money we need to run our operation and support our programs. Take a look at us on the website, give us a call, come to a meeting or one of our events to learn how to get involved.

A lot of individuals thinking about volunteering as a mentor have serious concerns about how much time they have to spend with these children they are going to mentor. What type of time commitment is required for your mentors?

The formal commitment is four hours every other weekend. The organization has great professionals that make the match and they're also available to assist with questions and concerns that come up during the course of the match. We do have some events for the matches but basically the relationship just finds itself. At the beginning of the match it can be awkward but you begin to bond and find out what the Little Brothers likes to do and you do those things. Kids are pretty amazing, they have a lot of interests and it doesn't take a lot to make them happy. Just having someone to hang out with makes them happy. We understand people take vacations and move around a bit, but when you come to think about it, it's not much time at all. The agency does periodically have fishing outings, bowling events, or we'll have a bunch of tickets to Dodger games for the matches to enjoy. In the first year, once a month all the adult mentors are invited to meet in a group and talk about their match and share what they can do with their Little Brother or Sister.

If you had the opportunity to address everyone in our community, what sole message would you have for us regarding Jewish Big Brothers Big Sisters?

I'll tell you one thing I always tell people in terms of telling them the importance of mentoring and helping children. It's a very simple message; a hundred years from now no one will remember how big your bank account was or the type of car you drove or the size of the home you lived in, but the world may be different because you were important in the life of a child. I think that's what I would tell people and if they take that to heart, I think they would get involved in our program.



Thank you Mr. Silver and best of luck to you and JBBBSLA.

For more information about joining Jewish Big Brothers Big Sisters of Los Angeles, call (323) 761-8675 or visit www.jbbbsla.org.



We've always had involvement with the Iranian Jewish community. We've had mentors and littles for sometime. The problem for us has been that it has been somewhat sporadic. The Iranian Jewish community is a very important part of the constituency we serve. We did not have the partnerships and contacts run deep into the community to successfully bridge the gap. We had great Iranian Jewish mentors but we didn't have any formal way of reaching out to them. The catalyst really was having the good fortune of a young Iranian Jewish volunteer, Eman Esmailzadeh, inquire about being a big brother. It was through the relationship that we developed with him that lead to the greater reach. With Dara Abaei, who is the executive director of the Jewish Unity Network and the support of Rabbi Louie, the director of the Hebrew Discovery Center, we can now spearhead this broader reach. We've now had greater support from Dr. Morgan Hakimi of the Nessah Center who has invited us to participate in events at Nessah. We really think this is just the beginning of a very big growth spurt between the Iranian Jewish community and our agency. We're very excited about it.

Can you share with us the long term effects on the children who receive Jewish mentoring from the JBBBSLA's volunteers? Does your program help them retain their Jewish identity in the long run?

The one thing that's important that I want to get across is that there are match programs throughout the country, but our organization takes a great deal of pride in the matches we put together. We have trained professionals who put these matches together that on average last five times longer than the matches done by the other organizations. The matches we have formally end at age 18 but many carry on throughout the child's lifetime. Events that normally occur in their Jewish life like a Bar Mitzvah and the relationship and influence of being involved with a Jewish agency and having a Jewish Big Brother and experiencing those things together has a tremendous effect on the child. We're creating life long relationships. When you take someone who has a commitment to Judaism and put them together with a Jewish child that needs that adult role model in their life, it's much more likely than not that they will have a significant influence on their relationship and religion throughout their lifetime.

There is a bit of a stigma and hesitancy in the Iranian Jewish community with parents willing to accept outside help from an agency for anything. How is JBBBSLA going about overcoming this obstacle in our community?

I think the contacts we have made in the Iranian Jewish community have a great deal of credibility in the community. They know the need of children and can spot potential Big Brothers and refer them to our agency. They can drive the change in attitude and perception. I can tell you that I can sense a change in that attitude as the second and third generations grow up here in America. It's really going to come from the leadership who work with the community on a day to day basis. They will meet with the families and say "we've met with Jewish Big Brothers, we believe and respect what they do, and having a mentor will be great for your child". That will help take away this preserved stigma in the community. People will not look at this as a stigma but an opportunity to improve the life of their child.

What would you like to see from the Iranian Jewish community as far as interaction with your group? Are you looking for more mentor volunteers or donations?

I always tell people that there are so many different ways to help us; volunteer, mentor, become a member of our board or all of the above. Everyone makes their choices how they would like to contribute. Ideally, of course, you really want those

By Karmel Melamed, Contributing Writer

Lee Silver: Chairman of Jewish Big Brothers Big Sisters, Outreaching To Local Iranian Jews



Jewish Big Brothers Big Sisters of Los Angeles (JBBBSLA) have, with help of local Iranian Jewish volunteers, reached out to our community seeking individuals to volunteer as mentors for young Jews in the city. JBBBSLA currently has more than a dozen Big Brothers and Big Sisters as well as Little Brothers and Little Sisters of Iranian Jewish descent and has plans to collaborate with the Nessah Cultural Center in Beverly Hills and community activist Dara Abaei, to increase Iranian Jewish participation with their organization. Recently I had a chance to chat with Lee Silver, Chairman of the Board of Directors for Jewish Big Brothers Big Sisters, a position he has held for the last three years. For the past 15 years Silver has served on the JBBBSLA's Board and has been working to provide local Jewish youth who may not have strong adult figures in their lives with inspirational Jewish mentors to give them guidance and friendship. Silver also works as an attorney at the Beverly Hills law firm of Ervin, Cohen and Jessup heading the firm's Real Estate Department. For more than thirty years, Silver has represented land owners, developers, landlords, tenants, financial institutions, and both public and private partnerships and corporations in all aspects of real estate activity. Mr. Silver shared his thoughts with the Iranian Jewish Chronicle about how JBBBSLA is seeking to more closely collaborate with Southern California's Iranian Jewish community.

What motivated you to first get involved with Jewish Big Brothers Big Sisters?

I was fortunate enough to be raised in a family that not only taught me the importance of giving back but give back themselves. My parents were both very actively involved in charities and primarily in charities that enriched and improved the lives of children. I learned from them early on that you have an obligation to help repair the world and the best way to do that is to work with kids. So I was always interested in charity work involving children. As I got older, I saw the power of mentoring-- first being somebody who was mentored, "you're never too old to have a mentor and then working with younger lawyers." I saw how powerful it was and learned a great deal watching my son. My son decided to be a Big Brother at a very early age and I watched how his relationship with his little brother, not only improved the life of his little brother but my son also. So I did a lot of research on JBBBSLA and determined that it was the place where I wanted to be actively involved. JBBBSLA has been serving the youth in the community for over 90 years in a variety of mentoring programs with a tradition of excellence.

Iranian Jews have been in Southern California now for nearly three decades, why has your organization now decided to reach out to our community?

together, betting that their respective groups would get along well in Big Bear. The gamble ultimately proved to be a smashing success! For Shabbat dinner the young Latin Jews prepared their native dishes for us and with music in the air, we celebrated the beauty of Shabbat together with song and dance. We Iranian Jews soon discovered how similar our new found friends were to us in their Jewish traditions, lifestyles and importance of family. Just as our parents and grandparents had fled Iran due to instability, so had their families fled Mexico and Turkey for better lives in America. The next night we gathered together again after a long day of skiing but this time we treated our Latin Jewish friends to Persian style beef and chicken kabob barbecue. The positive atmosphere and camaraderie between our two Jewish groups both nights was almost surrealistic for me as a journalist to witness because rarely do I find Jews and Jewish groups without disagreement and fighting. Many of the young Iranian Jewish professionals on the trip expressed their excitement to me for having found fellow Jews that they could identify with in so many ways. Yes we did party together which created a joyous environment but the warmth in our large cabin came from the heart-- a feeling of "Am Yisrael" that I had only experienced once before when traveling to Israel.



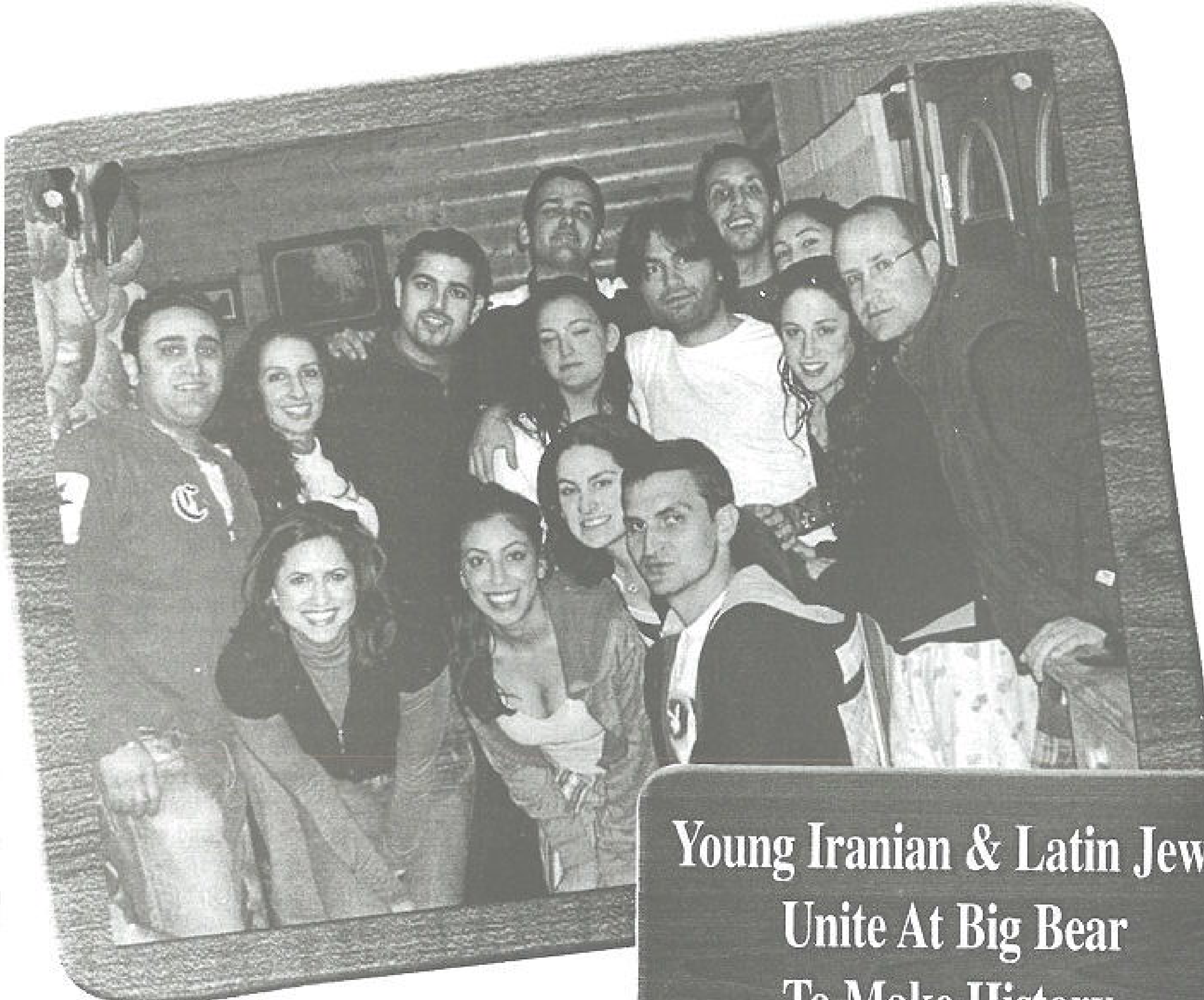
Ultimately all of us Iranian and Latin Jews did not feel as if we had found new friendships but rather felt as if we had been friends from the past and were only reuniting. Perhaps other Jews in the US and abroad can learn from this small trip that despite our differences, we Jews all share a common religious identity and tradition that trumps everything else. In a time when our numbers are miniscule in the world and our enemies more determined to exterminate us, Jews worldwide must strive to have greater harmony and love for one another. Iranian Jews living in the US should also leave the comfortable shelter of their own community and embrace other Jewish groups. We are no longer in Iran and we need not fear showing pride for our Jewish heritage publicly.

Special kudos are in order for the young leaders from the Ken Organization and the Eretz-SIAMAK Cultural Center for having the vision and courage to bring together these young Jewish groups in order to increase Jewish unity in the world. From my discussions with both groups, the 2007 Big Bear trip was just the beginning of many more collaborations between Iranian and Latin Jews here in Southern California.

For more information on the Ken Jewish Community in San Diego visit: www.kenjc.org

For more information on the Eretz-SIAMAK Cultural Center visit: www.ijchronicle.com

By Karmel Melamed, Contributing Editor



Young Iranian & Latin Jews Unite At Big Bear To Make History

For the past seven years as a journalist covering the Iranian Jewish community living here in Southern California, I have been fortunate enough to witness the slow transformation of the younger generation of Iranian American Jews emerging from the shadows of their parents to forge their own identities. The weekend of the February 23rd this year was one of those rare milestones in the Iranian Jewish community's growth as nearly 25 Iranian Jewish professionals in their 20's gathered with 30 of their counterparts from the Latin Jewish community in Big Bear for a Ski Trip. While many may have thought the trip was yet another brief vacation, it was historic as the Iranian Jewish community living in Southern California has, for the most part, kept to itself and not ventured out have events with other Jewish groups until now.

As a Iranian Jew myself, I was fortunate enough to witness first hand the coming together of these two very similar Jewish communities living here in Southern California. They formed new friendships that exemplified the essence of true Jewish unity. The young Iranian Jews leaders hailing from the Eretz-SIAMAK Cultural Center based in Tarzana and the young Latin Jews hailing from the Ken Jewish Community in San Diego had organized the trip for many months

We welcome your diverse comments and questions.
Please send your feedback on either our printed magazine,
or our website to: editor@ijchronicle.com.
Please include your name and city.
We cannot guarantee that all comments will be published, as space is limited.
We want to hear from YOU, so please TALK BACK.

~IJC Editorial Staff

It was exciting to see you highlighting that there were 3 Persian Jews running for office in Beverly Hills. We've come a long way. Each seems strong, and by the time you run this, one will should be elected.

~Candice L., Rancho Palos Verdes, CA

I liked Elihu White's voice in the article about "Tiny Ladies in Shiny Pants." He writes in an honest way, and isn't as "proper" as many writers... which honestly is refreshing. Thank you for allowing for a multitude of journalism styles in the IJC.

~Rory T., Los Angeles, CA

"He's the One" was encouraging. My life has been a lot of Jdate.com, and set-ups lately, and reading a success story about meeting at a single's event is just the impetus I needed to cheer me up and keep going. It's not that I'm desperate. I'm just "ready." I'd leave my profile here, but until you have a single's section, I'll just leave it with a letter to the editor. Thanks for inspiring hope in me and other singles out there!

~M. R., Santa Monica, CA

Marvin Kharrazi's "Jeegaret Bokhoram" was crazy! Perhaps he should combine his articles/stories and make a short book out of them. I'd be interested in reading/buying it.

~Ted. F., Los Angeles, CA

YOUR INVOLVEMENT: We want to know what you want to read. What would you like us to cover? Do you have an innovative idea or organization that you think we should feature in an article?

IRANIAN JEWISH CHRONICLE (CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by: Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074 • Beverly Hills, California 90212 • Telephone: (310) 843-9846 • Facsimile: (310) 843-9266

Dear Readers,

A friend recently explained a theory to me over tea: We are all walking through a field of darkness. And though we are guided by bright, neon arrows, which point in the directions we would be best served to travel, our attention is often diverted in the direction of other, brighter images in the distance, keeping us from seeing the arrows that most illuminate our path.

Lately, my arrows have all been pointing to the health club I once attended. I keep planning to re-join my gym "after I kick this cold," or "when my next pay check arrives," or "as soon as I'm done with that event and have more time." I always have something in the distance to distract me from acting on my best interests now. This "thing in the distance" is universal. Whether it is lack of money, time or enthusiasm, ultimately we find something to keep us from doing what that quiet voice inside us knows is best.

While life often changes and things shift at a fast pace, I am learning to look for these internal guiding arrows. Sometimes that means I need to turn off my computer or television, and sometimes it means I need to go to sleep earlier. As much as the bright arrows sometimes seem like a burden, I know they are here to guide and teach me.

What about guiding arrows for the way of the world? It seems that as of late, people are realizing that we cannot continue to treat the world the way we have been. From my small corner of the editor's desk, it is my goal to share with you insights into the Jewish world on politics, Israel, arts & culture, health and community affairs. I also hope to top each issue off with highlights of humor, delicious food and interactive columns.

In this issue you will read a perspective about the current state of Israel by Jonah Balfour, a writer who recently packed his bags and moved to Israel to be closer to the politics and culture about which he so deeply cares. You will also discover words by Sam Yebri on the nuclear condition of Iran, and how it is time we step up and get involved as Jews and as Persian Jews. These articles will hopefully serve as uplifting energizers for all of us to be active citizens of the world; to assist in whatever way possible in making changes for Jews, and humans everywhere; to actively participate now in Tikkun Olam.

As you celebrate Pesach this year "leaning" on pillows, finding ways to indulge in making yourself comfortable, also take time to recognize those fluorescent arrows within you, and distinguish them from the distractions around you. So when we traditionally say "next year in Jerusalem," perhaps we can mean, "now, in my life, I am accomplishing ______."

In light,

Lisa Forstein
Managing Editor

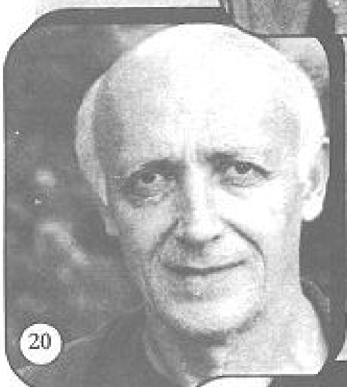


Lisa Forstein
Managing Editor

Contents



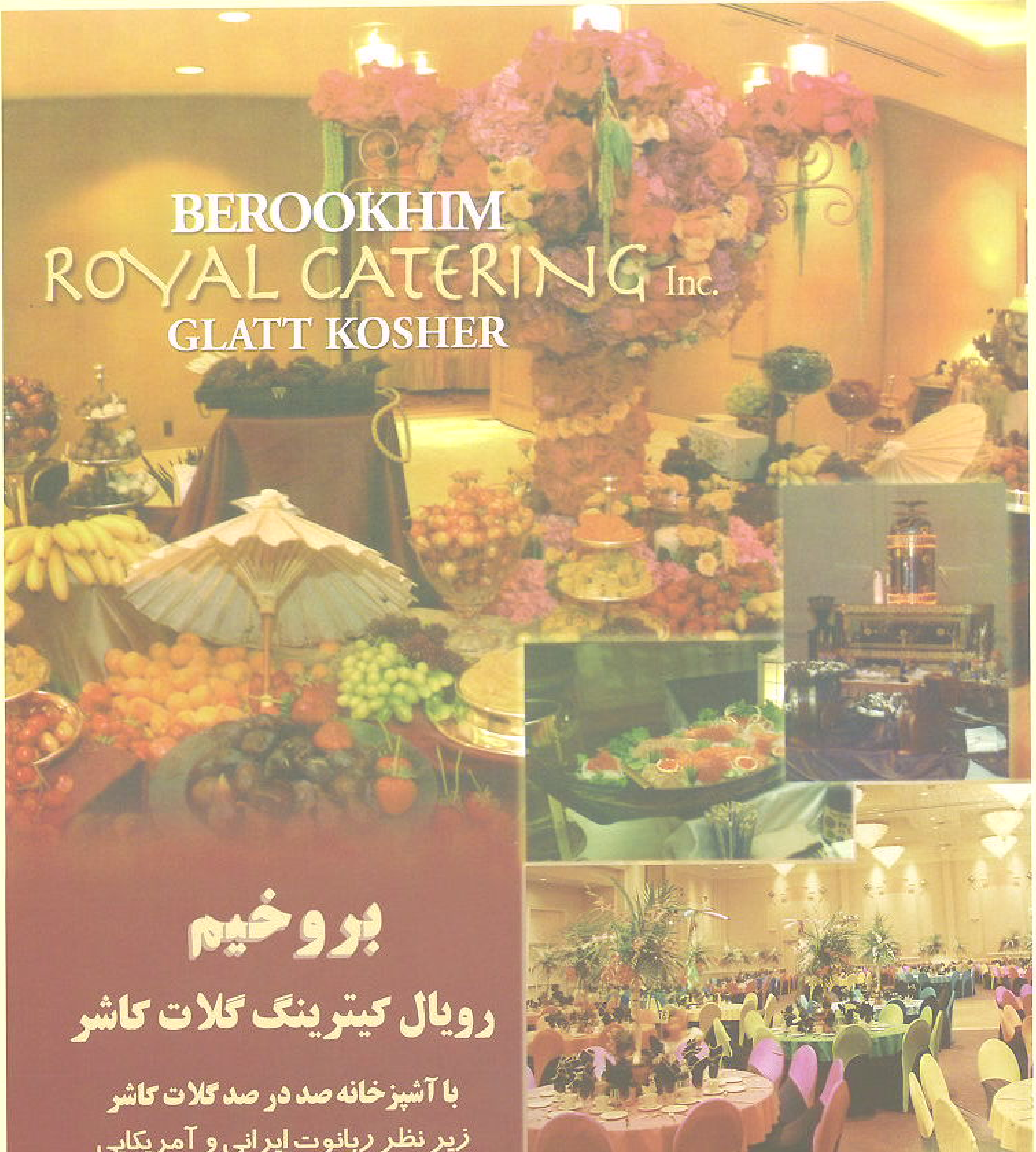











BEROOKHIM
ROYAL CATERING Inc.
GLATT KOSHER
بروخیم
رویال کیترینگ گلات کاشر
با آشپزخانه صد در صد گلات کاشر
زیر نظر ربانوت ایرانی و آمریکایی
در محل مورد نظر شما
با کیفیت و سرویس برتر
310-458-9993
818-342-6747
www.RoyalCatering.com

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

چشم انداز®

CHASHM ANDAAZ®

شماره ۱۳۱ فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۶ نیسان و ایار ۵۷۶۷

No.131 March/April 2007

IRANIAN JEWISH CHRONICLE

International Judea Foundation
P.O. Box 3074 - Beverly Hills, Ca 90212-9879

PRSRT STD
US POSTAGE
PAID
SANTA CLARITA CA
PERMIT # 5013